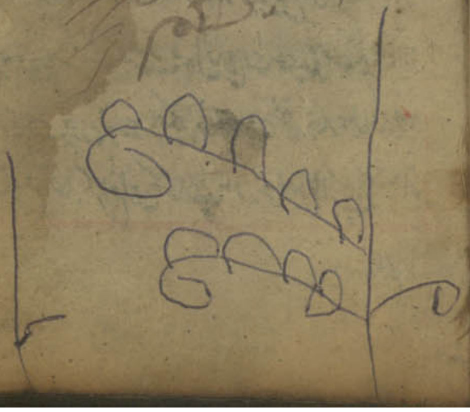
مناهج العباد

۱۸۹۷۶
۲۱۰۱۴۱

بسم الله الرحمن رحیم

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله
محمد وآله واصحابه اجمعین اما بعد میگوید فقیر الحقیر المحتاج الی رحمة الله
العزیز الوهاب الفتاح العالم الکبیر الشیخ ابو اللیث فقیه رحمة الله علیه
که شبی در واقعه دیدم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
بیامدند و گفتند ای ابو اللیث مرا می باید که از برای اهل طلب
کتابی تصنیف کنی که طالبان را شوق رغبت افزاید و بر مقتضای شریعت
عمل کنند چون این واقعه دیدم از خواب بیدار شدم خود را خوش دل دیدم
چون روز شد خواستم مجموعه را ابتدا کنم که جمیع طالبان را بر سبیل
طریقت رهنمون باشد که از کلام خداوند عز و جل و از گفتار پیغمبر علیه
السلام بوده باشد که گفت رسول صلی الله علیه وسلم انما الا
عمال بالنیات چون نیت همگی و عامی این فقیر بیچاره بران بود
واجب دیدم آغاز کردم این کتاب را تا در نظر اهل طلب منیر باشد از

علم

(بخط ملا فضا لدن)

علم و حکمت جمع کردیم اندرین کتاب از کلام خداوند عز و جل و از
گفتار پیغمبر صلی الله علیه وسلم و این کتاب را منهاج العباد
نام کردیم تا اهل طلب و اهل سلوک را در مطالعه این کتاب رغبت
افتد امید از کرم ذو الجلال دارم که طالبی که این کتاب را نظر کند
هر آینه عیب و تقصیرهای خود را در یابد و از راه ضلالت بر طریق
شریعت و طریق حقیقت مبتدی گردد مصنف و کاتب که نیت کرده را
از خدای عز و جل آمرزش خواهد و این مجموعه را بر [illegible] باب بنا کرده شد
تا مبتدیان را آسان آید و بالله التوفیق **باب اول در بیان**
آیة الکرسی قوله تعالی الله لا اله الا هو و سبب نزول این سوره
آیة الکرسی آن بود که کافران مکه بوحدانیت خداوند تعالی انکار کردند
آسمان را یک خدای بود و زمین را یک خدای و گفتند هر چه پدید آمده است که
نام وی محمد علیه الصلوة والسلام میگوید که خدای زمین و آسمان یکیست
آنگاه کافران پیش پیغمبر علیه الصلوة والسلام آمدند و سؤال کردند از صفات

حق تعالی گفت ای محمد خدای تو از رحمت عالمیان بیاید بغیر آن یعنی
از آیات باز آن چیز نهد گفت هم خدای را عز و جل که بصفت قدیم
پاکی صفات خود بیان کرد و این آیه فرستاد چون جبرئیل علیه
السلام این آیت آورد و هفتاد هزار فرشته همراه این آیت را متا
بعت کردند و محمد جعفر رضی الله عنه گوید که چون این آیت بیامد
همه بتان که در عالم بودند همه یکبار بروی افتادند چنانکه در همه دنیا
یکی نماند و همه نگونسار شدند و هر پادشاهی که بر تخت و مملکت پادشاهی
نشسته بودند در افتادند و تاج پادشاهی از سرهاشان بیفتاد
و دیوان در کوه گریختن آمدند و ابلیس علیه اللعنه از موضع خویش بیفتاد
و بنالید چنانکه همه اتباع و سپاه او بشنودند و بروی جمع شدند
و آنچه در زمین [illegible] را خبر کردند و ایشان را معلوم شد که آیة الکرسی
فرود آمده است و قاعده کذب و نفاق بر انداخته است و آیة الکرسی
یک آیه بوده است مثل او آیت و رحمت نباشد در آسمان و زمین

رحمت

[illegible] الکرسی [illegible] آیة الکرسی بجواهر
[illegible] بالعقد قال النبی علیه السلام اشرف الخلق
آدم و اشرف الآدم ابراهیم و اشرف ابراهیم اسماعیل و اشرف اسماعیل
العرب و انا اشرف من العرب و القرآن اشرف منی و اشرف من القرآن
سورة البقرة و اشرف سورة البقرة آیة الکرسی من قرا آیة الکرسی
فی کل یوم ثلث مرة بنی الله تعالی له مدینة فی الجنة و لها ثمانیة ابواب و
علی کل باب سبعون من الملائکة و قال الله تعالی یا ملائکتی اشهدوا انه مومن بی
و انها انزلت علیه فی العظمة و العظیم اشهدکم علی ان کتبت الجنة
قصرا علی یمین عرشی مشاهدة و شاهده ما دامت حیاة الدنیا و الا موت
ابدا صدر بدر عالم و بهترین اولاد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
چنین میفرماید که شریف ترین خلقان جهان آدم صفی الله است
و شریف تر از نبی آدم ابراهیم پیغامبر است و شریف تر از نبی ابراهیم
اسماعیل است و شریف تر از نبی اسماعیل عرب است و شریف تر از عرب

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است و شریف‌تر از همه قرآن‌ها
و شریف‌تر از قرآن سورة البقره است و شریف‌تر از سورة البقره آیة
الکرسی است و گفت هر که بخواند آیة الکرسی را در هر روزی به بار
بیافریند خدای تعالی از او در بهشت شهری که هفتاد در داشته باشند
و بر هر دری هفتاد فرشته باشند و همه تسبیح و استغفار میکنند تا روز
قیامت و ثواب آن در نامهٔ اعمال آن بنده که آیة الکرسی خوانده باشد
ثبت میکنند و بگوید خدای تعالی که ای فرشتهای من گواه باشید که
این بندهٔ من است و من بدانچه با و فرستاده‌ام بزرگی خود و بزرگی
کرسی خود گواه گرفتم شمایان را بر قول خود بنا کردم برای آن بنده
گوشکی بر طرف راست عرش خود چنانکه من خداوندم آن بنده
را می بینم آن بنده مرا می بیند تا ما دام که من نمانده باشم و هرگز
نمیرم و گفت رسول صلی الله علیه وسلم بیت آیة الکرسی گوید او
رحمت [illegible] ها روز و شب خواننده را از ابتدا تا انتها ها

هرکه

هر که بخواند آیة الکرسی را در هر روزی به بار روز محشر حق تعالی [illegible]
هر که از خانه بیرون آید وقت عزم کار که بخواند آیة الکرسی [illegible]
زیر چاه [illegible] رحمة الله علیه روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم
گفت که هر که بعد هر فرض نماز آیة الکرسی بخواند چنان بود که خدای تعالی
نماز وی را بپذیرد و هر حرف از آیة الکرسی خدای تعالی [illegible] فرماید ملائکه را
[illegible] در نامهٔ اعمال او نویسند و محو از نامهٔ اعمال او گردانند تا روز
قیامت و عطا دهد مر او را ثواب [illegible] و ثواب [illegible] پیغمبران و شش
چیز او را عطا دهد دو در دنیا دو در گور و دو در آخرت آن دو که در
دنیاست اول آنکه او را روزی حلال دهد دوم آنکه او را از بلاها نگاه
دارد و آن دو که در گور است اول آنکه گور او را فراخ کنند دوم غذا
بیاورند از غذارهای بهشت دوم سوال منکر و نکیر بروی
آسان کنند و آن دو که در آخرت است اول آنکه آن بنده
همچون برق از صراط بگذرد دوم او را دیدار کرامت کنند

بیت گر همی خواهی که یابی زآتش دوزخ امان • بعد هر فرض نمازی

آیة الکرسی بخوان • هر که را هست بلا و محنتی اندر جهان • دفع

آن آفت چو باشد آیة الکرسی • و گفت رسول صلی الله علیه وسلم

هر آن مومنی که آیة الکرسی بخواند بر سر اهل قبور و ثواب آن به مومنین

و مومنات بخشد خدای تعالی بقدرت خویش و را در هر گوری چهل

هزار نور بخشد و همه گورها از آن نور منور گرداند فقیه رحمة الله

علیه روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت هر آن بنده که

با اعتقاد پاک تمام آیة الکرسی را بخواند و ثواب آن را با اهل قبور بخشد

خدای تعالی عذاب از آن قبرها بردارد و پر نور گرداند و هر عذاری پدید

آرد از هر عذاری بهشت و خواننده را ثواب شصت پیغمبر بدهد و هر که

بعد از وضو یکبار آیة الکرسی را بخواند خدای تعالی مر او را ثواب چهل

هزار عالم بدهد و چهل درجه او نهند بیت گر همی خواهی که یابی

زآتش دوزخ امان • آیة الکرسی ز بعد هر وضوی خویش خوان •

وگفت

وگفت رسول صلی الله علیه وسلم هر که در خانه آیة الکرسی بخواند

تا سه روز شیطان و سلطان ظالم دران خانه نیاید و هر اهل این خانه بخواند

آیة الکرسی مدام دعوت جادو نیاید جادوی بر ایشان کار نکند و از چشم بدان

و از حاسدان ایمن گردد بلطف و رحمت خدای تعالی و هر که از طعام

بیرون شود آیة الکرسی بخواند و بر [illegible] خدای تعالی هفتاد هزار

فرشته را نگهبان و یاری دهنده او گرداند تا که سلامت تمام از آن خود

آید و هر که بخواب مشغول شود آیة الکرسی بخواند خدای اهل و بیت

خود بدهد آن شب از آفتها و بلاها در امان خدای تعالی باشند

و روزی وی را در زیر عرش از شکر کاران نویسند و هر که عطسه زند

آیة الکرسی بخواند و زبان خود بر گرد دندان مالد و از درد دندان ایمن گردد

آیة الکرسی صد و هفتاد و یک حرف است و در هر حرفی هزار برکت است

و هزار رحمت است و هر که بخواند همیشه در روح راحت باشد و در کسب

کارش برکت پدید آید و از شر شیطان و از جور سلطان ایمن باشد

بیت هر که خواند آیة الکرسی جان بیابد او یقین * در بهشت [illegible] دیدار
رب العالمین * اندر این عالم اعمال با [illegible] * اندر آن عالم
بنام رحمة للعالمین * یا الهی با کلمات کرسی رحمت های تو * رحمتی
کن بر ضعیفان یا ارحم الراحمین * ابو هریره رضی الله عنه روایت
کند از ابن عباس رضی الله عنه که گفت حاضر بودیم که روزی رسول صلی الله
علیه وسلم ابو المنذر را گفت ای ابو المنذر هیچ آیت از کلام الله تعالی
یاد داری ابو المنذر گفت یا رسول الله من آیة الکرسی یاد دارم ر
سول صلی الله علیه وسلم دست مبارک بر سینه ابو المنذر نهاد و گفت
مبارک باد ترا [illegible] علم [illegible] بهتر است و گفت رسول صلی الله
علیه وسلم بدان خدای که مرا براستی بخلق فرستاده است آیة الکرسی
را دو زبان است [illegible] که خدای تعالی را به پاکی یاد میکنند که الله لا اله
الا هو [illegible] لن تطیقوا [illegible] احسن منه ولا اله الا
هو * سخن کس نگفته در عالم خوشتر از لا اله الا هو واسع

الت

بیت وصف [illegible] ان خدای [illegible]
[illegible] لا اله الا هو

[illegible] افضل لا اله الا هو [illegible]
[illegible] خوب تر لا اله الا هو * [illegible]
به از این لا اله الا هو * [illegible]
لا اله الا هو [illegible] * [illegible] لا اله الا هو
مومنان که بهشت میخواهند * خوش بگو لا اله الا هو * [illegible]
رسانند آخر کار * گفتن لا اله الا هو * [illegible]
رحمت لا اله الا هو * گر همی ترسی از عذاب الیم * ذکر گو لا اله الا
هو * تا رسد خبر اگر خوش بگوی * همی شنیدن لا اله الا هو یعنی
گواهی میدهم که هجده هزار عالم را خدای تعالی یکیست [illegible]
کار عالم و عالمیان حق است و هرچه در عالم است همه آفریده اوست
یکیست که او را شریک نیست و او واجب است که نیستی را بوی راه نیست
هستی وی بذات خود است و همیشه این صفت است از ازل بوده
تا ابد هم همچنان باشد که تغیر و گردش را بوی راه نیست

با [illegible] و قدرت و [illegible] و حکمت [illegible]
همه را [illegible] تا [illegible] است در این جهان
[illegible] آن جهان [illegible] در این جهان
نیست و علم [illegible] همه چیز را محیط است از حد عرش تا تحت الثری
هیچ چیز [illegible] علم او نبود و همه چیز را [illegible] بود و از قدرت وی
[illegible] یک [illegible] برگ درختان و موی جانوران
و اندیشه [illegible] همه در علم وی مکتوب است که یک چشم
[illegible] هر چه در عالم هست همه بخواست اوست و هیچ اندک
و [illegible] خیر و شر و طاعت و معصیت و کفر و ایمان
[illegible] و زیان [illegible] و نقصان و رنج و راحت و بیماری
و [illegible] هستی نبود الا بقدرت او و مشیت او و قضای او و حکم او
[illegible] او هر چه چیز [illegible] و هر چه خواست کرد و هر چه خواهد بکند
و هر چه گفت بود و هر چه گوید باشد چنانچه در قرآن مجید خود فرموده
است

[illegible] قوله تعالی [illegible]
[illegible] هفت آسمان و هفت زمین و ما بینهما و عرش و کرسی و لوح و قلم
و ارواح [illegible] الجن و الانس [illegible]
جن و شجر و ثمر و حجر و مدر [illegible] و آتش و باد و خاک [illegible]
و هر چه هست همه در قبضهٔ قدرت اوست [illegible]
به هیچ کس چیزی [illegible] و هیچ چیزی [illegible]
واجب وجود [illegible] هیچ چیزی [illegible] الا بتقدیر [illegible] نیکی و بدی
به تقدیر [illegible] بیافرید یعنی نیکی [illegible] بیافرید یعنی بدی [illegible]
فرمود قوله تعالی فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر یعنی
بهشت بیافرید همچون نیکی و دوزخ بیافرید بدی یعنی آدم [illegible]
نیکی و شیطان بیافرید بدی [illegible] شر و معصیت در ملک [illegible]
و بگوید که [illegible] اوست خطاست از بهر آنکه در ملک او هیچ
چیز بی فرمان او نباشد و اگر خواست و تقدیر او نباشد و شیطان را

[illegible] بماند او هم [illegible]
بروی استوار کرد [illegible] خطاب فرمود
نیکی بکنید و بدی نکنید چنانکه [illegible] قوله تعالی یأمرون
بالمعروف وینهون عن المنکر یعنی امر میکنند بمعروف و نهی میکنند
[illegible] بتقدیر اوست [illegible] گرچه تقدیر نیک و بد از خداست
[illegible] کفر کنی [illegible] از کفر چه حکیم جبار است
[illegible] چنانکه در قرآن فرموده است قوله
تعالی و ان لیس للانسان الا ما سعی بدانکه در همه عالم هم اینند
و چون [illegible] یا طین [illegible] از عالم بجنبانند نجواست او
و همه عاجز آیند و نتوانند جز آنکه وی خواهد کردن و اگر کسی خواهد کار را
گوید نجواست من بر آید کافر بحق که همه عالمیان خواهند که نیکی و بدی کنند
نخواهست خداوند تعالی همه عاجز آیند زیرا که خواهست خداوند تعالی است
و هرچه خواست و اراده او بود بیافرید چنانکه آفرید که بپا نیست

و ورا

[illegible]
[illegible] فرموده است که [illegible] السمیع العلیم البصیر یعنی
شنوا و گویاست [illegible] بقدرت [illegible]
شنوائی بگوش نیست بلکه بقدرت [illegible] او بزرگست
نه چنانکه بقدرت بر همه چیزها قادر است [illegible]
صورت نیست و چون و چگونگی را بدو راه نیست [illegible]
نیست و هیچ از وی بی نیاز نیست و قیام وی [illegible]
و قیام همه چیزها باوست و او بذات خود موجود [illegible] نیست
و عرض نیست و هرچه در خیال و خاطر آید ازان [illegible] منزهست وی
از همه پاکست و آنچه صفت آفریدهای اوست و او لطیف [illegible]
هیچ آفریده نیست و هرچه در وهم و خیال صورت کند وی آفریده کار
اوست و هرچه در وهم نگنجد که چنانست و هرچه در خاطر آید مخلوق اوست
آن بحقیقت و بدان ای بنده که وی خالق است که خود بزرگ را

بروی را ذوجیت این صفات اجسام عالم است و از آن جمله
سیاع صحیح جسم و حکم او ... در جای نیست ... صحیح خالی از وی
... قابل گوید ... هر کس جمال مصطفی را بیند ... شک نیست که
عالم صفا را بیند ... کمال بنده در راه یقین ... و هر چه
نظر کند خدا را بیند ... لطف خدا او الله اکبر ... بجود عاشر او الله اکبر
خداوند ذات باقی ... منزه از فنا الله اکبر ... بیکتائی بیهمتائی
او همه عالم گواه الله اکبر ... نور وحدت او گشته روشن ... دل
هر شنا الله اکبر ... کشاید بر دل ارباب معنی ... دری صدق و صفا
الله اکبر ... منور گشت آفاق جهان را ... بدین مصطفی الله اکبر ... زبان
مرغ و ماهی ذکر گوید ... در آب هو الله اکبر ... اینهمه صفات و کمالات
باری تعالی است که بدین صفات وی را باید شناخت چنانکه در قرآن
مجید خود منظور باید کرد قوله تعالی یسبح له ما فی السموات و ما فی الارض
یعنی تسبیح گویند و خدای عز و جل هر چه در آسمانها و زمینهاست

وما تحت

... تحت الثری یعنی ما تحت الثری و هر چه خدای تعالی آفریده است
... ذکر او بنده ... هر برگی و گیاهی که سر از زمین
بر نهاده ذکر خدای تعالی گوید و هر جزی را او در زبان حمد و ثنای او بیاید
عز و جل و هر ذره را با خدای تعالی نیاز دیگر است ... زمانیکه
بکار رسیده آیند یکساعت از یاد خدای تعالی غافل شوند همچنان که
زینند و مستی نشود و هر حیوانی را بر روی گیاه عالم ... دیگر است و هر درخت
سبز را و هر میوه را با خدای تعالی نیاز دیگر است و هر چند که در
دریا باشد و در میان سنگ و در میان چوب و خاک ... یک
زدن از یاد خدای تعالی غافل نباشند و هر جانوری در بیابانها و زمین
چهارپایان ... باری خدای تعالی را حمد و ثنا میگوید چنانکه انبیا ... عبادت میکردند
چنین کرده خدا امر نماز ... و روز شب باشد که باشند سجود ...
هر چیز که آفریده شد و نهان ... باشند با هم با قیام و قعود و یعنی در راه
خدا که هر چیزی که خوانده بود خدای تعالی خلق کرده بدانکه خدای تعالی در هر ذره

هزار عالم هیچ چیز گویا باد وی نیست و هرچه علم ست و از زیر کرسی
و عرش و در زیر قدرت اوست و مسخر ست چنانکه فرموده است
قوله تعالی ثم استوا علی العرش العظیم خداوند عالم و جبار اعظم در کلام
مجید خود صفت استوا علی العرش خبر کمیده هفت جای ذکر کرده است اول سورهٔ
اعراف قوله تعالی ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام ثم استوی علی العرش سیوم در سورهٔ رعد قوله تعالی بغیر
عمد ترونها ثم استوی علی العرش چهارم در سورهٔ فرقان قوله تعالی
ثم استوی علی العرش پنجم در سورهٔ طه قوله تعالی الرحمن علی العرش استوی
ششم در سورهٔ الف لام تنزیل ثم استوی علی العرش هفتم در سورهٔ حدید
ثم استوی علی العرش اما این استوی را تاویل نباید کردن و هم
نباید گذاشت و خدای تعالی ما را از استوای عرش خبر کرده تفصیل
ندانیم زیرا که از انس بن مالک رضی الله عنه پرسیدند از معنی استوی
انس گفت الاستوای معلوم والکیفیة مجهول والایمان به واجب

والسؤال

والسؤال عنه بدعة و لو علم ذلک الجهول لا عرفه لکفر چنانکه علی گوید
معنی این خبر چنان است · الرحمن علی العرش استوی قرآن است
اقرار آور که همین ایمان است · تاویل مجو که علم آن نهان است
راه پیر ایمان ست · برخوان و بدان که هرچه او گفت آن است · در او
مکاه زانچه در قرآن ست · اسرار حقیقت و لطف او نهان ست
بحث کیفیت عرش و استوای بر عرش نه داخی · گرچه کتابها بیابی
یا جمله عقلهای کل داری تو · با باطن کار دهان کار تو ای نبود · جز
اگر بصنع حق نظر داری تو · بسیار نکو که چیست حال جهان · کز حال
خود وت خبر نداری تو · در بنده کی خدای عالم باشی · بود و
جهان بدست خود داری تو · از پرسش آسمان کیفیت عرش · سودی
نرسد بجز خواری تو · یارب بکرم درد همه درمان کن · جز این
جمع مرا براه خود داری تو · گر بنیه غفلت است در گوش مرا · زان
غفلتم نگه داری تو · از جمله گناهان چه کردم توبه · وان توبه ما قبول

ساقی کوثر [illegible] در روز [illegible]
از آتش دوزخ [illegible] همه را بلطف و کرم [illegible] گناه همه را
[illegible] از [illegible] همه را
از دست محمد ابوبکر عمر عثمان علی جمله یاران همه را فردوس
مقام جای [illegible] همه را با جمله لقای خود نمای همه را الهنا بحرمت
[illegible] نبات و خلاصه موجودات و رحمت عالمیان و بحرمت
پناه عاصیان که بر همه رحمت فرمای و همه را از آتش دوزخ نگاه داری
و به بهشت رسان آمین و رب العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین
باب دوم در بیان سورهٔ اخلاص قال النبی علیه السلام کتب الله
کتب الله
[illegible] سماء الاول خلاص کتب الله علی سماء الثانی سورة الاخلاص و
علی سماء الثالث سورة الاخلاص کتب الله علی سماء الرابع سورة
الاخلاص و کتب الله علی سماء الخامس سورة الاخلاص و کتب الله
علی سماء سادس سورة الاخلاص و کتب الله علی سماء السابع سورة

الاخلاص

الاخلاص کتب الله علی لوح المحفوظ سورة الاخلاص کتب الله علی العرش
سورة الاخلاص کتب الله علی المشرق سورة الاخلاص و کتب الله
علی المغرب سورة الاخلاص صدق یا رسول الله [illegible] عالم [illegible]
اولاد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم [illegible] که خداوند
عالم و جبار اعظم و خالق کل مخلوقات بر آسمان اول نوشته است
سورة الاخلاص و بر آسمان دوم نوشته است سورة الاخلاص و بر
آسمان سیوم نوشته است سورة الاخلاص و بر آسمان چهارم
نوشته است سورة الاخلاص و بر آسمان پنجم نوشته است سورة
الاخلاص و بر آسمان ششم نوشته است سورة الاخلاص و بر آسمان
هفتم نوشته است سورة الاخلاص و بر دل مؤمنان نوشته است
سورة الاخلاص و بمشرق نوشته است سورة الاخلاص و بمغرب
نوشته است سورة الاخلاص و بر عرش نوشته است سورة
الاخلاص المؤمن که خدای تعالی سورة اخلاص را بر دل مؤمنان

ن نوشته است اگر خواند کسی این سوره را هزار بار غافل [illegible]
در هر حرف او هزار برکت [illegible] هزار رحمت و گفت رسول صلی الله
علیه و سلم که خدای تعالی [illegible] پنج چیز [illegible] شبانه روزی پنج وقت
نماز فریضه است [illegible] پنج [illegible] اند و همه از پیغمبران بیشتر بهشت
خوهند و پنج پیغمبر بلای بسیار کشیده‌اند و پنج فرشته اند عزیز
تر از همه فرشتگان پنج پیغمبر اند بدرجه بیش از همه پیغمبران اند و پنج شراب
که مومنان روز قیامت بیاشامند و پنج مقامند که شریف تر
از ان [illegible] نبود و هزاران بنده که سوره اخلاص بخواند خدای تعالی
بهای [illegible] روزی کند اول کلیمه شهادت دویم پنج وقت نماز سیوم
روزه ماه رمضان چهارم زکات مال و پنجم حج گذاردن
فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم که هر که قل هو الله احد را بخواند
بر وی چندان ثواب بود که پنج شهید را یافته باشند که پیش از همه
پیغمبران در بهشت شوند و خدای تعالی آن بنده را ثواب این
کرامت

کرامت کند اول ثواب حسن دویم ثواب حسین سیوم حمزه چهارم
[illegible] عبد المطلب چهارم [illegible] عبد الله [illegible] عالم و
بهترین اولاد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم هر که سوره اخلاص
بخواند چندان ثواب بود که آن پنج پیغمبر [illegible] پیغمبران [illegible] اند
خدای تعالی آن بنده را بدهد اول آدم دویم ابراهیم سیوم عیسی
چهارم موسی پنجم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و گفت رسول علیه
الصلوة والسلام بران بنده که سوره اخلاص بخواند چنان باشد که
آن پنج پیغمبر بلای بسیار کشیده‌اند خدای تعالی آن بنده را ثواب
این کرامت کند اول جرجیس دویم ایوب سیوم [illegible] چهارم
یعقوب پنجم زکریا و گفت رسول صلی الله علیه و سلم هر که
قل هو الله احد را بخواند چندان ثواب باشد که آن پنج فرشته که
عزیز تر از همه فرشتگانند خدای تعالی آن بنده را کرامت کند
اول جبرئیل دویم میکائیل سیوم اسرافیل چهارم [illegible] پنجم

جبرئیل خبر بود رسول صلی الله علیه و سلم که هر که قل هو الله احد
را بخواند چندان ثواب بود که آن عزیز تمام [illegible] مبارک طواف کرده باشد
اول مکه معظم دوم مدینه منوره سوم بیت المقدس چهارم بیت الحرام مکه
پنجم بیت المعمور خبر بود رسول صلی الله علیه و سلم هر که قل هو الله احد بخواند
خدای تعالی آن پنج شراب که دوستان خود را وعده کرده است روزی
کند اول شراب تحیر دوم شراب تعلل سیوم شراب وصلت
چهارم شراب عدت پنجم شراب طهور و هر مؤمن که بخواند قل هو
الله احد خدای تعالی فرا او را بدین کرامات رساند بفضل و کرم خویش
بدان ای بنده که این سوره صفت وحدانیت خداوند است و مراین
سوره را دوازده نام است اول سورهٔ اخلاص دوم سورهٔ تفرید
گویند سیوم تجرید گویند چهارم سور گویند پنجم سورهٔ نور گویند
ششم سورهٔ جمال گویند هفتم سورهٔ برائت گویند هشتم سورهٔ
صمد گویند نهم سورهٔ احد گویند دهم سورهٔ قل هو الله احد گویند

یازدهم

یازدهم سورهٔ لم یلد و لم یولد گویند بدانکه سورهٔ اخلاص بدان
معنی بدان [illegible] که این سوره را بخواند از [illegible]
علمای دنیای اخلاص [illegible] و تفرید [illegible] آن گویند که هر که این
بخواند منفرد گردد از کفر و نفاق و سورهٔ [illegible] از برای آن
گویند که هر که این سوره را بخواند [illegible] شود [illegible] دنیا و [illegible]
نور را از آن گویند که هر که این سوره را بخواند نور در روی [illegible]
و سورهٔ جمال از برای آن گویند که هر که این سوره را بخواند
روز قیامت جمال او چون ماه شب چهاردهم تابان باشد و سورهٔ
برائت از آن گویند که هر که این سوره را بخواند خدای تعالی
برات نویسند تا که از سعات دوزخ نجات یابد و [illegible]
چنین برق بکند [illegible] و سورهٔ صمد از برای آن گویند که هر که این
سوره را بخواند صمد پرست شود و سورهٔ احد از برای آن گویند که
هر که این سوره را بخواند وحدانیت خدای تعالی او را معلوم شود

و سورهٔ قل هو الله احد از برای آن گویند که هر که این سوره را بخواند
از روی ثواب چنان باشد که هزار کافر بدست او مسلمان شده باشند
از بعد آنکه نزول وقت آن این سوره آن بود که هزار کافر پیش
پیغمبر علیه الصلوة والسلام آمدند و همه خود را از بهر کین و جنگ
آراسته و گفتند که ای محمد تو که دعوی پیغمبری میکنی بگو که کدام است
آن خدائی که ما را بوی میخوانی خبر کن ما را و زان خدای که او هست
از چه چیز است از زر است یا از نقره است و یا از سیم است و یا از آهن
آن هزار کافر چنان میگفتند و محمد علیه الصلوة والسلام سر
بگریبان تفکر فرو بردند ساعتی بگذشت جبرئیل امین از نزد
رب العالمین در رسید و گفت طه یا محمد علیه السلام خدایت
سلام میرساند و میگوید ای حبیب من سر از گریبان تفکر برآر
و سورهٔ اخلاص را بخوان و بگو که خدای من یکیست که او را
شریک نیست چنانکه قایل گوید نظم مثنوی این نکته را ایزد دانا

بگوش

بگوش و هوش اگر هستی توانا که روز جمعه بود در عالم
نبی بود با یاران بیکجا که ناگه پیش او جمعی ز کفار همه بر خویش
بسته دین بیکجا سپر بر دست شمشیر حمایل ز بهر کین و جنگ و
شور و غوغا بدند جمله هزاران کبر مطلق همه قوم یهود و
هویدا همیگفتند آن احمد کدام است که او پیغمبر است الله خدا
نشان گوید ما از خلایق خویش که سیم است یا زر است
یا از زمینا از چوب است یا ز آهن یا ز آن و یا ماه و خور است
در آسمان نهانها گوید نشانها تا بدانیم یقین گردد ما این سر خفا
خداوندی که او پیدا نباشد چگونه بوی خواند کسی را اگر با ما نشان
ندهد بدانید که او را میکنیم از روی غوغا که تا خلقان عالم
این بدانند و گر نکنند کسی ز خویش دعوا محمد در تفکر بود آمد
امین جبرئیل پیک حق تعالی بگفتش یا محمد حضرت حق سلامت
میرساند با ثناها همیگوید که خاطر جمع میدار بگو ما در نسیرن

جان این معلا بگو از قل هو الله احد را ز الله الصمد یکتائی معنا
ولیکن لم یلد فرمود ایزد نزاده از کسی ایزد تعالی و لم یولد بدین معنی است
بنگر له کفوا احد حمد شمارا خدا بیمثل مانند ست فهم نماند
نزاده از کسی ایزد تعالی سمیع ست بصیر ست خالق خلق بقدرت
از عدم آورده پیدا چو سید این سخن بشنید آن دم بشارت
داد آن قوم هیدرا بیاران گفت خاطر جمع دارید ز حق آمد
بشارت نیز ما را پس آنگه روی سوی کافران کرد بگفتا
بشنوید از من خدا را صفات پاک قل الله احد دان که الله
صمد دار دو شما را نزاد او از کسی کس از وی بعلم نه او را جفت
فرزند است پیدا علیم قادر و قیوم داور بهر جا خواهی او را
هست پیدا رسید این سخن بشنید آن قوم دل مجروح را کرد
مداوا بهمان دم کافران ایمان گزیدند شهادت گفتن این جان
مصطفی را اگر تو مومن اخلاص پیش آر مکن خود را مقید در بلاها

سبب

سبب نزول شان شد قل هو الله همین ست اگر داری قدر و الله
بجز اینجا فقط بود اک اختیاری همین دم قل هو الله احد را مخبران
گفته اند که قل هو الله احد یازده حرف ست خدای تعالی را یازده
هم عقوبت بست در هر دو ان و بر خوانندگان ازکوه ما اول جان کندن
دویم نزاع ایمان سیوم تنگی گور چهارم جواب منکر و نکیر پنجم پر
نزع اکبر یازدهم خواستن انکور ششم حشر هفتم نشر هشتم صراط نهم ترازو دهم
خصمان بیا هر که یازده حرف قل هو الله را بخواند خدای تعالی
او را ازین یازده عقوبت نگاه دارد و الله الصمد هشت حرف ست
خدای تعالی را هشت بهشت ست وعده کرده ست و دیدار بیچون
و بیچگونه خود را فرموده که قوله تعالی لَهُمْ جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا
در بهشت وعده کرده باید دیدار بیچون و هر که این هشت حرف را
بر زبان راند خدای تعالی او را بدین تشریف مشرف گرداند لم
یلد و لم یولد دوازده حرف ست هر که این دوازده حرف خواند خدا

ماه او را قبول کند و لم یکن له کفوا احد پانزده حرفست هر که این
پانزده حرف را بر زبان راند خدای تعالی او را پانزده چیز کرامت
کند اول ایمان او را سلامت دارد دویم جان کندن بروی آسان
گرداند سیوم گور بروی منور گرداند چهارم جواب منکر و نکیر بروی
آسان گردد پنجم قل هو الله احد را مونس او گرداند ششم نور خدای
تعالی بر خاک او فرستد هفتم خدای تعالی گور او را روضه گرداند از روضهای
بهشت هشتم در بهشت بروی گشاده شود نهم حق تعالی از آتش
دوزخ در امان دارد دهم جمال او روز قیامت چون ماه شب
چهارده تابان باشد یازدهم نامهٔ اعمال او را بدست راست
او بدهند دوازدهم درجهٔ صدیقان یابد سیزدهم دیدار خود کرامت
کند و شیخ ابو اللیث فقیه روایت کند که هر که قل هو الله
احد را بخواند و مداومت نماید خدای تعالی ثواب آن به ده کس را
باو بخشد اول مادرش دویم پدرش سیوم استادش چهارم

برادرش

برادرش پنجم خواهرش ششم عمش هفتم همتش هشتم همسایش
نهم همجنس را دهم فرزندش را یازدهم بندگانش را هر که
قل هو الله احد را بخواند خدای تعالی او را از چهار بلا نگاه دارد اول
از خمر خوردن دویم از زنار بر بستن سیوم از بدعت چهارم
از ضلالت پنجم از دل سیاهی ششم از تباهی هفتم از بلا هشتم از
سهو گفتن نهم از ملامت دهم از خواری یازدهم از سوگند زدن
دوازدهم از نظر حرام سیزدهم از اکل حرام چهاردهم از وسوس
شیطان شیخ ابو اللیث فقیه میگوید که جهودی را دختری بود که پنهان
از آن جهود دین محمد علیه الصلوة والسلام گزیده بود و هر گاه
که آن جهود حاضر نبود آن عورت بذکر خدای تعالی مشغول بودی و آن
عورت بدل جان دوستدار محمد علیه السلام بود و ایمان آورده بود
پنهان از آن جهود بدل و زبان ذکر خدای تعالی میگفت روزی تنها
در خانه بود و ذکر خدای تعالی میگفت ناگاه بیخبر بود و آن جهود اندر

درآمد و آواز زن بشنود و گفت ای زن چه گفتی من آن را
نشنودم باز گوی تا من بشنوم آن زن از بیم جان خویشتن
بترسید گفت من صفت تو میگفتم و غیر تو کسی را نمی‌شناسم اما
جهود دانست که ربّ نبی محمد است و آن جهود روز و شب در کین
زن بود و تهمت بر وی نمیتوان کرد تا سزای او بدهد مدتی این
بی دین در پی آن دین دار بود القصه بر خود اندیشه کرد و همیان
زر برده داد و گفت این را نگاه دار چنانکه قایل گوید **غزل** بشنو
از من یک حکایت ای گزین روزگار ٭ تا بگویم جمله را با تو که چون
بود است کار ٭ شیخ ابو اللیث فقیه رحمة الله این روایت میکند ٭
بشنو از من تا چه گفت آن گزین روزگار ٭ بود در ایام ماضی
یک جوان زشت روی ٭ روز و شب بودی بکفر کافری در روزگار
دشمن دین محمد بود آن گبر لعین ٭ کینه گبر و عجب بخلش بود با همه
یار غار ٭ بود او را عورتی پاکیزه نیکو سرشت ٭ دوستدار مصطفی

بودو

بود و چه آن فخر تبار ٭ در نهان دین محمد در دل خود داشتی ٭ هیچکس
از حال او واقف نبود جز کردگار ٭ مدتی اندر نهان در حق پرستی بود او
حق پرستی او نهان بود بجوش آشکار ٭ ناگهانی روزی چه تنها در درون
خانه بود ٭ ذکر حق را بر زبان خویش کردی استوار ٭ ناگهان اندر
درآمد آن جهود سنگدل ٭ ذکر حق بشنو از آن مستوره بیکیش عار ٭
آتش کفر و ضلالت در درون وی فتاد ٭ گفت ای زن تو چه گفتی
از من این را نهان مدار ٭ زن بترسید پس از آن گبر و بگفتش آن زمان
وصف تو میگفتم تو با من باش با تو یار ٭ چون جهود آن بشنید و هیچ گفتار
بر وی نکرد ٭ لیک از کین آن زن پر خنده بودی بیقرار ٭ جهد میکرد
آن جهود که تهمت پیدا کند ٭ تا بچه حیله کند او را سزا اندر کنار
چند بعد چون بیاندیشه بگجوده زمان ٭ بشنو اکنون تا چه کرد آن
زشت روی زشت کار ٭ بدره زر آورید گفت ای زن بگیر و
جای محکم نه تو و برا تا نگردی شرمسار ٭ آن زن نیکو سرشت

ساخت اندر زر راز و نهاد او در درون خانه برد و ماند نیز او کار زار
بهر او را بالشی دایم که تکیه‌گاه خویش در درون بالش آن همیان
زر کرد استوار سه کرت میخواند بروی قل هو الله احد در
کلام حق چنان کرد و بداد او را در حصار با خبر بود در شب و روز آن زن
از همیان زر تا نگردد کم نباشد زان جهود گشتم بسیار آن
جهود در کلیسش بود اندر روز و شب تا که همیان را بدزدد زان زن
پرهیزکار از قضا روزی زن پاکیزه مشغول بود بسته آخر تا چه
کرد آن بدسرشت روزگار رفت آن همیان زر را بر گرفت و آنگهی
او را بدید باز بر فکندش بر کنار پس بسوی خانه آمد آنگهی گبر لعین
گفت ای زن از چه کردی زود در پیش من آر آن زن پاکیزه رو
چون درون خانه بود دید بالین پریشان کرد او را گوشه چار
دست بر بالین بکرد و قل هو الله را بخواند دید همیان را
بجا استاده همچون برقرار آورید همیان الغاه پس آن ترسا نهاد

بچون

چون بدید او را جهود گفت این راز نهار چون عجایب دید تعجب
کرد او از فضل حق سر به پیش افکند پس در پیش زن شد شرمسار
گفت ای زن هر چه کردم از بدیها بر تو من این زمان عذر آورم
هر چه کردم در گذار دین حق را برگزیدم بر همه احوال خویش
گشته برگشتم ز کفر و شرک ای زیبا نگار برگزیدم دین احمد از
دل و جان این زمان پیشوای من بود احمد رسول کردگار
گشت آن ترسا مسلمان دین احمد برگزید روز و شب بودی با جان
همچو در شاهوار بود او را چار صد تن از قبایل در جهان سر
براه جان گزیدند از سفر از کبار فضل اخلاص این بود
ای مؤمن پاکیزه دین گفته شد پیش تو زو وال تا به آخر یاد دار
تمثیل علی ابن موفق میگوید که روزی نشسته بودم و با خود می
اندیشیدم که مرا دوستی بود که او چند سال بود وفات
کرده بود و من یکبار بزیارت او نرفته بودم پس خواستم که می

آمدم بر سر خاک وی ساعتی نشستم مرا خواب در ربود آن دوست
خود را دیدم که در پایهای او سلسله کشیده و غلی بر گردن او نهاده
و صد گونه عذاب کردی او را گرفته گفتم ای دوست این حالت
گفت چندین سال است که مرده ام در چنین عذابم از هیبت او
از خواب بیدار شدم سه بار قل هو الله بخواندم و با اهل گورستان
بخشیدم و بسوی خانه روان شدم غمناک اندوهگین و همان
شب در خواب دیدم که دوست خود را که حله بهشت پوشیده تاج
کرامت بر سر نهاده و صد هزار نور رحمت کرده وی را گرفته گفتم
ای دوست این چگونه است دی بروز ترا چنان دیدم و شب ترا
با نور رحمت و تاج کرامت می بینم گفت ای دوست بیا ان
و آگاه باش که ثواب سه بار خواندن قل هو الله احد را با
اهل گورستان بخشیدی جمله ارواح جمع شدند و ثواب او را
قسمت کردند قسم من از آن ثواب آن باشد که دیدی

چنانکه

چنانکه قایل گوید **نظم** ای صفات ذات پاکت قل هو الله احد
وصف پاکت هست در کونین الله الصمد لم یلد یارب و لم یولد
توی لم یکن له کفواً احد **حکایت** روزی درویشی پیش
شیخ معروف کرخی آمد و گفت ای شیخ مرد درویشم دعا
کن تا خدای تعالی مال دهد شیخ معروف گفت ای درویش
از کلام خدای تعالی هیچ یاد داری گفت میدانم شیخ معروف
گفت ای درویش بر خوان گفت بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله
تا آخر خواند شیخ معروف گفت ای درویش ثواب یکبار خواندن
قل هو الله را بهزار دینار بمن می فروشی درویش گفت نمی فروشم
گفت بچهار هزار فروشی گفت نفروشم گفت بده هزار
فروشی گفت فروشم پس آنگه شیخ معروف گفت ای درویش
هر که دوازده بار سوره اخلاص بخواند از روی ثواب چنان
باشد که تمام قرآن ختم کرده باشد هر که بعد از نماز دیگر ده بار

بخواند از دنیا با ایمان رود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت
هر که بعد از نماز دیگر چهل بار بخواند خدای تعالی جملهٔ گناهان او را
بیامرزد و گفت رسول صلی الله علیه وسلم هر که پنجاه بار بخواند
خدای تعالی ثواب پنجاه ساله بدهد و پنجاه ساله گناه او بیامرزد
و بنا کند مر او را در بهشت کوشکی از نور و هر که هزار بار بخواند
خداوند تعالی همه مرادهای او بدهد بفضل و کرم خویش بر آورده
گرداند چنانکه قایل گوید نظم گر همی خواهی تو دایم قل هو الله احد
پس احد را کی روا باشد که با او در لحد یک خدای بی عدد زیک
بنده دار دبی اهد وصفش الله الصمد هم در ازل هم در ابد
نعت ایزد لم یلد او را نشاید هم ولد آنکه لم یولد بود او را کجا
باشد ولد کفر بدعت هر دو را کرد سورهٔ اخلاص رد بعد از آن
هر دو خر و هر ذره را کی خورد ای هزاران جان فدای قل هو الله
احد یا رب این سوره نکند ری توبا مادر لحد فقیه رحمة الله علیه

روایت

روایت میکند از امام ابو علی رضی الله عنه که گفت روزی
بوقت نماز پیشین که زوال روز بود در رسول صلی الله علیه و
سلم و امیر المؤمنین حسن و حسین در خوانهٔ فاطمه رضی الله عنها
بودند که ناگاه بلال بانگ نماز پیشین گفت پیغامبر رسول صلی الله
علیه و سلم و امیر المؤمنین حسن و حسین از خانه بیرون آمدند و
در حال عجایب پیدا شد که هرگز چنین عجایب ندیده بودند چنانکه
قایل گوید نظم بو امام این را روایت میکند عمل الیقین
از نبی المرسلین پیغمبر آخر زمان گشت ظاهر آنکه آمد در میان
دوستان بود یک روز بوقت ظهر در خانه رسول با علی المرتضی
با دو سبطین بطول گفت آن ساعت بلال آنجا که بانگ نماز
تا که خلقان با خدای خویش آیند در نماز چون رسول مرتضی
از خانه بیرون آمدند شور و غوغا در میان خلق افتاد از زمان
جمله فریاد و فغان کردند از پیر و جوان سر برهنه پا برهنه میدویدند

هر که بود ٭ پیش پیغمبر شدند هم مؤمنان هم جهود ٭ چون در آن ظلمت
بیکباره شدند حیران همه ٭ جملهشان گفتند با پیغمبر آخر زمان
هست آن ساعت قیامت تا چه باشد این زمان ٭ احمد مرسل
که بود او صدر و بدر انبیا ٭ سر بجیب فکرت بردش تا چه آید از خدا ٭
بیک لحظت جبرئیل آمد ز رب العالمین ٭ گفت یا احمد توی
سرور خیل المرسلین ٭ اینچنین حالی که می بینی نباشد ظلمتی
راحتی باشد تجلی از حق بعالم رحمتی ٭ نوجوانی در گذشت اندر
مدینه این زمان ٭ نوجوانی پاک دین و پاک جان ٭ صد هزار
جان در هزاران در هزار ٭ از فرشته آمدند سوی جوان
هوشیار ٭ روز را پوشیده اند از بسکه بسیار آمدند ٭
با طبقهای نثار از نزد جبار آمدند ٭ هر فرشته یک طبق از
نور داشتند این زمان ٭ پیش جان نوجوان مانند ماه آسمان
گفت پیغمبر که بشتابم بدیدار جوان ٭ تا ببینم روی او

اندرین

اندرین جای امکان ٭ آمد از سبحان ندا بر جبرئیل پاک جان ٭
در نورد آن این زمین را تا ببیند آن جوان ٭ در زمان
جبرئیل رگهای زمین را در کشید ٭ تا بیکدم شد پیغمبر بر جوان
نو شهید ٭ نوجوان را بر جنازه می نهادند آن زمان ٭ تا رسید
ندش آن زمان پیغمبر آخر زمان ٭ بر جوان کردش نماز آن سید
صدر امین ٭ آن زمان کردند دفنش در بر حرمان زمین ٭ این
جوان با صفا را این عطا از چه رسید ٭ کاندرین عالم از وتوی
یقین آمد پدید ٭ گفت جبرئیل ای محمد با تو گویم یکدمش ٭ قل
هو الله احد بودی رفیق همدمش ٭ قل هو الله بودی رفیق
او چنین ٭ که سواره که پیاده که نشسته بر زمین ٭ روز و شب
تکرار کردی قل هو الله احد ٭ پس احد را هست سیر و لطفهای
بیعدد ٭ روز محشر می برد او را بجنات النعیم ٭ تا رهد
حساب و هول بیم ٭ اینچنین فضل کرامت کین جوان را در رسید

بود از یک سورهٔ اخلاص خواندن پدید ۞ هر که خواهد
زآتش دوزخ جدا بد ابد رهان ۞ روز و شب اخلاص را وردی
بساز و بر زبان ۞ هر که او توفیق یابد از همه احوال خویش ۞
ورد خود سازد همیشه قل هو الله احد ۞ تا رود با نور ایمان
روز آخر در لحد ۞ قل هو الله احد را خوان همیشه در نماز ۞ وانکه
باشد با خدای خویش دایم در نیاز ۞ نور ایمانت زواید می شود
گر تو مدام ۞ گر بخوانی قل هو الله احد هر صبح و شام ۞ هر که در رو
زی بخواند صد کرت اخلاص را ۞ گر بمیرد آن شب از حق یابد او دیدا
ر را ۞ جملهٔ مرغان ماهی در بحور در هوا ۞ این گواهی میدهند
او را ست فردوس علا ۞ یا الهی جمع ما را از یقین از یار ۞
در حیات در ممات مایکن از ما کنار ۞ حافظ قرآن و ختم کن
اخلاص را تا بیابی هر زمان نوری بهر انفاس ما ۞ یا الهی جمع
ما را از صغیر از کبیر ۞ حشر گردان جمله را با خود رسول معتبر ۞

بخوان

آب

آب کوثر نوش گردان جمله را در روز حشر ۞ از کف ساقی کوثر شافع
خیر البشر ۞ یا الهی جمع ما را در امان خود بدار ۞ تا خلاصی حاصل آید ما را
روز شمار ۞ جمله را آزاد گردان از جحیم و از سقر ۞ جنت الفردوس اعلا
خویش را روزی شمر ۞ الهی بحرمت سید کاینات و خلاصهٔ
موجودات که بر اهل جملهٔ ما رحمت فرمای آمین و رب العالمین

باب سیوم در بیان فضیلت نماز جماعت وعقوبت تارک

الصلوة قال النبی علیه الصلوة والسلام امتی اربعة اصناف
صنف یصلون دایما ولکن فی صلوتهم ساهون فمکانهم الویل
الویل درکة من درکات جهنم کما قال الله تعالی فویل للمصلین
الذین هم عن صلوتهم ساهون الذین هم یراؤن وصنف یصلون
احیانا فمکانهم درکة من درکات جهنم کما قال الله تعالی
فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف
یلقون غیا وصنف لا یصلون ابدا فمکانهم السقر والسقر درکة

من درکات جهنم کما قال الله تعالی ما سلککم فی سقر وصنف قوم
یصلون دائما فی صلوتهم خاشعون فمکانهم الجنة کما قال الله تعالی
قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون صدق الله
العظیم وصدق رسوله الکریم قال النبی علیه الصلوة والسلام
من صلی صلوة فی الجماعة اعطاه الله تعالی عشر کرامات البرکة
فی عمره وزیادة فی المال والحفظ بعیاله وتضعیف حجابه وتکفیر
فی ظلمات سیئات و[illegible] من سکراته وضیا فی ظلمات و
تثقیل فی میزان ونجات من درکاته ویصعد فی درجات الجنة
صدق بار رسول الله آن پیشوا ومقتدا که نعمه از نام او شنیدی
میفرماید که اربعة اصناف یعنی امتان من چهار فرقه باشند که
دایم نماز گذارند ولی نماز را بسهو ادا کنند وندانند که سهو کدام است
از علماء دین نه دین نه پرسند وبنا مونمانند پس جایگاه ایشان
ویل باشند ویل نام درکه ایست از درکهای دوزخ چنانکه خدای تعالی

درکلام

درکلام مجید خود میفرماید که قوله تعالی فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم
ساهون الذین هم یراؤن پس گروه دیگر آن باشند که گاه گاه
نماز گذارد پس جایگاه ایشان غی باشد وغی نام درکه ایست
از درکات جهنم چنانکه خداوند تعالی درکلام مجید خود خبر میدهد که
قوله تعالی فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات
فسوف یلقون غیا وگروه دیگر آن بود که وهر که نماز نگذارد وخدا را
سجده نکنند پس جایگاه ایشان در سقر باشد سقر نام دوزخ است
چنانکه در قرآن مجید خبر میدهد که ما سلککم فی سقر پس گروه دیگر
آن باشند که در نماز خویش خاشع باشند ونماز بخشوع بگذارند
پس جایگاه ایشان بهشت باشد چنانکه خدای تعالی درکلام مجید خود
خبر میدهد که قوله تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون
ودیگر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید که من صلی صلوة
الجماعة المأخرة یعنی هران بنده که توفیق ربانی قرین حال او باشد

واو پنج وقت نماز را بجماعت ادا کند حضرت خداوند تعالی عمر
او را بده تشریف مشرف گرداند اول برکت در عمر او پدید آید دوم
زیادتی با مال او پدید آید سیوم عیال او را در پردهٔ صلاح نگاه دارد
وچهارم نامهٔ اعمال او را از زیادتی وارزانه دارد پنجم کنه او را جاهر زد
ششم جان دادن بر وی آسان شود هفتم تاریکی گور از وی دور
گرداند هشتم توفیق حاجتش بدهد از درکات دوزخ برهاند دهم
بهشت عدن کرامت کند بفضل وکرم خویش روایت کند ابو
هریره رضی الله عنه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که گفت
هر که نماز بامداد بجماعت بگذارد و بر جای خود بنشیند تا آفتاب
برآید چنان باشد که حج گذارده باشد وعمره بجای آورده باشد
وده بنده آزاد کرده باشد و ده هزار دینار صدقه داده باشد
وخدای تعالی عمر او را ده چیز کرامت کند اول توبه پیش از مرگ دهد
دوم در روزی او برکت پیدا شود سیوم او را سلامت دارد

چهارم

چهارم در میان خلق عزیز و دوستکام گرداند پنجم رنج از تن او بردارد
ششم بوقت مرگ کلمهٔ شهادت را بر زبان او جاری گرداند هفتم
گور او را منور گرداند هشتم نامهٔ اعمال او را بدست راست او
بدهند نهم همچون برق از صراط بگذرد دهم بهشت نصیب او گرداند
و دیدار خویش کرامت کند وگفت رسول صلی الله علیه وسلم
که نماز بامداد از برای آسان جان کندن ونماز پیشین از برای
تنگی گورست ونماز دیگر از برای آمرزش گناهان است ونماز شام از برای
گذشتن صراط است ونماز خفتن از برای روشنی ظلمات است روایت
میکند انس بن مالک رضی الله عنه از حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم که گفت چون بنده از خواب برای نماز برخیزد و بگوید الله
اکبر از گناه پاک شود چون اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گوید خدا
ی تعالی چهار هزار نیکی در نامهٔ اعمال او ثبت کنند و چهار هزار
بدی را محو گرداند چون الحمد لله بخواند چنان بود که حج وعمره گزارده باشد

چون رکوع کند چنان بود که بوزن خود صدقه داده باشد و چون سبحان
ربی العظیم گوید چنان بود که جمله کتابها که خدای تعالی فرستاده است
همه را خوانده باشد و چون از رکوع بردارد و سمع الله لمن حمده گوید
خدای تعالی بسوی او بنظر رحمت و مغفرت بنگرد و چون سجده کند
خدای تعالی بعدد هر شیطان و هر پریکه در جهان هست نیکی کرامت کند
و چون سبحان ربی الاعلی گوید خدای تعالی بعدد هر آیتی که در قرآن هست
وی را ثواب کرامت کند و خدای تعالی در بهشت بروی او بگشاید
بفضل و کرم خویش ابن مسعود رضی الله عنه روایت کند از حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم که گفت یکشب جبرئیل نزد من آمد و
گفت یا محمد چون خدای تعالی مرا آفریده است هژده هزار سال
عبادت کردم با من یکبار سخن گفت من کیستم گفتم تو خدا
و من بندهٔ ضعیف تو آنگه هژده هزار سال دیگر عبادت کردم باز
گفت یا جبرئیل گفتم لبیک یا خالق من و پروردگار من گفت قدم

پیش

پیش نه بیشتر نهادم یا محمد در شش هزار سال خدای تعالی
دو بار با من سخن گفت یا محمد آنگه کرامت تو خدای تعالی در شبانه
روزی پنج وقت نماز با تو و بر امتان تو سخن میگوید یعنی
پنج وقت نماز است با پروردگار مناجات است اگر نماز گذاری
دانستی که بچه مقام می ایستد و با که راز میگوید بدانکه نماز راحت است
از خدای تعالی و نماز راز است با خدای تعالی و نماز نیاز است با خدای تعالی
و نماز رکوع است با خدای تعالی و نماز سجود است با خدای تعالی و نماز نور در
دل مؤمنان است و نماز کار پیغامبران است و نماز روشنی گور است
و نماز شمع قیامت است و نماز گذشتن از صراط است و نماز مونس
لحد است و نماز خوشنودی خداست و نماز پذیرفتن طاعت است
و نماز برکت روزیست و نماز برکت عمر است و نماز راحت
شهادت است و نماز صلاح دشمنان است و نماز دور کردن دیوان است
و نماز جواب منکر و نکیر است و نماز مونس شبهای تار است و نماز پیش

عرش ست و نماز پرده دوزخ ست و نماز حجت سؤال ست و نماز
کرانی میزان ست و نماز ستون دین ست و نماز را هر کسی که
بر پای دارد دین خود را بر پای داشته باشد و هر که ترک نماز کند دین
خود را بی پای و ویران کرده باشد **بیت** پیوسته نماز کن که نکوکاری ست
کار خوب طاعتش موزون ست آنکس که نمیگذارد این نماز
شوم ست و پلید ناکس ملعون ست قوله تعالی لا نسئلک رزقا نحن
نرزقک والعاقبة للتقوی **حضرت** خداوند تعالی در معنی این
آیت خبر میدهد که غم رزق را مخورید و از بهر رزق از طاعت
و هر کسی آفریده ام روزی وی برسانم بر پرهیزکاری و روی بطاعت
آرید تا هر دو جهان رستکاری یابید فقیه رحمة الله علیه گوید که
ما را درین خبر دلیل ست هر که روی بطاعت خدای تعالی
آورد و صبر کند خدای تعالی بر وی دین و دنیا میسر گرداند چنانکه در حکایت
آمده است که جوانی و عورتی داشت و فرزندان خورد داشت

وحال

وحال ایشان نیک تنگ بود و در خانه طعام نداشته بود و بینوا بودند
و از دنیا چیزی نداشته بود و ایشان را بطاعت آورده
بودند و در بینوائی صبر کردند و با مر خدای تعالی مشغول
بودند تا چنان شد که طاعت ایشان ضایع شد و فرزندان
ایشان میگفتند و می نالیدند و زن آن مرد بی طاقت شده
بود و میگفت ای مرد کار بجان آمده است از گرسنگی برخیز
و بیرون شو چاره کار ما بکن که بینوائی از حد گذشت اگر من صبر کنم
فرزندان من صبر نداهند چنانکه قایل علیه گوید مردان ست برخیز و
چیزی و زری کن تا چیزی پیدا شود چنانکه قایل گوید **نظم** در حکایت
گفته اند از اولیاء بود مردی نیک با صدق و صفا بود او را گوده کان
خورد هم عورت مستوره بودش با صفا حال درویشی بر ایشان
گشته بود روز و شب بودند جمله بینوا کار ایشان روز و شب طاعت
بودی کار دیگرشان نبودی هیچ گاه گرسنگی جمله شان از حد گذشت

کودکان بودند وایم در بگاه ٭ نان میگفتند همی یکسر بشد ٭
باب و مادر زین سخن بودی اندر غما ٭ باب و مادر در غمازه روز و شب ٭
کودکان رفته بخواب اندر کن ٭ گفت با زن مرد آخر چون کنم
باز گفتا صبر باشد کار ما ٭ گفت زن ما را اگر صبری بود کودکان را
صبر باشد از کجا ٭ زن چو با مردش بگفتا این سخن ٭ آب از دیده روان
چون چشمها ٭ مرد و زن هر دو بهم بگریستن ٭ کودکان بیدار گشتند
از صدا ٭ مرد و زن با کودکان گریان شدند ٭ گریه‌شان میرفت
تا اوج سما ٭ چاره کاری ندانستند هیچ ٭ گفت زن با شوهر
شعر زین لقا ٭ هر که او با نفس جان همراه شد ٭ نفس با او میکند
جور و جفا ٭ خیز کاری کن چو مردان دیگر ٭ چاره کاری بکن از بهر ما
مرد از خانه برون رفت آن زمان ٭ تا بجوید چاره کارش خدا ٭
دید مردی چند از نزدیک هم ٭ در پس دیوار استاده بپا ٭
پیش ایشان رفت گفتا والسلام ٭ جمله‌شان گفتا علیک یار ما

از کجا

از کجا ئی و کجا خواهی شدن ٭ حال خود را باز گو از ابتدا ٭
گفت مرد بینوایم این زمان ٭ کار میخواهم که یابم نان بها ٭
جمله گفتند کار مزدوری کنیم ٭ گر تو مرد کاری اینجا بیا ٭ رفت او در کار
مزدوران نشست ٭ تا که فرمایند او را کارها ٭ جمله را یک یک
بردند آن زمان ٭ هیچکس او را نگفت خیز و بیا ٭ چون زمانی
گشت آنگه نا امید ٭ سوی صحرا رفت او از راه جا ٭ دید آنجا چشمه
پر آب او ٭ آب خورد و خوش نشست آنجا بجا ٭ گرسنگی بر روی
چه غالب گشته بود ٭ تا برفت او چون بسوی خانه‌ها ٭ زن چو چشمش
باز آید در زمان ٭ کودکانش دیده بر ره از قفا ٭ چون بدید آمد مرد
مسکین آن زمان ٭ بود مردش بس فقیر بینوا ٭ گفت زن مرد را
چه آوردی بگو ٭ جان من از گرسنگی گشته جدا ٭ مرد آهی کرد گفت
ای یار من ٭ صبر باید کرد از بهر خدا ٭ خواجه کاری چرا مزد نداد ٭
گفت فردا امید هم مزد ترا ٭ شرم آمد تا بگویم حال خویش ٭

حال خود را باز گویم بر ملا ؛ خوردنش با کودکان نو نیست شد ؛ جمله شان
بکمر بستند از آن قضا ؛ جمله چون بودن گرسنه تا بروز ؛ چونکه
برآمد قرص خورشید از سما ؛ گفت زن با مرد پاکزه روان ؛ جبر
خواهد کرد ما از هم جدا ؛ طاقت گرسنگی ندارم بعد ازین ؛
تا چه خواهد کرد ما از هم جدا ؛ غیر آخر چارهٔ کاری بکن ؛ سر برآورد
از گریبان وفا ؛ مرد از خانه بدر رفت آن زمان ؛ دیده پر آب
رخ گریان بسیار ؛ می شدی تا نزد خرد و بزرگ وی ؛ جمله را کرد او
سلام از ابتدا ؛ در تواضع بود با ایشان بهم ؛ که ندارد هیچ خبر زین
لقا ؛ جمله را خرد و بزرگ داد او ؛ آن جوانرا کس نگفتی مرحبا ؛
چونکه آنجا گشت نومید از همه ؛ روی خود را کرد سوی ذوالعلا ؛
می شدی با چشمهٔ آبی که بود ؛ گفت در دل او خدا را ربنا ؛ گفت
یارب از همه خلق جهان ؛ من ندارم چارهٔ از کار ربا ؛ کار من
با تو بود ای کردگار ؛ چارهٔ کارم بساز ای خدا ؛ تا بشب

در

در طاعت حق بود او ؛ بود آنکه رو کرد سوی خانه ها ؛ دل فکر دو تن
بدرد جان نعیم ؛ برد در خانه باستاده بپا ؛ چونکه زن استوده را
معلوم شد ؛ که آمد آن صدق و صفا ؛ در کشادش تا درآید مرد او
دید مردش را فقیر و بینوا ؛ گفت ای مرد آنجا بودی بگو ؛ تا چه آوردی
مرا از طعمها ؛ مرد گفت ای نکو که ای پاکزه جان ؛ خواجه او را که کردم
کارها ؛ گفت با من ای کزین روز کار ؛ روز فردا کار کن از بهرها
تا دهم سه روزه مزدت را بهم ؛ هر چه خواهی زابتدا تا انتها ؛
عزم کردم تا بگویم حال خود ؛ چه خواهد بود الکنون کارها ؛ کودکان
باز گرسنه شد ناامید ؛ ناامید از امید از کبریا ؛ زن خصومت کرد
با او وانگهی ؛ گفت ای مرد دیگر داری صبرها ؛ چند باشم با تو اندر
گرسنگی ؛ طاقت من طاق شد اندر کنا ؛ هر دو با هم در خصومت
تا بروز ؛ چون برآمد آفتاب با ضیا ؛ زن بگفت ای مرد پاکزه دهن
خیز رو الکنون بسوی کارها ؛ در درون خانه ات چون دانه نیست

کار ما و تو بود چون ناروا ٭ داد انبان آن زمان زن مرد را ٭
گفت اگر پر ناوری انبان ما ٭ مرد مسکین رفت از خانه برون
دل الفکر و تن بدرد و مبتلا ٭ مرد حیران گشت در کار خود و خویش ٭ می شدی
با چشمهٔ آب ضیا ٭ تا بشب آنجا بطاعت بود او ٭ گشت آنکه او بخانه
جنوا ٭ در غم آن بود آن مرد گزین ٭ تا چه خواهد گفت ما آن نیک را
از خجالت کرد انبان پر ز ریگ ٭ حیله و تدبیر کرد از حیله ها ٭ تا این
حیله بخانه در شود ٭ هر چه باشد وانگهی باشد روا ٭ چونکه رسید
آخر و به نزد خانه اش ٭ می شدی از خانهٔ او بوی ها ٭ بوی
مشک و عود و باطعم و طعام ٭ می شدی از خانه تا اوج سما ٭
مرد چون بر درگه خانه رسید ٭ زن به پیشش می دوید همچون صبا
مرد گفت ای زن چه داری گو بمن ٭ بوی های خوش نمود از خانه من
گفت زن ای مرد الکوزه گوش دار ٭ تا بگویم حالتی از حالها ٭ رفتم آنکه
تا به نزدیک دری ٭ چون بدیدم شهسوار خوش لقا ٭ گفتم آخر

تا چه

تا چه باشد کار تو ٭ کار تو یا ما چه باشد از قضا ٭ گفت ای زن
تو ندانی من کیم ٭ جبرئیلم در زمین و در سما ٭ مرد مسکین زرد او آورده ام
شوهرت را گو که امر خدا ٭ خواجه گانت را گفتی سلام ٭ با سلامت
با هزاران مرحبا ٭ گفت الکوزه قدر کار تو ٭ دل قوی دار غم
مخور ای نیک را ٭ دادم الکوزه یک طبق چون آفتاب ٭ تا قیامت
نعمت از وی بخواه ٭ این بگفت و رفت او از پیش من ٭ بر مثال
مرغ رفت او بر هوا ٭ مرد آهی کرد رفت از خویشتن ٭ چونکه
بخود باز آمد آن فرخنده را ٭ گفت ای زن با تو گویم باز من
آنکه او را کرده بودم کارها ٭ خالق است بر جمله خلق او ٭ روز
شب را میکند از هم جدا ٭ جمله خلقان رزق می یابند از او ٭ مور
مار و ماهی و مرغ هوا ٭ گبر و ترسا را رساند رزق او ٭ که کند
او همه را بینوا ٭ کرده بودم از خجالت پر ز ریگ ٭ تا
ببین چه ره دایم دو سرا ٭ چون زن مستوده او را برکت داد ٭

چون بر خیزند ریکبار از هر کجا ٭ چون سر ایشان شاد آن زمان
دید ایشان بر زلعل جا انها ٭ نزد مرد آورد گفت ای یار من ٭ لعل
در گردی زانبان از کجا ٭ مرد چون آن دید از شادی او ٭
دست خود را بر کشید بهر خدا ٭ شکرها گفتا که حق را آن زمان ٭
حال این گشت با نور صفا ٭ این همه دولت که با ایشان رسید
بود از طاعت فرمان خدا ٭ هر که خواهد در خدا یکجهت شد ٭ دین و
دنیا میشود هر دو وران گر تو دنیا خواهی هم آخرت ٭ روز و شب رو
کن بدرگاه خدا ٭ رو بدرگاه کسی دیگر مکن ٭ در پناه حق همیکن
التجا ٭ طاعت معبود را از جان و دل ٭ واجب خود دان که هست
از واجبات ٭ حافظا مسکین نماز روز و شب ٭ هیکذار تا زحق یابی شفا
عبد الله مسعود روایت کند از حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم که گفت هر که خواهد که مسلمان باشد و مسلمان مرد
و مسلمان از گور برخیزد و نماز را بجماعت ادا کند و ترک

جماعت

جماعت نکنند و هر که نماز تنها گذارد و ترک جماعت کند او را
در آسمان مبتدع خوانند قال النبی علیه السلام سلموا علی الیهود
والنصاری ولا تسلموا علی الیهود امتی قال یا رسول الله ما یهود
امتک قال این یسمع الاذان والاقامة ولا یحضر جماعة گفت
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سلام کنید بر جهود و ترسا
و سلام مکنید بر جهود امت من گفتند یا رسول الله جهود امت
تو کیست گفت جهود امت من آن باشد که بانگ نماز و اقامت
بشنود و بجماعت حاضر نشود فقیه رحمة الله علیه روایت میکند
از ابن مسعود رضی الله عنه که امیر المؤمنین ابا بکر صدیق رضی الله
عنه که گفت پرسیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
گفت یا ابا بکر در راه خدای یکدرم نفقه کند ده هزار نیکی در نامه
اعمال تو ثبت کنند و ده هزار بدی درجه بنام تو در بهشت
بنا کنند ای ابا بکر خدای تعالی این همه عالم را پر زر گرداند و همه

ملک تو باشد تو او را در راه خدای تعالی نفقه کنی چه مقدار ثواب
باشد که گفتم اما فاضلتر از ان ثواب آن باشد که تکبیر اول را
از امام دریابی حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت
پرسیدم از حضرت صلی الله علیه وسلم که روزی اشتری
ویا گاوی ویا گوسفندی قربانی کنم در پیش خدای تعالی چند مزد
باشد رسول صلی الله علیه وسلم گفتند یا عمر یا اشتری ویا
گاوی ویا گوسفندی قربانی کنی بعدد هر موی که در بدن قربانی
بود ده هزار نیکی در نامه اعمال تو ثبت کنند و ده هزار نیکی در
نامه اعمال تو ثبت کنند و ده هزار بدی را محو گردانند اما اگر
خدای تعالی این عالم را پر از اشتر و گاو و گوسفند کند و همه مال
تو باشد و تو همه را قربانی کنی بعدد هر موی که در تن آنها باشد
ترا چند ثواب باشد اما فاضلتر از ان همه آن باشد که یکبار
تکبیر اول از پی امام دریابی عبد الله الرحمن عوف گفت مرا

یکبار

یکبار تکبیر اول فوت شد از جهت آنکه پیش واز کافران رفته بودم
یکبار تکبیر اول فوت شد من پیش حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم رفتم گفتم یا رسول الله چهار هزار اشتر با بار و چهار صد
بنده با مال همه را نفقه کردم بثواب تکبیر اول رسید یا نی
رسول علیه السلام گفتند یا عبد الرحمن از مشرق تا بمغرب
همه پر از مال تو گردد و همه را در راه خدای تعالی نفقه کنی و بیک ذره
تکبیر اول نرسد ای مؤمن جهد کن تا ثواب تکبیر اول فوت نکنی
قال النبی علیه السلام من فارق الجماعة شبرا فقد رفع الله تعالی
ربقة الاسلام من عنقه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
میفرماید که هر که دوری کند از جماعت یک بدست خدای تعالی
کردن بند اسلام از گردن او بیرون کند قال النبی علیه الصلوة
والسلام تارک الجماعة ملعون فی الدنیا و شقی فی الآخرة
و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفت ترک کننده جماعت

در دنیا ملعون ست و در آخرت بد بخت باشد و گفت رسول
صلی الله علیه وسلم ترک کننده جماعت ملعون ست و در توریت
ملعون ست و در انجیل ملعون ست و در زبور ملعون ست و در
زبان ملائکه هفت آسمان ملعون ست و گفت رسول صلی
الله علیه وسلم که اگر کسی جمله نماز امت من گذارد و روزه امت
من بدارد و حج امت من گذارد و عمل اهل دنیا بجا آرد و ترک جماعت
کند خدای تعالی آن همه عمل و طاعت او را بدرود کند و در روز حشر
او با ترسایان و جهودان بود و روز قیامت بدوزخ فرستد
و گفت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که وای و همه وای
بر آنکسی که روز قیامت مرا نه بیند و من او را نه بینم و دیگر ترک کننده
جماعت دیدار و شفاعت نیابد چنانکه در قرآن مجید میفرماید که
قوله تعالی فما تنفعهم شفاعة الشافعین و معنی چنان باشد که
ترک کننده جماعت را از شفاعت شافعان نفع نباشد

بیت

بیت هر که او ترک الصلاة جماعت میکند کار خود را جمله غارت میکند
عمر او کوتاه گرداند خدا رزق را برکت نیابد هیچ جا حق تعالی
گفت در قرآن خبر با تو گویم تا بدانی ای پدر واجب آمد بر همه
قول خدا تو جماعت را همیشه دری بیا با تو گویم تا بدانی در یقین
و ارکعوا بر خوان معنی راکعین گفت یعنی نیک بگذار این نماز
با گروه راکعان سرفراز گر تو عذری میکنی از کاهلی انچنین عذری
بود از جاهلی تن درست و پا درست شرمسار کاهلی گر میکنی
هست تو نار از حماران جهان کمتر شوی با نماز گر کنی کافر شوی
بجماعت مردان یقین کمتر شوی خار زار و ابتر و حقیر شوی با
سگان در دوزخی در یک مقام میشوی همراه تو ایمر و عام گر همیشه خواهی
با شوی کامران روز محشر با رسول کاروان طاعتی کن کز غارت
ای پسر تا شوی در بهره دو عالم بهره ور الهی بحرمت سید کاینات
و خلاصه موجودات که برا این مجلس با رحمت فرمای آمین

باب چهارم در بیان تارک الصلوة

قال النبی علیه الصلوة و
السلام من اهان تارک الصلوة بشیء فکانما قتل جمیع الانبیاء آن
ماه انور و آن خورشید اظهر یعنی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و
سلم فرمود که هر که یاری کند ترک کنندهٔ نماز را یعنی بی‌نمازی را چیزی
دهد چنان باشد که او جمیع پیغمبران را کشته باشد فقیه رحمة الله
علیه روایت کند با سناد درست از حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم هر که را در بامداد چشم او بر بی‌نماز افتد تا بشب
در مکروهی باشد و هر که بر بی‌نماز سلام دهد گویا که بر شیطان سلامت
خواسته باشد و هر که بر بی‌نمازی همراه شود از شومی او در بلا افتد
و هر که بر بی‌نماز همت شود همان دانکه آتش خورد و هر که طعام
بی‌نماز خورد آن طعام در شکم او آتش گردد و هر که بر بی‌نمازی هم صحبت
شود و در هر دو دنیا بیمقدار گردد بیت بی‌نمازی هر آنکه عادت
کرد روزگار خویش همه هبا کرد آنچه کرد دست با خود از غفلت

وقت

وقت مرگش همه خبر کرد زخم از باره نمازی او بروی الگاه
کار کر کردن تا قیامت جزای او بیشک شعر آتش سقر گردد
قال النبی علیه الصلوة والسلام من احرق سبعین مصحفا و زنی
سبعین بکرا و قتل سبعین ملکا مقربا فهو اقرب الی النبی من تارک
الجنة چنین میفرماید که هر که بسوزد هفتاد مصحف را و زنا کند
با هفتاد بکر و بکشد هفتاد ملائکهٔ مقرب را این چنین کس نزدیک باشد
به نجات از ترک کنندهٔ نماز بعمد قال النبی علیه السلام
من ترک الصلوة عمدا متعمدا فقد کفر بیت بیقین دانکه می شوی کافر
هر که ترک نماز کرد بقصد تا تو باشی نماز دار بپای تا نباشی بطاعت
قاصر روایت میکند عبدالله مسعود رضی الله عنه که
گفت رسول صلی الله علیه و سلم بی‌نماز را پانزده عقوبت است
شش در این جهان و سه در وقت جان دادن و سه در قبر
و سه در گور اما آن شش که در دنیاست اول آنکه سیمای رویش

نباشد دویم آنکه رنگ رویش سیاه نباشد پنجم از دعای مؤمنان
بی‌نصیب باشد ششم در لعنت خدای تعالی باشد آن سه که در وقت
جان دادن است اول تشنگی یابد که اگر دریاهای عالم را در حلقش
بریزند حلق او تر نشود دویم ملک الموت جان او را مانند جان
کافران ستانند سیوم کلمهٔ شهادت گفتن نتواند آن سه که
در گور است اول آنکه گور بر وی تنگ گردد دویم منکر و نکیر بروی
با هیبت پیش آید سیوم آنکه گور را بر وی کنده گردانند از
کنده جای دوزخ اما آن سه که در قیامت است اول آنکه سیاه
روی حشر گردانند دویم آنکه نامهٔ اعمالش را به دست او بدهند
سیوم آنکه او را با کافران همراه به دوزخ برند و گفت رسول
صلی الله علیه و سلم که جبرئیل مرا خبر کرد که روز قیامت چون
خلایق جمع شوند از پروردگار عالم ندا آید که قوله تعالی فا
سجدوا للمعبود معبود خود را سجده کنید چنانکه در دنیا سجده

میکردید

سیوم آنکه رنگ رویش زرد نباشد
چهارم آنکه ترس در دلش نباشد

میکردید و نماز گذارنده‌گان به سجده در افتند و بی‌نمازان خواهند
که سجده کنند نتوانند سجده کردن و روی ایشان سیاه شود
چون نماز گذارنده‌گان سر از سجده بردارند ایشان را بینند که
شما چه قومید که سجده نکردید و روی شما سیاه شده است
ایشان به جواب در مانند از حضرت پروردگار جواب آید که قوله تعالی
قد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون یعنی آنکه
ایشان را در دنیا سجده میخواندند ایشان تندرست بودند و
اجابت نمیکردند خطاب در رسید قوله تعالی وامتازوا الیوم
ایها المجرمون یعنی بی‌نمازان را از نماز گذارنده‌گان جدا کنید
و بی‌نمازان را به دوزخ برند بیت زهی روی سیاه بی‌نمازان
زهی کار تباه بی‌نمازان بجنت نیست جای بی‌نمازان دهد
دوزخ سزای بی‌نمازان اگر خواهی که در جنت در آیی مرو اندر
سرای بی‌نمازان نخواهی زن از آن قوم بدهی مده دختر

بتاه بینمازان ٭ نشنوید هرا بکار می باشی ٭ مشو خود آشنای
بینمازی ٭ اگر خواهیکه تا تخم بکاری ٭ مکار اندر زمین بینمازان
اگرچه صاحبان ملک و مالند ٭ مزن تو هر حجای بینمازان ٭ قبول
حضرت ایزد نباشد ٭ یقین میدان دعای بینمازان ٭ عجب نبود
اگر آتش ببارد ٭ ز شومی گناه بینمازان ٭ درارند در سقر آن
باطلان را ٭ براید وای وای بینمازان ٭ بدوزخ در کشند جبار عالم
همه تخم تبار بینمازان ٭ براید تا بهفتم چرخ گردون ٭ ز دوزخ نالهای
بینمازان ٭ بسوزد کوه اگر در خواب بیند ٭ ز هیبت جایگاه بینمازان
سحرگاهان بنظم آورد سعدی ٭ مگر نظمی برای بینمازان فقیه
رحمة الله علیه روایت کند از حضرت رسول صلی الله علیه و
سلم که گفت هر که نماز بامداد ترک کند چنان بود قران ازوی
بیزار شود و هر که نماز عصر پیشین را ترک کند چنان باشد که
پیغمبران ازوی بیزار شوند و هر که نماز عصر را ترک کند چنان بود که

ایمان

ایمان ازوی بیزار شود و هر که نماز شام را ترک کند چنان بود که
فرشتگان ازوی بیزار شوند و هر که نماز خفتن را ترک کند
چنان بود که خدای تعالی ازوی بیزار شود نقلست که حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام که روزی بدریا میگذشت ماهی
بسیار دید در عذاب گفت یا رب خدایا عذاب این ماهیان از چه
جرم باشد از حضرت پروردگار ندا آمد که یا موسی عصای خود را
بدریا زن موسی علیه الصلوة والسلام عصای خود را بدریا
زد و ماهیان دریا در سخن آمدند و موسی علیه الصلوة والسلام
گفت ای ماهیان دریا عذاب شما از چه جرم باشد ماهیان گفتند
شخصی را در کشتی دندان درد میکرد و او بینماز بود و دندان
او را کنده در دریا انداختند و ماهی دندان او را فرو برد
و او را عذاب میکنند و او با ماهیان دیگر رسیده است
همه در عذاب از این جهت شده اند هر وقتی که دندان

بنمازی را فرو برد عذاب [illegible] پس خوانی و هم والی
بر بنمازان و در خانه اکه بنماز بود وای در گورستانیکه بنماز را
دفن کنند ویا دفن کرده باشند بیت ایا کاهل نماز دین
گذاری بنیاد بشنو حدیث بنمازان نماز آمد ستون دین ز اول
بنای دین بدون کرد نگون ساز نداری گر نمازت را تو برپای
[illegible] دین تو برجای چه باطل گشت دین بنمازی
ز اعمال دیگر باشد چه سازی سر اعمال سر دفتر نماز است
نخستین پرسش محشر نماز است نماز اندر دل هر دم دهد
نور کیمیا اگر باشی از و دور نمازی با طهارت ساز دارد
نماز از کار فاحش باز دارد هر آن فعلی که کفش را نشاید
ز دست بنمازان می براید خلایق چونکه اکثر بی نمازند بلا و فتنه
انجا می فزایند سبب از شوم هر بنماز است که دست ظلم با مردم
دراز است بیک گم کرده طاعت گرفتی بیک جو ظلم از دعا

لم

لم بر گرفتی ز قول انبیا بشنو حدیث [illegible] که باشد بنمازی در جهان شوم
[illegible] بنمازی را مجو دوست خدا ادر جهان دشمن آمد است
بنالد گر بهشت از فقیری ایا بنمازی دوستی را گیری [illegible]
[illegible] بهشت و جنت بماند هر او را چون کسی از جنت براند چو
داند بنمازی را قماش مکن مهر کز بود اندر سلامش [illegible]
[illegible] بنداری ز شفقت هم مکن او را تو یاری هشو هم صحبت
در هیچ یاری مکن او را بشهر گشت هیچ کاری از و میدار هم
خویشتن دور ز افعالش نکردی تا تو رنجور اگر بیمار گشته او
بعادت ببالینش مرو بهر عیادت در آن [illegible]
تختش بگیرد دعا کن که اندران تخت بمیرد بدلداری مپرس او
را اگر جوان طلب مسکن تو رنجش ا افزونی بر آید چنین ز تن تا که
جانش توان انداختن پیش سگانش مپیچ اندر کفن [illegible]
مکن از بهر او خود را زیانی ندا بهر او نماز [illegible] گار تو هم

بروی نماز زنده مکذار ٭ تا بداتشش میندی ای پسر فرزانه ٭ رسن
در پایش اندر چاهش انداخت ٭ ز شفقت گر بگیری خارش از راه
بر سر خار مسکش تا لب چاه ٭ مکن آنکه رسن از پا برونش ٭ رسن در
پا هر افکنی سرنگونش ٭ تنش مجروح باشد پای بسته ٭ بقدر
چاه بر گردن شکسته ٭ ندارد آنچه آن بنیاد دین ست ٭ سزای
بی‌نمازان اینچنین ست ٭ در معنی ز پیغمبر همین ست ٭ مکر تا ب
نمازان اینچنین ست ٭ قیامت چونکه گفته آشکارا ٭ نباشد او
ز امت مصطفی را ٭ که لاحق را نماز از پیش کم نیست ٭ پیغمبر گفت
او از امتم نیست ٭ شفاعت باز گیرد از وجودش ٭ بدوزخ
اندر اندازد زود زودش ٭ نماز خویش را بر بوقت بگذار ٭ پس
آنگه تو برو دنبال هر کار ٭ حلالت کار بود نهانده کاهی ٭ ز چندان
از عبادت بازمانی ٭ غم دین خور که دنیا بگذرد زود ٭ پس از مردن
ترا دردین بود سود ٭ نماز از عالم مشهور کن یاد ٭ نیاز در دین بنای ناموخت

بنیاد

بنیاد ٭ نمازت را بجا آری گر از حالی ٭ دل را اگر ز بهر اندیشه خالی
قراءت کن تو قرآنرا بترتیل ٭ بگو میخواه رنج میکن تعدیل ٭ چو آوردی
رکوع بیکم و کاست ٭ مشو سوی زمین تا بود نا راست ٭ مکن
امروز تو در کار تقصیر ٭ که فردا میرساند او بتو خیر ٭ بکیفیت این را
جهت بنمازی ٭ خرد مندی بگیر این را نیازی ٭ فقیه رحمة الله
علیه روایت کند از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفت
ای دوستان من وای آنکه تنگ تاج بجو نهم عمامه شما ست کرامة
ولقد کرمنا بنی آدم بر قامت شما ست و ندای امنو بالله
یاد میدارد که بنده کی خود و مولای خود سازند و پنج وقت
نماز را بجماعت بگذارید و زن و فرزند خود را بنماز بگذارید
که فردای قیامت تقصیرات ان از شما خواهند پرسید و حضرت
خداوند تعالی گفته است که نماز را بر پای دارید و زن و فرزند خود
را بیاموزید چنانکه در قرآن مجید خبر میدهد که قوله تعالی وأمر

اهلک بالصلوة واصطبر علیها و جای دیگر میفرماید که یا ایها
الذین امنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا حضرت خداوند تعالی
در معنی این آیت خبر میدهد که ای مؤمنان خود را و زن خود را
نگاه دارید از آتش دوزخ و بیاموزید ارکان و احکام شریعت
و انچه واجبست تا روز قیامت رستکار باشید چنانکه گفته اند .
شعر زمن بشنو نصیحت ای خردمند مسلمانی بیاموزی بفرزند
بدنیا چونکه میداری عزیزش غم عقبی بباید نیز خوردش شهادت
عرضه کن تو بر زبانش چه حیوانی مده سر در جهانش چه
بگذاری تو او را از سر خویش چه میداند او راحت و ریش
ز پیغمبر فروان سال رفته چو میداند کسی با او نگفته و را آموزش که
تا آگاه گردد نه بگذارش که تا گم راه گردد ز دوزخ گر همیخواهی
نجاتش بیاموزان تمام واجباتش تو ای ابرو زاو راحج
نیست ترا اگر موده ام [illegible] بزن روز یکه بیتی

بنمازش

بنمازش خدا را چند عاصی ساز نفس کند او بنماز زیرا که عادت
گران گردد بروکردن عبادت همیشه او بدان عادت بماند
بکردیدن ز عادت کم تواند ازان در عهد پیری بنمازند که
اگر او در جوانی خوی سازد به نیکی راه ده از بد بگردانش که تا گر
دعا یکی از نیک مردان خبر نا کرده از انجام و امکان [illegible] کند
خدای در زمین بلدان که تا باشد بجهل اندر بماند بدوزخ در را
جهلش رساند پسر را چون بحکمت باید شاد بده راز نکته اش
کمتر کند یاد ز دشمن کر برآید اندکی کار غلام خویش گرداند
بیکبار دو اند مهر سوی سال دو ازدهش که یک حج غم نداری از نمازش
بکار او خود مستی ندارد که او را نا مسلمان میگذارد کسی او نمیداند
غم خویش کجا گیرد غم فرزند دریش پدر باید که فرض خود گذارد
که تا او را غم فرزند دارد پدر را چونکه هست این نمازش ازانجا
میکشند این بیچاری تو از این [illegible] بشنو نماز میکنداری

وامگیر

تو هر ف [illegible] گوش تو در دو [illegible]
نخواهی غوطه خوردن را ÷ بدوزخ خود مخواه فرزند زتران ÷ بقرآن کر ترا گفته است
جبار ÷ که اهل [illegible] ز آتش نگهدار ÷ ازان آتش بپرهیزم که سنگست [illegible]
اندرو [illegible] ÷ الهی آتشست از ما بگردان ÷ بحق جمله آیتهای قرآن
الهی طاقت آتش نداریم ÷ ز لطف رحمتت امید داریم ÷ الهی لطف
فرما و ببخش ÷ بدین منت محمد پیغمبر با ÷ الهی رحمتی کن بر فقیران
ببخش بر همه برنا و پیران ÷ الها بحرمت سید کاینات و خلاصه
موجودات و رحمت عالمیان و پشت و پناه عاصیان که براهین مجلس ما
رحمت فرمای برحمتک یا ارحم الراحمین **باب پنجم در بیان**
نگاه داشتن حق پدر و مادر قال النبی علیه الصلوة والسلام
من اذی ابویه فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله تعالی ومن
اذی الله تعالی فهو ملعون فی التوریة والانجیل والزبور والفرقان
صدق رسول الله صدر [illegible] عالم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که هر

ازنام

از نام او شنیدی چنین [illegible]
چنان بود که مرا آزار رسانیده باشد و هر که مرا آزار رسانیده باشد چنان
بود که خدای تعالی را آزار رسانیده باشد و هر که خدای تعالی را آزار رساند
ملعون بود در توریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود و فرقان محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم ابن عباس روایت میکند از رسول صلی الله
علیه وسلم که گفت هر که پدر و مادر را بیازارد و بدی کند چنان بود
که در دوزخ بروی او بگشاید و هر که با مادر و پدر نیکی کند چنان بود که
در بهشت را بروی او بگشایند فقیه رحمة الله علیه روایت کند از
حضرت صلی الله علیه وسلم که مناجات میکرد با خدای تعالی
و میگفت بار خدایا مرا وصیت کن خدای تعالی گفت ترا وصیت
کردم بار دیگر گفت خدایا مرا وصیت کن خدای تعالی گفت ترا
وصیت کنم با پدر و مادر خود یا موسی اطاعت کن آنچه ترا فرمایم
و نیکوئی کن بجای پدر و مادر قوله تعالی وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه

بالوالدین حسنا حضرت خداوند تعالی در کلام مجید خود چنین میفرماید که
اطاعت کنید مرا انچه با شما فرمایم و نیکی کنید بجای پدر و مادر بدانچه شما را
فرمایم و جای دیگر فرمود که قوله تعالی واخفض لهما جناح الذل من
الرحمة وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا حضرت خداوند تعالی در معنی
این آیت چنین میفرماید که مهربان باشید با مادر و پدر دعا کنید و آمرزش
خواهید بشان از در حال چندانکه زنده کانی باشند و از پس مرگ ایشان
بگوئید یا رب بیامرز ایشان را همچنانکه ما را پرورید تند بکودکی و بزرگ
شدیم و جای دیگر فرمود که قوله تعالی ان اشکر لی ولوالدیک
حضرت خداوند تعالی گفت در معنی این آیت که شکر کنید مرا و
مر پدر و مادر خود را و هر که خدای تعالی را سپاس داری کند و فر
مان پدر و مادر برد و خدای تعالی از و خشنود باشد اگر کسی طاعت
روی زمین میکند و نافرمانی پدر و مادر میکند جای او دوزخ باشد
اگر کسی گناه روی زمین میکند پدر و مادر از و خشنود باشد جای

او

اوند بهشت باشد از برای آنکه خدای تعالی رضای خود را در رضای ایشان
مانده است شعر جنت که رضای مادران ست ☆ زیر کف پای مادران ست
خواهی که رضای او بیابی ☆ آن کس که رضای مادران است ☆ انس ابن
مالک رضی الله عنه روایت میکند از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
جوانی بود در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نام علقمه بود
و او مرد بطاعت مشغول بود وقتی بیمار شد و اجل او نزدیک
او را کلمه شهادت عرضه کردند خواستند گفتن زبان لکام او گرفته
بود و این حالت او کس فرستادند پیش حضرت صلی الله علیه و سلم
که شوهر من علقمه در حالت جان دادن است و کلمه نمیتواند گفتن
و دریاب بعد رسول علیه السلام امیر المؤمنین علی و سلمان فارسی
رضی الله عنهما نزدیک او فرستادند ایشان هر چند بروی کلمه
عرضه کردند خواست کلمه گفتن از آنجا زود گشتند پیش پیغمبر علیه السلام
آمدند و قصه حال علقمه بگفتند رسول علیه السلام گفتند مادر علقمه

حیات باشد و گفتند بیرون الحیات شیخ مادر را وحیات

ضعیف و ناتوان رسول صلی الله علیه وسلم گفت یا بلال پیش مادر علقمه رو
وسلام من با و برسان و بگو که چند قدمی رنجه کند و پیش من
بیاید و اگر نمیتواند من پیش او بروم بلال چون این سخن از حضرت شنود
پیش مادر علقمه رفت و سلام حضرت بگفت مادر علقمه گفت جانم
فدای محمد باد عصا بر گرفت پیش محمد علیه السلام آمد رسول علیه الصلوة
والسلام گفت ای مادر علقمه از تو یک سخن گویم راست گوی اگر راست
نگوئی هر آینه جبرئیل خبر دهد مادر علقمه گفت راست گویم رسول علیه السلام
گفت چه از حال علقمه خبر کن گفت یا رسول الله علقمه نماز گزاری و صدقه بسیار
دادی و گفت رسول الله علیه وسلم حال تو با او چگونه است گفت یا رسول الله
من از وی ناخشنودم رسول علیه الصلوة والسلام گفت چرا از و
ناخشنودی گفت از بهر آنکه بیقرار من زن خواسته بود و او را
بر سر من گزیده بود و فرمان من نبردی و من از وی بیزارم پیغمبر

علیه

علیه السلام گفت از وی خشنود شو و ناخشنودی مکن ... داد
گفت هرگز خشنود نشوم رسول علیه السلام گفت یا بلال هیزم بسیار
جمع کن و آتش بر افروز تا علقمه را بسوزم مادر علقمه این سخن بشنید
گفت یا رسول الله دل من طاقت ندارد که او را بسوزی پیغمبر علیه الصلوة
والسلام گفت آتش دوزخ ازین سوزنده تر است اگر خواهی که او
عذاب هر دو جهان خلاص شود از و راضی شو مادر علقمه گفت از و
راضی شدم رسول علیه السلام بلال را نزد علقمه فرستاد و چون
بلال بدر خانه علقمه رسید آواز علقمه بگوش او رسید که میگفت لا اله
الا الله محمد رسول الله چون فرمان یافت او را بخاک سپردند
پس از مرگ او در خواب دیدند که در بهشت با کرامتهای بسیار
میگشت گفتند خدای تعالی با تو چه کرد گفت مرا برضای مادر
بخشید رباعی خواهی که خدای از تو خشنود شود : سرمایه عمر تو همه
سود شود : در بند رضای پدر و مادر باش : تا جمله گنهای تو نابود شود

حکایت از سلطان بایزید بسطامی قدس سره و او را پرسیدند
که ابتدای کار تو چون بوده است گفت بدانید که سه ساله بودم که حلاوت
طاعت بجسم رساینده بود و شبها از حلاوت طاعت خوابم نیامدی
تا شبی مادرم گفت ای بایزید امشب سرمای عظیم است چه باشد که
شبی آرام گیری و تکیه کنی و این سخن مرا خوش آمد اما مخالف سخن
مادر نتوانستم کردن با او موافقت کردم ازین پهلو بآن پهلو
میگشتم خوابم نیامدی هزار بار سورهٔ اخلاص بخواندم و یکدستم
در زیر پهلوی مادرم بود بدرد آمده بود و جبر کردم تا خواب مادرم تباه
نشود چون بامداد برخواستم دستم از کار رفته بود چون مادر مرا
بدینحال دید جزعه و فزع بسیار کرد و گفت بار خدایا فرزند مرا
نیک نام گردان بار دیگر گفتند ای بایزید این فضلت و کرامات
از چه یافتی گفت از دعای مادر یافتم گفت شبی مادرم گفت ای
بایزید دم آب میخواستم تا آب بیهم در خوانه آب نبود و کوزه
برگرفتم

برگرفتم و بچشمه رفتم آب آوردم مادرم در خواب بود و کوزه بر کف
دست نهاده پیش مادرم بایستادم سرمای عظیم بود تا بامداد شد
مادرم از خواب بیدار شد گفت ای فرزند چرا بایستاده
با او گفتم مادرم برخواست تا کوزه را از دستم بگیرد و پوست بر کف
دستم چسپیده بود مادرم بسیار بگریست و گفت بار خدایا این فرزند
مرا چنین عزیز داشت تو او را در دو جهان عزیز گردان فقیه
رحمة الله علیه روایت میکند که مردی پیش رسول صلی الله علیه و سلم
آمد و گفت مادری دارم پیر و ضعیف و ناتوان طعام خوردن نمیتواند
و طعام در دهن وی خود حل میکنم و بر دهان او میکنم و درین چه حکم
میکنی که حق او گذارده ام یا نی پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت از صد
حق یک حق نگذارده ولیکن نیکوئی کرده فقیه رحمة الله علیه روایت
کند از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که اگر پدر و مادر کافر باشند
هیچ فرزند را بفرمان حق لبیک است باید که فرزند فرمان ایشان برد

و تعظیم ایشان مکن نکرده کاری که باید بود نا فرمانی بد روها در دور
هر دو جهان بی آبرو باشد **غزل** گر بود عالم العلم هر دو عالم کار که
در بود در ناهید پیش زمان ما الیقین ٭ ور بدنیا مادر پدر ارزنجیده دارد جهان
جمله اعمال و علم هر نکو باشد یقین ٭ سال چندین عمر او باشد تلخی در جهان
چون رود دیگر چون ازین عالم نباشد مومنین ٭ روی او در گور از قبله بگردانند روی
جای او در دوزخ بود همراه او با کافرین ٭ گر بدل مادر پدر کافر بوند در جهان ٭ حق
او باشد احسان را مغفرت داند الیقین ٭ چونکه ابراهیم پیغمبر فرمان پدر ٭ سر نه
پیچید بدر انگه بجوش گه زمین ٭ روز و شب بودی بفرمان پدر رب جهان ٭ بت
فروشی گفت مر را التعبدین ٭ گر تا بروزگار خود در فرمان پدر ٭ سر نه
پیچید بگوی هر دو عالم لاعبین ٭ گر بدارها و خوار باشی در جهان ٭ سر قصه باشند
تا ازین عالم بدان عالم الیقین ٭ خاک پای ایشان بپای گر کنی انکه طلب ٭ روی
خود بر خاک ایشان گر تا باشی امین ٭ عذر ها میخواه با آب دو چشم شوی دل ٭ تا شود
خشنود از بهر تو رب العالمین ٭ گر ز قران سوره میدانی بخوان بر خاک شان

والکهی

والکهی او را بوخت کی جمیع المومنین ٭ هر شب ... باید مادر و
بابای تو ٭ بر در خانه بایستاده بمثل سائلین ٭ گر ز دست تو
براید صدقه بهر خدا ٭ شوربا یا پاره نان یا کباب لحمی تو ٭
زینهار و زینهار هیچ تقصیر مکن ٭ زانکه دارند حقها در گردن تو
اجمعین ٭ خورد بودی مر ترا او دند هر دو مهربان ٭ مهربانی کن تو
امروز از برای راه دین ٭ گر شود بابای تو مرد ضعیف ناتوان ٭
مادرت همچنین شود می باش بر ایشان امین ٭ روی ایشان را تا
چشم می شوی مدام ٭ ابروی خود را زرش هر گرنشان اندرین ٭ چو تا
خشک با شکر و با مغز بادام و عسل ٭ حل بکن اندر دهان هر دو ایمرد
گزین ٭ خورد بودی مر ترا هر دو دنگه میداشتند ٭ خورد گشتن از ضعیف
گز مکافات چنین ٭ دایما بابای تو بود از غم تو روز و شب
مادرت در بر گرفته دید رحم سایلین ٭ نور چشم هر دو بودی هر
دو بودن در غمت ٭ زهره بودی یا مکن تا بر تو ننهادن بری

صد هزاران بار لعنت باد بر هر کس مجبر * کو پدر را میدید از رکعته
کافرین * وین دو دنیا میشود حاصل زباب و مادرت * مادرت را
او بداند بوسی بوس دایم شاکرین * روی از گفتار ما در یا پدر *
هرگز مگیر * بوسه بر کفهای پاشان بده چون عنبرین * گر
همچو هیکی یابی ز آتش دوزخ امان * در بهشت جاودان باشی تو
با حوران عین * امر حق را کن قبول امر مادر یا پدر * حق تعالی
خواهدت جنت طاعت زین بهترین * قول قرآنست اینکه
بشنوی یابی امان * تا تو گفتم جمله را از اولین تا آخرین *
یا الهی در رو بابا خشنود کن * خود ز ما خشنود گردان یا
الهی له العلمین گفته اند اگر پدر و مادر درویش باشند و یا جاهل
نداشته باشند از ایشان ننگ مدار پدر تا بهره ور گردید و
در روایت آمده است که چون عبدالله مبارک رحمة الله
علیه اید ر غلام گوشش بریده بود فقیه رحمة الله علیه میگوید
که در

که روزی پنج تجاران چهل غلام بیاورده بفروشند تا که قاضی
از برای غلام خریدن به بازار خواسته بود و هر غلام را که بفروشند
بودی پیش او بودی و میخریدی قضا را یک غلام پیر ضعیف
بود و هیچ کس وی را خریداری نمیکرد و گریه بر غلام افتاده بود
و قاضی بپا ایستاده بود و گفت ای غلام چرا میگریی غلام گفت
ای قاضی چرا نگریم که از غلامان واپس شدم قاضی گفت
ای غلام هیچ پیشه داری غلام گفت ندارم روی از وی
بگردانید آن پیر غلام ناامید شد و میگریست پیش قاضی
آمد و گفت ای قاضی مسلمانان اگر این غلامان را از برای
کسوت میخرند تو مرا از برای رضای خدای تعالی بخر اگر پیشه
ندارم باغبانی تو توانم کردن پس آنکه غلام زاری بسیار کرد
قاضی وی را بخرید بخانه آورد آن پیر غلام بر در خانه قاضی بیستادی
و بجاروب در خانه قاضی را صاف میکرد بود چند روزی قاضی

براٰمد و دید غلام را که در و دهلیز را جاروب میکرد قاضی گفت این
بابا ریش سفید دارد لایق این کار نبود او را بمطبخ باید فرستاد
چون غلام بمطبخ در آمد مطبخیان گفتند ای غلام در اینجا چه
کار توانی کردن غلام گفت آب توانم آوردن گفتند تو پیری
آب آوردن نداری غلام گفت دیگ کاسه میشویم
گفتند هر دیگ و کاسه که تو میشوئی لایق طبع تو دارد غلام
گفت هر که دیگ و کاسه شوید قماشوب او بستانم و بکاسه
سکان براندازم گفتند نیکو باشد چند روز قماشوب کاسه
سکان برد قضارا قاضی بر در مطبخ رسید دید که غلام گرد کاسه
سکان ایستاده و قماشوب در کاسه سکان میریزد و کاسه
سکان را صفا میدارد قاضی گفت این غلام پیر ضعیف ست و
ریش سفید دارد و بدین کار مناسب ندارد و او را بباغبانی
باید فرستاد وقتی که خواجه موی سفید غلام خود را عزت

دارد

دارد اگر فرزند موی سفید پدر و مادر خود را عزت دارد عجب نبود
چون غلام بباغبانی در آمد تا بهار است باغ مشغول شد و بود
تا آن وقت که نعمت باغ در آمد غلام قاضی بباغ در آمد غلام
دست خدمت پیش گرفته قاضی گفت ای غلام انار بیار غلام
انار بیاورد ترش بود قاضی گفت چرا سخن من نشنید را ای غلام
گفت ای خواجه انار شیرین نمیدانم کدام است قاضی گفت تو در این
باغ چه میکنی که انار ترش از شیرین نمیدانی غلام گفت ای خواجه مرا بباغ
بانی فرستاده و نفرموده که ترش از شیرین جدا کن چون قاضی
این سخن بشنید او را خوش آمد گفت ای غلام چه نام داری غلام گفت
مبارک نام دارم گفت مبارک باد محبت غلام را قاضی در
دل بگرفت قاضی گفت ای غلام برو از گوسفند آنکه پاک باشد
گوشت بیار غلام رفت دل گوسفند بیاورد قاضی گفت
برو از جایی که ناپاک باشد گوشت بیار غلام رفت باز دل گوسفند

بیاورد قاضی گفت ای غلام درین چه حکمتست غلام گفت ای خواجه
از دل پاک تر و از دل ناپاک تر چیزی نباشد قاضی را خوش آمد دختری
داشت با جمال و با کمال که بسیار خواستگاری میکردند اجابت
نمیکرد بدل قاضی درآمد که این مبارک پر هنر کاردست و پسند
یده است بهتر ازان نیست که او را آزاد کنم و دختر خود را باو بدهم
با کمال و با جمال دنیا هیچکس را اعتقادی نیست کار کار آخرتست
این غلام هر چند بی کبر و عار است و مرد حلال خوار است و دل
قاضی بجوش آمده بود بخانه آمد و این سخن با اهل خانه بگفت
اهل خانه او بگفت حکم حکم خداست و هرچه قاضی کند سبب کارست
درستست قاضی غلام را بخواند و او را آزاد کرد و فرزند خود را
برو عقد بست و برسم معهود تسلیم مبارک کرد مبارک آن
جمیله را بخانه آورد و در باغ بنشاند و در پیش او بپا
باستاد و دست خدمت در پیش گرفت و گفت ای عاجزه
خواجه

جزه خواجه من مرا خدمت تو باید کرد که من و خود تو باشم
اما پدر تو بحکم خدای تعالی و بسنت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم ترا بمن بخشیده است اما تا چهل روز
دست من بتو نرسد درین چهل روز طعام پدر و مادر بنابر
خوردن و از دست کسب من چیزی بخوری بدان سبب که دختر قاضی
بودی و در خانه قاضی طعام پاکیزه بسیار بود و ازان خورده باشی
تا چهل روز اثر آن در باطن تو بوده باشد اگر خدای تعالی
مرا فرزندی بخشد با لقمه پسندیده باشد پس مبارک بنده
خاری می آورد و در بازار میفروخت و بدان جمیله طعام
می آورد تا چند روزی برآمد قاضی با اهل خانه خود بدیدن دختر
آمده مبارک حاضر نبود و دختر حال خود و حال مبارک و خار
آوردن و لقمه دادن با ایشان بگفت محبت مبارک در دل
قاضی زیاده شد بدانکه اثر پرهیزگاری و نیاز مندی باین

پایه میرسانند و چند روز بگذشت خدای تعالی مبارک را
فرزندی داد با جمال و با کمال اگرچه مبارک را جمال نبودی در باطنش
کمال در کمال بودی مادرش را بظاهر هم بباطن کمال در
در کمال بودی اگر چنین نبودی همچون غلام سزاوار خریدار
نبودی آن فرزند را بامر خدای تعالی بظاهر هم بباطن جمال
و کمال داشت وی را عبدالله نام نهاده اند چون بزرگ شد
او العلم آموختن داوند تا علم بیاموخت چون ذوق در دل
عبدالله اثر کرد درس طلب علم را با کمال رسانید و از پدر
و مادر دستوری طلب کرد و بشهر بغداد رفت و با کمال علم
رسید و آوازهٔ علم عبدالله در افواه منتشر شد و پدر و مادر
را از وی خبر نبود که کجا شد هر روز مبارک بدر دروازهٔ
شهر آمدی از کاروان و مسافران نشان عبدالله پرسیدی
القصه مبارک از حال عبدالله خبر یافت که در شهر بغداد خبر یافت

که در

که در شهر بغداد رسیده است تجاران رفتند مبارک همراه
تجاران بشهر بغداد رفت چون بشهر بغداد در آمد که
عبدالله نام غریب درین شهر باشد که مردم را علم می‌آموزد
باشد گفتند چه پرسی مبارک گفت پدر وی می‌باشم گفتند
پدر وی نباشی ولیکن غلام وی باشی القصه مبارک شادی
یافت میکند بشت مجلس عظیم دید که خلق بسیار بر وی جمع شده
بودند مبارک بدر مسجد نشسته عبدالله را دید با این مرتبه
که او هست و من با این رسوائی که هستم روسیاه کوشش خسته
دریده و چشم بغا کرده سر فرو برده جامه دریده و کفش بر هم دوخته
و با خود میگفت که دیدار عبدالله را دیدم و چون آشکار
کنم که پدر با این رسوائی بسیار این رعنای چیزه توانم گفت که
پدر عبدالله و عبدالله چون تواند گفت که پدر منست درین اندیشه
بود که عبدالله جرانه بیند و بر روی عبدالله نظر کرد و قطره

قطره‌وار از دیده وی بارید وقت گرمی مجلس عبدالله بود
که بزرگان و کودکان و عورتان گریه میکردند عبدالله را
وقت در ربود در میان وقت یاد از پدر و مادر کرد آنگه
با خود بخروشید و گفت بارخدایا مرا دیدار پدر و مادر نصیب
کن چون آواز عبدالله بگوش مبارک رسید گریه بروی غالب
آمد آه برکشید و بیهوش درافتاد و شخصی او را بگرفت و بنشاند
و بهوش آمد و گفت ای مردمان دور شوید و مرد واعظ را
بگوئید که مبارک نام پیر غلام بر در مسجد استاده و دستوری
میخواهد آن مرد بمجلس در آمد و این سخن بعبدالله بگفت
عبدالله چون نام مبارک شنید از منبر فرود افتاد و سر
و پا برهنه پدر را بدید سر در پای پدر نهاد و هر دو میگریستند
و همه مردم از گریه ایشان بگریه آمدند و هیچکس از حال ایشان
آگاه نبود چنانکه عبدالله مبارک را در کنار گرفت و بمجلس
آورد

آورد و بر بالای منبر برآمد و گفت باواز بلند ایها الناس
بدانید و آگاه باشید که این مبارک پدر من است و [illegible]
و فغان از مجلس برآمد و منبر را با عبدالله و مبارک از جای
برداشتند و عزت و جاه عبدالله صد و هزار و هزار [illegible]
بیت گر راه حق روی همچو عبدالله شوی ۞ حرمتی با پدر
بنده الله شوی ۞ عبدالله مسعود رضی الله عنه روایت
میکند از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که گفت
بدانید که پدر و مادر را بر فرزند ده حق است اول آنکه چون
او را خوانند جواب ایشان بدهد دوم آنکه هر چه ایشان
گویند بدان قیام نمایند سوم آنکه بیفرمانی او کار نکنند
چهارم آنکه ایشانرا جامه باید بدهد پنجم آنکه از طعام با خبر باشند
ششم آنکه سخن با ایشان نرم گوید هفتم آنکه ایشانرا انعام بخشند
هشتم پیش روی ایشان نکنند نهم آنکه با خود پسندد با ایشان

دهم آنکه با ایشان بحرمت دعا کند ابو هریره رضی الله عنه
روایت کند از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که
گفت فرزند را با پدر چهار حق است اول آنکه مادر او را برگزیند
بامعنی فرزند او را سرزنش نکند دویم آنکه او را نام نیکو نهد
سیوم آنکه او را مسلمانی بیاموزد چهارم آنکه او را کدخدا
کند فقیه رحمة الله علیه میگوید که مردی پیش رسول صلی الله
علیه وسلم آمد گفت یا رسول الله از کارهای خیر کدام کار فاضلتر است
رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که فریضها
بوقت گذاریدن و جهاد کردن و با پدر و مادر نیکویی کند
گفت یا رسول الله از گناه کدام گناه بدتر باشد رسول علیه
الصلوة والسلام فرمود که شرک آوردن بخدای تعالی
و با پدر و مادر عاصی شدن بدانکه هر که با پدر و مادر عاصی شود
خدای تعالی طاعت او را قبول نکند و در هر دو سرا او را بعذاب مبتلا

گرداند

گرداند چنانکه در حکایت آمده است که از سلطان ابراهیم ادهم
رحمة الله علیه گفت وقتی که گرد خانه کعبه میگشتم چون بنزدیک
خانه کعبه رسیدم جوانی دیدم که دست در حلقه زده بود و می نا
لید و زاری میکرد و میگفت بار خدایا بیامرز مرا و میدانم که
نیامرزی مرا و چند بار همچنین میگفت چون فارغ شدم بانگ بروی
زدم چنانکه شاعر گوید **بیت** ای بجهل اندر ز غفلت عمر خود
دادی بسر باز گرد از راه بیهوده بیزدان ببر عمر را ضایع مکن ای دوست
جز در راه دین دست ازین دنیا بدار و رنج بیهوده مبر در سرایام
پیری و انگهی توبه کنی توبه خوب آید ولی اندر جوانی خوب تر
توبه کن از بد کنی برگو از ما خطا گر همی خواهی که باشی در محشر ر
ستگار گر همی خواهی رضای خالق هر دو جهان پس چرا اینجا هی تو
آزار مادر با پدر یک حکایت گویم اندر حق مادر ترا گر بیازا
ری دل مادر نیابی این خبر بود مردی محتشم در بلخ شاه کامران

نام شد ابراهیم ادهم پادشاه معتبر ایزدش بیدار دل داد تا
روز حیات ترک تاج و تخت بگرفت آن شه نیکو سیر مال و
ملک را رها کرد و کلاهی برگرفت روی در عالم نهاد از جرم
عصیان دیده تر نزد کعبه آمد و آنجا مجاور هم مقیم زاهد شد او
گرد و زاهد دو عالم شد خبر گفت ابراهیم ادهم من که روزی در طواف
گرد کعبه میگذشتم تا رسیدم نزد در بر در کعبه جوانی دیده ایستاده
بپا نزد خالق راز برده رخ بخون آغشته تر راز میگفت و خدا را ندا
بپا خیزی چرا می نیاغزی چرا دانم یقین ای داورا گفت ابراهیم ادهم
من شدم نزد جوان بانگ را بر وی زدم گفتم چرا کور دیگر چه
بگشایی دیده ای برنا ازین درگاه تو تا چنین نومید گشتی تو بدین
درگاه بر مرد برنا گفت این کی گزین ره کار من گناهکاری
بدم جای گنه کاران سقر گفتمش که کو گناه و تا بپرسم این زمان
تا بدانم من گناه تو یقین تا سربسر مرد برنا گفت ای ابراهیم بشنو قولم

گوش

گوشم دار تا بگویم من گناهم را به پشت سر بسر رفته بودم از جای شوق تا
بس روزی ای محترم مانده بود هر روز ماه صیام معتبر مرد جان
چون کار طاعت ساختی در راه دین من همی بودم چنان مست
فضول شور و شر مست بودم یک شبی در خانه مادر شدم جام
بر کف بودم با من شب چنین ماه خوار مادرم آنگه مرا دید بگفتا ای
پسر شرم ناید هیبت الله را از خدای دادگر جام می بستد
ز دستم برد در خانه بریخت دست من بگرفت زار کرد از خانه در
آتشی مستی شهوت بر سر من چون رسید مادرم را یک طپانچه بر زدم
بر روی سر ناگهان بر مادر بر فتاد انگشت من کور شد یک
دیده مادر سخن شد مختصر مست بودم در یکی خانه بخفتم تا بروز
تا چنین آنگاه بیدار گشته بود وقت سحر مادر خود را بدیدم ایستاده
در نماز نزد خالق راز برده رخ بخون دیده تر گریه میکرد
همیگفت ای خدای ذوالجلال حق پیغمبر بحق چار یار معتبر

حق روی جمله موی پیغمبر بحق جبرئیل حرمت اولاد احمد حق شبیر و
شبر گر همه خلق جهان خشنود باشی ای خدا جز ازین فرزند
من نبود نقش علم هنر چون شنودم در زمان بر چشم ازینجا در روان
آمدم نزدیک مادر دل غم و خسته جگر روی بر پایش نهادیم من
عذر خواه عذر من از من شنید و رو بگردانید سر تنگدل گشتم
ز خشم مادرم بیم عذاب سوی بازار آمدم تا چاره کار هم نگر
خواست بانگ طبل حجازان ببازار آمدند رایت اسلام دیدم
از حجازان یکنفر آن یکی در پیش می آمد که راه حج کجاست
زاد راه گیر آماده کنید راه سفر چون شنیدم این دلم
بر خواست گفتم حج کنم تا مگر رحمت کند بر من خدای دادگر
اشتری بخریدم و زاد سفر بر داشتم جمع کردم هر چه مال
بود تا از سیم و زر آمدم با قافله بیرون ز بلخ آراسته تا به
تا به بغداد آمدم با خود نبودم خواب و خور آمدم در بادیه از پا

بگذاشتم

بگذاشتم عمره کردم بی برات حج کردم جاودتر عمره آوردم
صفا و مروه کردم زان سبب آب زمزم خوردم و دیگر از آن یعنی
به بر چون بکردم حج قربان نزد کعبه آمدم در طواف حجر در اسود
ناگهان نزدیک در آمد آوازی بگوشم ای جوان رنجه مشو ما
در رت خشنود نه حجت نباشد کار گر هفت سال است که ما
ستم پدین درگاه سر میکنم هر سال حج عمره دیگر بسر هر
سر سالم همین آوازی می آید بگوش که ازین درگاه راندم حج
بیهوده ببر گفت ابراهیم ادهم مادرت آنجا بدی من شفا
عت کردمی بهر تو ای زیبا پسر گفت بر مادرم مادرم
با قلق آمد ز بلخ لیک ننماید بمن دیدار خود ای نام ور او
همیگوید که من بیزارم و گشتم ز تو خصم من خواهد بدن
در روز محشر داد گر گفت ابراهیم ای جوان کجاست آن ماد رت
گفت برنا او بجای زاهدان دارد مقر چونکه ابراهیم شنید این

سخن او شد روان تا بجای زاهدان بلخیان کرد او نظر
باز جست از خانه اصحاب اما مادرش او را نیافت بر در خیمه کنیزک
ایستاده چون قمر گفت او را در درون خیمه رفت و باز گفت
هر چه ابراهیم او را گفته بود از خیر و شر مادر برنا چه نام شاه شهر خود
بشنید از در خانه برون آمد ز نیکوی پسر بس جراحت کرده
او را در درون خانه برد شد درون خیمه ابراهیم و کرد آنجا مقر
گفت ابراهیم زن را حاجتی دارم ز تو حاجت ما را روا کن ای زن
نیکو سیر گفت تو حاجت چه داری ای گزین روزگار هر چه
فرمائی ز فرمانت نگردانیم سر آنچه من دارم ز مال و ملک و آلات
سرخ و سفید جملگی حاضر کنم نزد تو بر گیر و ببر گر بگوئی این تن
مسکین خود قربان کنم سر ز فرمانت نگردانم ایا یا جاه فر
لیک اگر گوئی که از فرزند خود خشنود شو می نباشم راضی از وی
رنج بیهوده مبر گفت ابراهیم اگر خشنود باشی ورنه من آتشی را
برفرو

برفروزم هم به نزدیک تو در آنچو از او در درون آتش اندازم
لیکن تا بسوزم آن تن پرورده او چون شنید مادر برنا چو بشنید
این سخن را آن زمان گو همی گوید درین آتش بسوزانم پسر جبر
نتوانید کردن گفت برخیز و بیار تا ببینم آن رخ خوبش دگر
بار دیگر چونکه ابراهیم بشنید این سخن او شد روان تا به نزد
مرد برنا گفت دیگر غم مخور خیز برنا تا ترا نزدیک آن مادر برم
آمد آن شاخ امید تو به نیکوئی ببر گفت برنا چون مرا نزدیک
مادر می بری آنچنانکه من بگویم تو مرا از آن ببر [illegible]
دست و پای من ببند و روی من میکن سیاه رشته بر پا
یم ببند و کش کشان بر خاک بر میکشانم بانگ میزن کین
سزای آنکس است کو بیازارد دل مادر چاید این عبرت
تا ببیند مادرم رحمی کند بر حال من کو بحل سازد مرا آزاد
کردم از سقر آنچنان کردند حال آن پسر فرموده بود جنبشی

مرد بر خاک نشسته بهر یک نوحه گر نعره فریاد آمد از میان قافل
مردمان گفتند آیا از چه شد این شور و شر ظاهری بود آن
جوان او بسوی آب شد دید خلقی را خروشان و فغان دیده
تر در میان شان نظر کرد برادر را بدید دست و پایش بسته
بود رفته بود از خود خبر کوزه از دستش فکند نزد مادر شد
روان گفت فریاد و فغان تو ای بدل همچو تیر تیغ تا فرزند
خود را بین میان مردمان در میان خاک و خون افتاده و حالش
دیگر مادر او چون زخمه شد ز حال او روان بیخود و حیران همی شد
تا به نزدیک پسر در میان خلق آمد خویشتن را بر فکند
گفت ای جانان مادر ای مرا جان جگر جای مادر غریب
از خانمان گشته جدا نه زاهد مادر عزیزی مادر و جان و جگر
ای بمن کرده وفا و من بتو کرده جفا عذر تو نشنودم و خشنود
گشتم ای پسر مرد برنا چشم خود بگشاد مادر را بدید آه

سردی

سردی کرد بیرون از میان دل پدر گفت ای مادر ز من خشنود
کردی این زمان ورنه کردی چشم عالم کور گردان زود تر گر
بشنود افتاد مارا آنچه کردم با تو من من فدای چشم تو سازم
دو چشم بهره ور مادرش گفتا فدای روی چشمت میکنم
گرد بود صد چشم دیگر این زمان ای تاج سر من ترا کردم بحل
گر بهر چه کردی در جهان راضی گشتم در دو عالم از تو ای زیبا
پسر گفت یا ربنا یا الهی مادرم خشنود شد گر تو خشنودی ز من
جانم بستان ای داد گر در زمان جبار عالم وحی کرد با ملک
موت زود بستان تو جان آن جوان با خبر ملک موت آمد
بسوی آن جوان با صفا جان او را بر گرفت مانند خورشید قمر
آن جوان را در زمانی یک نفس کوتاه شد جان شیرین را بداد
و رفت از عالم پدر مادر او را چون بدید و گو به نیستش جان بداد
گفت من دنیا نخواهم بعد از نیم ما پسر گفت آلها جان من

بستانکه بطاقت شدم * من ندارم طاقتی هجر چنین زیبا پسر
روی بر رخسار فرزندش نهاد گفت آه * گفت الها رو نگیرم
تا بگیرم همسر پسر * در زمان آمد ندا از نزد جبار جهان * یا ملک
موت این دیگر را جان ستانی زود تر * ملک الموت آن زمان چو
جان مادر بر گرفت * مادر فرزند هر دو روبرو مرده و پسر * جان
بداده اند و برفتند هر دو از عالم الیقین * شورشی افتاد اندر قا
فله زان گونه بر * قبر هر دو آن زمان ترتیب کرده اند پیش هم * حق
بیامرزید هر دو جسم را اندر مقبر * چشمه آب صفا آنجا که می آمد پدید
تا قیامت باشد آنجا هم بعالم نام او * چونکه ایشان رفته اند
نیز ما هم میرویم * چون بباید رفت آخر از گناهان کن حذر
این قصیده احمدی گوید شهر بلخ در * بر امید آنکه باید خشنودی
مادر و پدر * یا الها مادر ما را ز ما خشنود کن * هر دو باید ز ما خشنود
گردان زود تر * یا الها جمع فرزندان این جمع حرا پیش ما

در

در باید روز دیگر بعالم شاد ور * یا الهی جمله فرزندان ما را این زمان
شفقتی روزی کنی در حق مادر یا پدر * الهی بحرمت سید کا
ینات و خلاصه موجودات و رحمت عالمیان و شفیع پناه
عاصیان که بر اهل مجلس رحمت فرمای آمین و رب العلمین
برحمتک یا ارحم الراحمین **باب ششم در بیان حق همسایه**
قال النبی علیه الصلوة والسلام المؤمن من امن جاره من
بوایقه قال النبی علیه الصلوة والسلام المسلم من سلم المسلمون
من یده ولسانه صدقه یا رسول الله آن مقتدا و پیشوای که
شمه از نام از نام او شنیدی چنین میفرماید که مؤمن نباشد
آن بنده که همسایه او از شر او ایمن نباشد و مسلمان نباشد
آنکس که مسلمان از دست او و زبان او ایمن نباشد **بیت**
نیست مؤمن کسی که در عالم * مؤمنی که از جفای او خسته است
مؤمن آنکس که همسایش * دایم از رنجهای او رسته است

چون بگوی شهادت صورت ٭ بی معانی یقین نه ایمانست
گر ز دست و زبانش رسته ٭ ایمنی ای پسر مسلمانست
روایت کند سعید ابن مسیب رضی الله عنه از حضرت علیه
الصلوة والسلام که گفت حرمت همسایه حرمت پدر و
مادرست و گفت حضرت صلی الله علیه و سلم هر که بخدای
تعالی ایمان آورد و بروز قیامت ایمان آرد گرامی دارد
همسایهٔ خود را فقیه رحمة الله علیه روایت کند از حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم که گفت همسایه بر سه گونه است
یک همسایه ایست که او را سه حق هست و یک همسایه هست
که او را دو حق هست و یک همسایه هست که او را یک حق هست
اما آن همسایه که او را سه حق بود یکی حق خویشی بود دویم
حق مسلمانی بود سیوم حق همسایگی بود و آن همسایه که
او را دو حق هست یکی حق همسایگی بود دویم حق مسلمانی

بود

بود و آن همسایه که او را یک حق هست او کافرست
حق همسایگی بود و گفت رسول صلی الله علیه و سلم که
هر که بمیرد و سه همسایه از وی راضی باشند خدای تعالی از وی راضی
باشد جمله گناهان او را بیامرزد و شیخ حسن بصری رحمة
الله علیه روایت کند از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
که گفت همسایه آنست که همسایه از وی ایمن باشد
و هر که همسایه را رنجه دارد او منافق باشد بود و از وی حذر
باید کردن بیت ز همسایهٔ بد گریزنده باش ٭ تو هر نیک
همسایه را بنده باش ٭ فقیه رحمة الله علیه روایت کند
از آن حضرت که میگوید مسکین و موافق همسایه را طلب کنید
و از همسایهٔ منافق حذر کنید چنانکه در حکایت آمده است
که در دمشق مومنی بود و در همسایگی او جهودی بود و آن
جهود توانگر بود و آن مومن درویش حال بود و عورتی و

دختری داشت آن ماه رخ و مشفقت تمام در همسایگی جهود روز
کار میکند را نید چنانکه شاعر گوید غزل در دمشق اندر شنیدم
بد جهودی بدگمان ∴ با مال و با بقا و با کمال و بوستان ∴ در همه
شهر اندرو چون محتشم هر کس نبود ∴ محتشم باشد کسی کز مال
باشد بر کران ∴ لیک دشمن داشتی او مصطفی را آن لعین
روز و شب طعن محمد داشتی او بر زبان ∴ آن جهودک را یکی همسایه
درویش بود ∴ در شریعت منعم و درویش در سود و زیان
آن مسلمان را عیال بود و زیبا دختری ∴ کز نکورویی آن دختر
زو ند و استان ∴ لیک از مال جهان در دستشان چیزی
نبود ∴ بینوا هیچ زیستند در سال مه آن مومنان ∴ سال
قحطی اندر آمد تنگی نان در رسید ∴ پس فغان کردند قومی
جمله از پیر و جوان ∴ یکمنی گندم بده دینار مصری رفته بود
کم توانستی خریدن مرد مسکین نیم نان ∴ آن جهودک هر زمانه

تاز

تازه نعمت ساختی ∴ بویهای خوش ز خوان او شدی بر آسمان ∴
مرد مومن را بچه بودی در آنجا از بوی او ∴ صبر کردندی نگفتی با کسی
این ترجمان ∴ تا چنین افتاد ایشان را شبی چیزی نبود ∴
بینوایی‌ها بر ایشان میرسید هر زمان ∴ آن جهودک را یکی
از حالشان آگاه کرد ∴ برد آن مرد مسلمان را بخانه میهمان
سفره‌ای نان نکو آورد پیش او نهاد ∴ گفت یا برنا بخور زان رسته
گردی از غمان ∴ تا بخوردن نان و گفتن هر یکی نوعی سخن ∴
آن جهودک آن جوان را کرد آنگه امتحان ∴ گفت یا برنا جهودک حال
خود بر من بگوی ∴ تا چگونه میگذاری اندرین محنت جهان ∴ گفت
برنا با جهودک حال درویشی خود ∴ تر همیشد روی آن برنا ز آب
دیده گان ∴ گفت یا برنا چو جهودک دگر اندوه مخور ∴ هر چه گویم
آن بکن تا رسته گردی از غمان ∴ تا بهر چیزی که داری از زر و
اسباب مال ∴ بر شمارم پیش او لکن دهم جان نیم از آن ∴

گفت برنا تا چه باید کرد ما را پیش تو ∴ هرچه گویی آن کنم تا نیک
باشد فارغ از غمان ∴ گفت جهود کار نیکو فکر کردم با تو من ∴
گر چنین کاری کنی دولت دگر دی از غمان ∴ رو ز دین مصطفی
برگرد دین ما گزین ∴ دین ترسایان گزین و دین جادو یا
بجان ∴ رو بیاور آنچنان دختر که دار ماه رو ∴ سعی کن تا
فروشی آن بهاش از من بستان ∴ زود تر با غمش ای جوان و
هرچه گفتم آن بکن ∴ گر نه اندر بینوایی جمله بسپارید جان ∴
گفت برنا با جهود کای چنین با من مگوی ∴ اینچنین کاری
نکرد ست هیچ مرد کاردان ∴ گر نبودی حق این نعمت که خوردم
از تو من ∴ اشکمت را من بخنجر میدریدم این زمان ∴ از سرای
آن جهود برخواست نزد خانه شد ∴ پیش زن بنشست
گریان با دل بریان جوان ∴ هرچه با وی آن جهود گفته بود
با زن بگفت ∴ عورتش گفت زنهار ای مرد مؤمن الامان ∴

تانه

تا نه بفریبد ترا آن دیو ابلیس لعین ∴ از برای اینجهان بر باد
ندهیم آنجهان ∴ هرچه ایشان هر دو میگفتند دختر می شنید
تا ز حد بگذشت گفتار و حدیث هر دوشان ∴ دخترش
گفت ای هرچه گویم من ترا ∴ آنچنان کن این زمان ای پاک
دین پاک جان ∴ آن جوان گفت که اینجا بدر برگو مرا ∴ تا چه گویی
تو مرا ای راحت روح روان ∴ گفت دختر ای پدر فردا ببازار بر
تا فروشندم دلال همچو بنده گان ∴ تا شما از سیم من از بینوایی
در رهید ∴ تا بمانند دین ما تا روز محشر جاودان ∴ گفت باباش
جان من من چون فروشم مر ترا ∴ هیچکس فرزند خود نفروخته است
اندر جهان ∴ مادرش گفت جان مادر اینچنین هارا مگوی ∴ آنکه
در عالم کسی نفروخت از فرزند جان ∴ همچنان میگفت دختر
تا بدان راضی شدند ∴ دوستان گفتند در گفتار دختر راستان
تا بشب نخفتند هیچ اندر غمان ∴ چونکه شب را روز آمد دخترک

گفت با پدر

تو همانا بار رنجا جان من اندر زمان : مادرش گفت آن زمان ای
با دخترک نگار جان من : پیش آئی بقد مانندهٔ سرو روان
تا ترا این بار دیگر سر بشویم پیش خود : تا که شوید سر ترا این میندانم
بعد از آن دخترک سر بشانه کرد مویش را ابو یافت :
گفت با شوهر که اینک دختر آن حوریان : دختر خود را فروغم
از برای دین حق : تا بماند دین ما تا روز حشر جاودان
آن زمان آن دخترک را مادرش بیرون بکرد : با پدر همی رفت
تا بازار کریان روان : دخترک را برد تا ناگاه آن مرد فقیر
یک زمانی کرد موقوف که تا یابد امان : دل نمیدادش که گوید
بیعم و شیم بنده را : زانکه او را بود فرزند عزیز مهربان : جا
قبت آن دخترک گفتا پدر موقوف چیست : چند کس نعره و نفش
من تا رسته کردی از غمان : بوم من بیچاره چاره نمیدانست
هیچ : گفت با دلال که مرد عزیز کاروان : این کنیزک میفروشد

غم

غم بود من لقبر و خش زود : جهد کن تا هو من او را خرد از مومنان
در زمانی دلال کردان دخترک را در بها : مومنی بخرید او را در
دمشق از شهریان : دخترک را از پدر بخرید دستش بکشید
خواست تا آن خواجه برگردد ببوی آن زمان : زانکه من خورد کی ادم
خوانه او کشتم بزرگ : رنجها بردست با من بسی [illegible]
گفت خواجه من ترا دستور دارم ساعتی : خواجهٔ خود را بو [illegible]
پیش من آور زمان : دخترک چون آمد و گفتی پدر را اندوه مخور : تا
بی دین شد دنیا و بهشت جاودان : زینهار ای باب من گز من مادرم
را گو سلام : گز زمن خوشنود باشی ای برتن من مهربان :
زینهار ای باب گر پرسد کرا او را که خرید : گو جوان مردی خریدش
در دمشق از شهریان : زینهار ای باب گر گویند هیچ جامه
داد : گو همه بر سیم هست خریده و بر ریشان : زینهار ای باب
من تیمار من جز نذر تو : بانک را بروی خون فاطر مکن برو

می‌کران ٭ زینهار ای باب اگر بدبخت نزار زار ٭ قصهٔ یعقوب
و یوسف [illegible] ابد و تا یکزمان ٭ زینهار ای باب مگذار یکه او بیرو
ن شود ٭ تا نه بیند در محلهٔ بر ستاملم کودکان ٭ خو و همید اینکه
از غم گذارش من بدم ٭ چون بود در حق فرزندان هوای ما
دران ٭ این بگفت ساعتی پیش پدر بگریست زار ٭ آن
پدر او را بر ویش ماند هر دو آن زمان ٭ گفت ای فرزند
من خشنود باد از تو خدا ٭ من ترا با حق سپردم تا بمانی در اما
ن هر دو شان همی گفتند می‌گریستند ٭ آخر الامر آن وداع آمد
میان هر دوشان ٭ خواجه با دختر همی رفت پدر بر جا ماند ٭
قد او چون تیر کی پدر شد از غم دختر کمان ٭ با دل پر درد چشم
تر به نزد خوانه شد ٭ زر به پیش زن نهاد و هیچ زر کرده رخان
مادرش چون زر بدید و دختر خود را ندید ٭ آه از جانش برآمد همچو آه
بیدلان ٭ گفت ای جان مادرش شاد باشی تو ز من ٭ شاد

باش

باش ای مهربان فرزند پاکیزه روان ٭ شاد گرد و [illegible] و رفیق
از من ای مادر عزیز ٭ رنج بگزیدی و کردی خویشتن را چون بنده
گان ٭ از برای راحت خود رنج را کردی طلب ٭ ورد و [illegible] عالم شاد
باشی ای عزیز نام ور ٭ این بگفت نعره زد و در زمان بیهوش شد
همچو مرغ نیم بسمل در میان خون طپان ٭ آن جوان چون دید آنجا
لت بگفتا ای دریغ ٭ شد ز نو فرزندم الکونه و شدم بیجان [illegible]
مان ٭ ای خدای داور ای خالق شمس قمر ٭ داری تو از عالم خبر ای
دستگیر بیکسان ٭ من از برای مصطفی فرزند خود را قبر و تحیم ٭ یا
الهی این خبر تا برسید عالم رسان ٭ این سخن اینجا یکی کن [illegible]
بگویم بر تو من ٭ حال آن دختر که با خواجه برفت از ناکهان ٭
خواجه من که دختر برده بود ٭ در مقام خویشتن آنجا که بودش
ناکهان ٭ چون به نزد خاقان خود رسید آن پاک دین ٭ جهان نه در
رسید او را بیکدم آن زمان ٭ دختر کی را برد آنگه خواجه به پیش عورتان

هر که بر گرداب پیرزه شد بپیش جهان هم بدان خانه که جهان
بود آنجا خفته بود بشنو از من معجز آن مصطفی را تو بجان
چون بشد در خواب آنخواجه چنین در خواب دید پیغمبر امید ی بزد
دست خاتم پیغمبران آن رسول هاشمی وان سرمدی و ابطحی
وان شفاعت خواه امت سرور پیغمبران طلعت زیبای
او تا بنده چون شمس و قمر گیسوی مشکین او گشته بمشک اندر
نهان چون بدیدش مصطفی گفتا که ایمرد خدا می شناسی
تو مرا گو زود با من ترجمان گفت خواجه می شناسم یا محمد من ترا
مصطفی و مجتبای مرسلان مرسلان گفت سید این زمان
من حاجتی دارم ز تو حاجت ما کن روا ای مومن پاکیزه جان
گفت خواجه یا محمد حاجت خود گو مرا زود بر گو تا بگردانم
روا اندر زمان گفت آن بنده که دی بخریده با من فروش
یا بمن بخش از برای خالق هر دو جهان گفت آن خواجه که

ای

ای سید توحید بخش بخشش کی کنم بر مهر تو من یا رسول الله زیان
گفت پیغمبر پذیرفتم برو آزاد کن تا ترا بنهم یکقدم اندر بهشت
جاودان گفت خواجه من ندارم جان خود از تو دریغ آن غلام
را کی مقدار باشد در جهان جان خود را می بخشم من بتو ای
مصطفی گر ز من داری قبول ای سرور پیغمبران لیک گویم که
سید را کر دیدم این زمان کس نه جز با و ز ندا و من همی خواهم
نشان گفت پیغمبر که ای یار عزیز مهربان چه نشان از من
همی خواهم هی بگو اندر زمان گفت خواجه روشنائی نیست این چشم
مرا چشم من روشن کنی پیغمبر آخر زمان تا ببینند جمله خلقان
عالم سر بسر آشکارا باز گویم هر چه دیدم در جهان مصطفی
گفت که ای خواجه بنزد من بیا تا که سازد چشم روشن در بهشت
جاودان مصطفی دست مبارک را بچشم او کشید چشم
خواجه شد چه نرگس مخمور از آن قطرهٔ آب سیاه کند جشن

چکید * چشم خواجه شد درافشان چو ماه آسمان * چونکه از خواب خوش
بود خواجه از خواب خوش زود جست * تا بروز اندر تفکر بود و آن خواجه ان
[illegible] روشن ظلمت شب درگذشت * لشکر الکرم تا چه کرد
آن خواجه با جاه بجان * نزد دختر رفت گفت احوال خود با من بگوی
زابتدا احوال خود الکه بیش از عیان * گفت نیکی کز برای تو جمال
مصطفی * صبحدم در خواب دیدم آن شفیع امتان * دخترک حال پدر را
در جهود کی باز گفت * جملگی در پیش آن خواجه که بود از مهتران
گفت آن خواجه که دختر تو آزادی ز من * که ماندی ستایش ترا آزاد کردم
جاودان * پاره زر دادش و گفتا که برخیز برو * پیش باب خود رست
تا رسته کردی از غمان * دست دختر ابدست یک کنیزک داد او
از پی ایشان همی آمد بدل در شادمان * دخترک با آن کنیزک
میدویدن همچو باد * تا بخانه در رسیدی نشستان اندر نشان
دخترک بر در خانه چنان بگذاشتند * خواجه مر آن کنیزک باز
گشتند

گشتند در زمان * چون بخانه در رسید آن دختر [illegible] شد *
مادر بابای خود را خفته دید اندر غمان * مادرش یک بار دخت خود را
بدید * شادگشته پیش آمد زود بگرفت در بر آن * روی بر [illegible]
نهاد و روی او را بوسه داد * مرد مسکین گشت بیدار از فغان [illegible]
شان * چون بدید آن مرد مسکین روی دختر وانگهی * [illegible]
از جا خوش برآمد وانگهی * شهر سه شان شادی همی کردندی [illegible]
از جفای روزگار از غمان اندوهان * بعد از آن گفتند با دختر
که احوالت چه بود * چون شدی تا آمدی پر گوی از صدق زبان *
دخترک خود خواجه و با مصطفی * جملگی در پیش ایشان باز گفت اندر
زمان * حال ایشان خوش شد و شادی همی کردند پس * باز
گشتند خرم و خوش وقت اندر خانمان * شکرها گفتند
جمله مر خدای خویش را * صد هزاران مدح پیغمبر همی گفتند به جان
مدح پیغمبر چنین است ای برادر گوش دار * کز ملک پیدا از مدح پیغمبر ایام من

زبان آن جوابها را حق بداد از فضل تو نزدیک تو ٭ کور کردیدند
آن کبر و حجر و ناتوان ٭ یا رب این جمع مرا همیشه نیکو بده ٭
وز کرو بها هلاک دار تو ما را در امان ٭ یا رب از لطف کرم همیشه
نعت فضل بده ما را ٭ با گروه کافران دار به دوزخ جاودان ٭ یا رب
از لطف کرم در هر دو عالم ای خدا ٭ جمع ما را جمله همیشه نیکو
ربنا ٭ یا رب از لطف کرم اسلام و دین برجا بدار ٭ در دو عا
لم دار بر ما وای امن و امان ٭ یا رب از لطف کرم گردان تو
مالک موت را ٭ مشفق آن ساعت که گیرد جان ما را از تنان ٭
یا رب از لطف کرم رحم بکن بر حال ما ٭ جان ما را می بری
زین دار تا دار الامان ٭ یا رب از لطف کرم منکر نکیر آن زمان
در سوال کور گردانی تو بر ما مهربان ٭ یا رب از لطف کرم اندر
جواب هر دو شان ٭ تو معین ما شوی ای خالق کون مکان ٭
یا رب از لطف کرم تو کور بر ما روضه کن ٭ حله گردان کفن را

برتن

برتن این مومنان ٭ یا رب از لطف کرم وقت دیدار خوش بیدار
صد هزاران روح واحد روح ما را مسان ٭ یا رب از لطف
کرم بر ما حساب آسان کنی ٭ در گذاری هر چه کردیم آشکارا و نهان
یا رب از لطف کرم سیراب گردان جمیع را ٭ از کف آن شاه دین
کو شهنشه مومنان ٭ یا رب از لطف کرم ما را ز دوزخ در
امان ٭ جای ما کردن بهشت خویشتن را جاودان ٭ یا رب از
لطف کرم دیدار بر ما عرضه کن ٭ ای خدای ذو الجلال و فرحتی
ذو الامان ٭ یا رب از لطف کرم بر ما پناه رحم کن ٭ رحمتی
للعالمین و ای خداوند جهان ٭ الهی بحرمت سید کائنات
و خلاصه موجودات و رحمة عالمیان و پشت پناه عاصیان
که بر این مجلس رحمت فرمای آمین و رب العالمین

باب هفتم در بیان عقوبت غیبت و بهتان و سخن چینی

قوله تعالى ولا يغتب بعضكم بعضا أيحب احدكم أن يأكل لحم اخيه

مینا فکرهتموه خداوند تعالی در کلام مجید خود چنین میفرماید که یکدیگر را
غیبت مکنید که هر که مسلمانی را غیبت کند چنان بود که گوشت
او را خورده باشد در حدیث که قال النبی علیه الصلوة والسلام
الغیبة اشد من الزنا حضرت محمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
میفرماید که از غیبت دور باشید که غیبت سخت تر از زناست
و گفت رسول علیه الصلوة والسلام که ای یاران کدام شما
دوست دارد که برادر شما بمیرد و شما گوشت او را بخورید گفتند
یا رسول الله هرگز روا باشد که چنین کار کنیم و نخواهیم
که رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که کسی را که یاد کنی
بچیزیکه او ناخوش آید اگر آنچه گوید در وجود باشد غیبت باشد
اگر در وجود نباشد بهتان عظیم باشد و گفتن بهتان
با بت پرستی برابرست چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید
خود خبر میدهد که قوله تعالی فاجتنبوا الرجس من الاوثان و

اجتنبوا

واجتنبوا قول الزور یعنی دور باشید از بت پرستیدن
و از بهتان و گفت حضرت صلی الله علیه وسلم هر که در حق
شخص بهتان بگوید و آن کس او را بحل نکند وی را چندان
گناه باشد که هزار فرشته و هزار پیغمبر را کشته باشد و به نزد خدا
تعالی از جملهٔ خاسران باشد از دوزخ رهائی نیابد تا وقتی که
خصم او خشنود نگردد یاران گفتند یا رسول الله بر هیچ کس
غیبت روا نباشد رسول علیه الصلوة والسلام گفت غیبت
بر چهار وجه است یکی از آن کفر است دوم نفاق است سیوم
معصیت است چهارم مباح است و آنکه کفر است غیبت کند
او را گویند غیبت مکن او گوید که غیبت نیست میگویم و آنکه
نفاق است آن بود که مردمان را غیبت کند و نام زد نکند
او گر امیگوید آنکه معصیت است آن بود که مردمان را غیبت کند
و نام زد کند و آنکه مباح است آن بود که غیبت کند فاسقی را

کرفتی آشکارا کرده باشد و سلطان جابر او کسیکه بدعتی در شریعت
نهاده باشد یا کسی که در تهمت نشسته باشد غیبت این
چهار مباح است خالد ربیع میگوید که بر در مسجد آدینه نشسته
بودم و قومی آنجا بودند یکی را غیبت میکردند من ایشانرا از
غیبت باز نکردم چون شب شد در خواب دیدم که مردی سیاه در
در پیش من آمد و طبقی گوشت پیش من نهاد و گفتم این چه
چیز است گفت این گوشت خوک است گفتم گوشت خوک حرام
است من چگونه خورم گفت غیبت بدتر از گوشت
خوک است آنرا خوردی و گوشت خوک را نمیخوری آن گوشت را
پاره پاره کرده در دهان من انداخت از خواب بیدار شدم
تا چهل روز گند آن گوشت در دهان من بود و هر طعام
که میخوردمی بوی آن گوشت مردار خوردمی فقیه رحمة
الله علیه روایت کند که اگر خیر نکنید بار رهم شر نکنید اگر نفع
نتوانند

نتوانند رسانیدن باری هم ضرر نرسانید اگر روزه نتوانید
داشتن باری گوشت مردار نخورید یعنی غیبت مکنید
بیت خواجه غیبت را گنه می نشمرد غیبت بهتان شما یاران
از رهٔ ازار حق نان میخورد فضل خواهد آنکه چون احسان
بود روایت کنند ابو امام رضی الله عنه از حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم که گفت روز قیامت بنده را نامه بدست
دهند اندران نامه نیکیهای بسیار بیند که وی آن نیکی نکرده است
گوید بار خدایا این نامهٔ من نیست از خدای تعالی فرمان آید که
این نامهٔ تست و این طاعتهای که می بینی طاعت و عبادت
کسانیست که ترا غیبت کردند و طاعتهای ایشان را در عوض
غیبت در نامهٔ اعمال تو نوشته ایم الهی من میترسم از خدای
تعالی و غیبت مسلمان مکن بطاعتهای تسبیح و مرجان
تقدس تو راجع بسوی دیوان مغتاب میشود قوله تعالی ونحن

ونحن نسبح ونقدس لک یعنی با غیبت ناچیز میشود طا
عت بسیار و از غیبت ناچیز می شود عملهای پیشین و دور
باشید از غیبت و خود را بغیبت مردار مردان آلوده مکنید از
برای آنکه تا مردمان نخندند غیبت و مزاح میکنی و دندان
را بخنده سفید میکنی فقیه رحمة الله علیه روایت کند از
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفت مر اصحاب را که هیچ
دانید که بدترین مردمان که باشد صحابها گفتند خدای و رسول
خدای داند رسول علیه الصلوة والسلام گفت بدترین
شما دو قومند یکی غیبت کننده و یکی سخن چین صحابه
گفتند غیبت کننده را دانستیم و سخن چین را نمیدانیم
رسول علیه الصلوة والسلام گفت هر که دو روئی کند و
سخن این را پیش او برد و سخن او را پیش این برد و بیکزبان
و دو کس را فتنه انگیزد و فتنه سخن چین فتنه شیطان است

نظم

میان دو کس جنگ چون آتش است ÷ سخن چین بدبخت هیزم کش است
بود در خور صد هزاران جفا ÷ هر آنکو ز غماز جوید وفا
ورا از زشت خوی ÷ بود بهتر از مرد غیبت بگوی ÷ اگر دد و ستوار
تو آن شد تمیز ÷ مکن غم بکس تشنو از کس تو نیز ÷ چنین گفت
دانای پاکیزه جان ÷ که غماز را سر ببر با زبان ÷ قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا
قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین حضرت خداوند در معنی
این آیت میفرماید که ای آنکسانی که ایمان آورده اید چون فاسق
و منافق دروغ گوی و سخن چینی بنزدیک شما آیند و سخن بسیار
رسانند و قومی دران تمش شتاب بکنند باز جوئید تا شما را
معلوم شود که سخن چین و غماز و دروغ گوی است نباید که
قومی را بدروغ گوی هلاک کنند سخن چین و غماز پشیمان
شوند قال النبی علیه الصلوة والسلام لا یدخل الجنة قتات

الله تعالی

سخن چنان بود که سخن چینی در بهشت نشود اگر چه عمل بسیار کرده
باشد مگر آنکه توبه کرده باشد و باز گردد **بیت** یک نیمه کفر از غمازی
خیزد یک نیمه دیگر ز بیچارگی خیزد هر کس که کند بهره و لعنت آمرزد
فردا بمقام حشر غمازی خیزد فقیه رحمة الله علیه روایت کند
از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که گفت غمازی و سخن چینی
و حسد بر دل نیکیها را چنان خورد که آتش هیزم را خورد و اول گناه
هست که در زمین پدید آمده است و در آسمان پدید آمده
اول حسد ابلیس بود که بر آدم علیه الصلوة والسلام حسد کرد
و آنکه در زمین است حسد قابیل بود که برادر را بکشت و هر که
با کسی حسد برد خدای تعالی او را با ابلیس همراه بدوزخ برد چنانکه
گفته اند **نظم** هست حسد چو خشم آلود بر کسی که نکرد هیچ گناه
نعمت خلق دیده نتواند رنجه باشد را استطاع آن فقیه
رحمة الله علیه روایت کند از حضرت رسول صلی الله
علیه

علیه وسلم که گفت روز قیامت شود جمله خلقان بعرصات
جمع شوند خدای تعالی دوزخ را حاضر گرداند ماری از دوزخ بیرون
آید بفرمان خدای تعالی نام او قریش باشد سر آن مار تا آسمان هفتم
رسیده باشد اینچنین مار در میان خلایق در آید با آواز بلند
گوید که ای خلایق بدانید که خدای تعالی مرا فرموده است که
ده طائفه را از میان خلق بر چینم و در شکم خود در آرم و عذاب
ایشان در شکم من تا ابد الآباد باشد آنکه آن مار در ده طائفه را
از میان خلق چیند همچو مرغی که دانه در چیند اول طائفه غیبت کننده
گان باشند دویم غمازان باشند سیوم حیله‌وران باشند
چهارم متکبران باشند پنجم کسانی باشند که زکوة مال نداده باشند
ششم غمازان بی توبه باشند هفتم صورت کشان باشند
هشتم کسانی باشند که در مسجد سخن دنیا گفته باشند
نهم جماعه بی نمازان باشند دهم طائفه ربا خواران باشند

قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تاکلوا الربوا خداوند عالم و جبار اعظم
در معنی این آیت چنین میفرماید که ای آنکسانی که ایمان آورده اید ربوا
مخورید اندک و بسیار عبد الله عباس رضی الله عنه روایت
از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که گفت لعنت کرده
خدای تعالی ربوا خوارانند و ربوا دهندگانند و آنکس را که بنویسد
و آنکس را که گواه باشد ابو هریره رضی الله عنه روایت کند از
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که گفت ربوا خواران را
ده گونه عذاب بوده باشد کمترین عذاب چنان باشد که با مادر
خود زنا کرده باشد فقیه رحمة الله علیه روایت کند از حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم که گفت دور باشید از ربوا خواران
دور باشید از ربوا دهندگان و دور باشید از رشوه دهندگان
و دور باشید از رشوه گیرندگان هر که بدین صفت بمیرد جای
او در دوزخ باشد بدانکه دو ندارند و خیانت میکنند مانند

مایه

مایه رشوه و یا سودی ده را یا زده قرار ستانند و مسلمانان را
خیانت نکنند و مال حرام نشاید خوردن و نشاید گرفتن و اگر
که از حرام جامه پوشد و نماز با آن جامه قبول نباشد و گفت
حضرت صلی الله علیه و سلم که مال مسلمانان را بستم مخورید
و مال فرو ماندگان را بربوا مگیرید و براهن مال یتیمان مگیرید
خدای تعالی در قرآن مجید خود فرموده است قوله تعالی الذین
یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون
سعیرا معنی چنان بود که حضرت خداوند تعالی چنین میفرماید که
آنکسانی که بخورند مال یتیمان بستم و جفا که ایشان آتش خورند
و اندر شکم ایشان آتش بود و زود بود که اندر آتش بسوزند
گفته ایشان را اندر دوزخ اخگر آتش بدهند تا بخورند بعد و
مال یتیم که در دنیا خورده باشند و آنچه خورده باشند از مال یتیم
در شکم ایشان آتش گردد از دهان ایشان و بینی و گوش

و پس و پیش ایشان دود می آید و مر ایشان را عذاب درد
ناک بود چنانکه خداوند تعالی در قران مجید خود خبر میدهد قوله
تعالی ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشده
حضرت خداوند تعالی چنین میفرماید که بر اهل مال یتیمان
نگاه کنید مگر بدان جهت که نیکوئی کنید و نیکوئی خواهید و نگاه
حفظ نمایید تا بجایگاه مردان برسد و ابو هریره رضی الله عنه
روایت کند از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که گفت
بهترین خانه آن بود که در ان خانه یتیم بود و اورا نیکو دارد و بد
بدترین خانه آن بود که در ان خانه یتیم بود و اورا بد دارند
و گفت رسول علیه الصلوة و سلام هر که یتیم را شاد کند چنان
بود که مر ایشان را شاد کرده باشد و هر که دست بر سر یتیم مالد
بهر موئیکه در تن آن یتیم بود خدای تعالی ده نیکی در نامه اعمال او
نویسند و هر که یتیم را بخنداند در بهشت را بروی او بگشاید

و هر که

هر که یتیم را بگریاند خدای تعالی در دوزخ را بروی بگشاید و
گفت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در شب معراج
بر در بهشت نوشته دیدم که هر چیز را آرایش است و آرایش ایمان
چهار چیز است دست بر سر یتیم مالیدن و بیوه زن را نگاه دا
شتن و نان در دست درویش دادن و مردکان را
یاری کردن من ترا همبران می بینم که بیوه زن و یتیم را و زیر دست
خود را خار ندارید و گفت رسول صلی الله علیه و سلم هر که
یتیم و بیوه زن را برنجاند چنان بود که در ویرانه کردن خانه کعبه
سعی کرده باشد و هر که یتیم و بیوه زن را نوازش کند چنان بود
که خانه کعبه را زیارت کرده باشد قال النبی علیه الصلوة و
السلام اذا ابکیت الیتیم یهتز العرش یعنی هر که برنجاند
یتیم را و بگریاند عرش خدای تعالی بر خود بلرزد تا یتیم شاد
نشود و عرش خدای تعالی قرار نگیرد الا تو مگر بانگ عرش

عظیم ، بلرزد همی چون بگرید یتیم ، پدر مرده را سایه بر سر فکن
غبارش بیفشان خارش بکن ، اگر سایهٔ خود برفت از سرش
تو در سایهٔ خویشتن پرورش ، مپندار که عدل و عیبست عظیم
وا کاسهٔ که ظلم کارست عظیم ، ای کاسهٔ زرین تو از خون جگر
و کوزهٔ سیمین تو از اشک بتر ، فقیه رحمة الله علیه روایت
کند از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که گفت فریضه ترین
بر مؤمنان آن بود که بطهارت اول مشغول کردند ظاهر و باطن
خود را بر طریق شریعت نگاه دارند خواصه هفت اندام خود را
چشم و گوش و زبان و شکم و فرج را و دست و پای را از برای
آن آفریده است که چون راه همی روی فرا بینی پس چشم و گوش
و زبان و شکم و فرج و دست و پای را اما آنکه چشم را از بهست
پاکی نگری و دیگر بدانکه چشم از برای آن داده است که در ملکوت
آسمان نظاره کنی و عبرت گیری در عجایب صنع خداوند تعالی

بینی

بینی از چیز بد چشم را نگاه داری خواصه از چهار چیز اول در نامحرم نظر
نکنی از آنکه شبهتی باشد و دیگر آنکه بصورت نیکو ننگری و دیگر آنکه
در مسلمانی ننگری و دیگر آنکه چشم مسلمانان کشاده داری اما گوش
را از آن نگاه دارد که سخن غیبت و بدعت و بیهوده نشنوی گوش
از برای آن آفریده است که تا کلام شنوی و حدیث رسول
بشنوی و حکمت علما و اولیا شنوی و علمی که حاصل کنی و
آخرت خود سازی بدانکه شنونده در وبال انباز گوینده است
بغیر کسی قرآن میخواند و دیگر از آلوگی گوش داشتن واجب است
بدانکه زبان را خدای تعالی برای آن آفریده است تا کلام وی بر خوانی
و ذکر وی بر گویی از برای گفتن علم و راه نمودن بخلق خدای
تعالی و پیدا کردن آنچه در دلها نهانست از حاجتهای دینی
و دنیایی زبان را نگاه داشتم وی باز گیرید نباید که ترا در قعر دو
زخ افکند که در حدیث آمده است که بنده باشد که یک

تا گفتنی بگوید و هر آنچه هفتاد سال در راه بقعر دوزخ اندازد بس
زبان را از فضول نگاه دارد و خواص او هشت چیز اول از دروغ دوم از
عادت خلاف سیوم از غیبت چهارم از جنگ و خصومت پنجم
از فحش گفتن ششم از لعنت کردن که هر بنده کانرا جز خدای
نداند هفتم هیچ آفریده دعای بد مکن و هیچ آفریده را
از مردم و جانور و طعام لعنت نکنی و بر هیچ آفریده حکم مکن
و بدی مکن اگرچه بر تو ستم کنند ولیکن سر کارش با خدای
تعالی گذار هشتم زبان را از مزاح نگاه دارد و بر هیچ کس مخند اما
شکم را از حرام نگاه دار و حرام مخور و حلال اندک خور که سیر از حلال
کلید شهوت است بلکه حرام باشد بنگر که چون باشد و طاعت
در خورش حرام چون جامهٔ نو باشد که پوشیده باشند اما تن را
از حرام نگاه دارد تا در بهره و جهان نیاب بروی باشی اما دست را
نگاه دار از آنکه کسی را نزنی و حرام بدست نگیری یا امانت را

خیانت

خیانت نکنی تا بقلم نامشروع را ننویسی اما پای را نگاه دار از آنکه
بجانب ظالم نروی یا پی نامحرم نروی یا بکار زنا پای نسپری
بد آنکه اندر جهان چنانکه گفتیم از معصیت نگاه توانی داشت
تا بخت دل از نجاست پاک و شایسته بود و برادر جهان
جز پاکی و ناشایستگی نرود اگر دل بصفات ناپسندیده
آلوده بود از و چیز پلیدی نه تراود و از شیشه همان تراود که
در وست **بیت** با نفس پلید جامهٔ پاک چه سود ؛ در دل همه شرک
روی بر خاک چه سود ؛ گویم که کنم گناه بس توبه کنم ؛ زهر یکه بجان
رسید تریاک چه سود ؛ خرقه بر دوش و میان بسته زنار
چه سود ؛ صورت زیبا و فعل زشت ناشیبا چه سود ؛ چشم سر
بینا و چشم سر که نابینا چه سود ؛ هر که را گفتار با کردار نباشد
بد بود ؛ و انکه او را زبان ناطق گویا چه سود ؛ سر چه پیغمبر بود
مغز نیز و ستار چه سود ؛ دل چو پاکت نبود جامهٔ تن پاک چه سود

مردانست که برای آخرت حاجتی کنند • عمر خود برباد دادن اند
رین دنیا چه سود • کر معاذ الله ازین دنیا تو بیزاری روی •
بس روز حشر از فریاد وا ویلا چه سود فقیه رحمة الله علیه گفت
کند از معاذ جبل رضی الله عنه از حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم که گفت یا معاذ من ترا حدیث بیاموزم که اگر نگاه دا
ری و بدان کار کنی ترا سود دارد و اگر نگاه نداری عمر را ضایع
کرده باشی و ترا نزد خدای تعالی هیچ حجت نباشد معاذ گفت یا رسو
ل الله آن حدیث مرا بیاموز که بدان کار کنیم رسول علیه الصلوة والسلام
گفت ای معاذ بدانکه خدای تعالی را هفت فرشته است که بیافریده است
و هر یکی بدر آسمان موکل اند چون کرام الکاتبین عمل بنده را
از بامداد تا شب کتابت میکنند و آن عمل را بردر آسمان اول
برند آن فرشته که بردر آسمان اول موکل است گوید باز گردید
و این عمل بر روی آن بنده بزنید که وی غیبت کننده است

وخدا

و خدای تعالی مرا فرموده است که عمل غیبت کننده را راه ندهم
و پس کرام الکاتبین باز گردانند و عمل آن بنده را بر روی او
بزنند پس کرام الکاتبین عمل بنده دیگر را برند که وی غیبت
نکرده است تا بدر آسمان دویم برد آن فرشته که بردر آسمان
دویم موکل گوید باز گردید و این عمل بر روی آن بنده بزنید که
وی سخن چین است خدای تعالی مرا فرموده است که عمل سخن
چین را راه ندهم پس کرام الکاتبین باز گردانند بر روی او بزنند
و عمل آن سخن چین را بر روی او بزنند پس عمل بنده دیگر را بیا
رند که نور او زروی او همی تابد از صدقه و نماز و روزه تا باسمان
سیوم برند و آن فرشته که بردر آسمان سیوم موکل است
گوید باز گردید و این عمل را بر روی آن بنده بزنید که وی
کبر کرده است خدای تعالی مرا فرموده است که عمل متکبر را
راه ندهم پس عمل آن [illegible] باز گردانند و بر روی او بزنند

پس عمل بندهٔ دیگر بیارند همچون آفتاب درخشان نماز و رو
زه و حج و عمره تا باسمان چهارم آن فرشته که بر در آسمان چهارم
موکل است گوید باز گردید و این عمل بر روی آن بنده زنید
که وی عجب کرده است خدای تعالی مرا فرموده است که عمل
معجب را راه مده پس عمل آن بندهٔ دیگر بیارند که همچو ماه
تابان می درخشد تا باسمان پنجم آن فرشته بر در آسمان
پنجم موکل است گوید باز گردید و این عمل را بر روی آن
بنده بزنید که وی حرام خوار است خدای تعالی فرموده است
عمل حرام خوار را راه مده و پس کرام الکاتبین عمل آن بنده
باز گردانند و بر روی او بزنند و عمل بندهٔ دیگر بیارند تا
باسمان هفتم برند از نماز و روزه و عمره و زکاة همه ملایکه
ی آسمان برایشان همی روند تا پیش خدای تعالی گوید
باز گردید و این عمل را بر روی آن بنده بزنید که بریا کرده است

وعمل

و عمل بریا قبول درگاه ما نباشد و قبول درگاه ما عمل خالص است که
خاص از برای ما باشد پس کرام الکاتبین عمل آن بنده را باز
گردانند و بر روی آن بنده بزنند چون رسول صلی الله علیه
وسلم این حدیث بر معاذ جبل خواند معاذ جبل از زار بگریست
و بیهوش گشت رسول علیه الصلوة والسلام سر معاذ جبل در کنار
گرفت تا بهوش آمد آنگه گفت یا رسول الله چون توانم کرد رسول
علیه الصلوة والسلام گفت یا معاذ این آسان است بر هر که
خدای تعالی خواهد آسان گرداند و رسول علیه الصلوة والسلام
یا معاذ از هشت چیز و از هشت گناه احتراض کن اول غیبت
مسلمانان مکن و سخن چینی مکن و تکبر مکن و عجب مکن و حسودی مکن
و بر هیچکس ظلم مکن و حرام مخور و طاعت بریا مکن تا رستگار
یابی هر که ازین هشت خصلت دوری باشد رستگار باید بیت
ای خدای ذو الجلال و حی ذو الامان قادر بر هر چه هست

در جهان ... عیان ؛ لطف فرمای خداوند کریم لم یزل ؛ در امان
دار ... جمله پیر و جوان ؛ جمله را از غیبت و کبر و حسد محفوظ دار
از ... و عجب ظلم و ... در امان ؛ یارب از لطف کرم ما را نگه
دار ای خدا ؛ از حرام و از ریا ما را تو دار در امان ؛ جمله را دار
نگاه ز این هشت خصلت و جهان ؛ ای کریم لم یزل ای پادشاه
غیب دان ؛ ای خداوندی که از لطفت تو دادی هر چه هست ؛
داده خود را بگیر از ما بحق راستان ؛ ای خداوندی که ما را در وجود
آورده ؛ بر وجود ما چه ما دانیست حکم یکزمان ؛ حاکم ما چون توی
چون ما ضعیفان بنده ایم ؛ با ضعیفانت ببخشا ای خدای مهر
بان ؛ چونکه ما را نیست طاعت لایق درگاه تو ؛ شرمسارم از گناه
نیست ما را ترجمان ؛ جمله ما توبه کردیم از گناه بیش و کم ؛ توبه جمله
مقبول گردان در زمان ؛ پرده بر کردار ما پوش و ببخش جمله را
در دو عالم دار ما را جمله در حفظ و امان ؛ در دم آخر نگه داری

تو ایمان

تو ایمان بر همه ؛ در لحد ما را نگهدار از نکیر و منکران ؛ روز قیامت
رحم از ما بگردان آتش ؛ آب کوثر ده تو ما را با جمیع دوستان
مصطفی و چار یارش کن شفاعت خواه ما ؛ شهر و شهید ... با جمیع
دوستان ؛ جنت و دیدار خود بر ما ضعیفان عرضه کن ؛
بر امیدم بر امیدم جاودان ؛ الهی بحرمت سید کاینات و خلاصه
موجودات و رحمت عالمیان و پشت پناه عاصیان که بر این
مجلس ما رحمت فرمای آمین رب العالمین **باب هشتم در بیان
توبه نصوح** وفات پیغمبر علیه الصلوة والسلام و فاطمه رضی الله
عنها قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
ملک کریم و خداوند عظیم خالق کل مخلوقات چنین میفرماید که ان
الله لا یغفر ان یشرک به یعنی هر که خدای تعالی را شریک و انباز گوید
او را نیامرزد و جای دیگر میفرماید که قوله تعالی وسبح بحمد ربک
واستغفره انه کان توابا یعنی طاعت دارید خدای تعالی را

و آمرزش خواهید توبه کنید که خدای تعالی توبه پذیرنده است و
آمرزش کننده است و جای دیگر میفرماید که قوله تعالی و هو الغفور
الرحیم یعنی آمرزش خواهید که خدای تعالی آمرزنده و مهربان است
الخ همه آیت قرآنست و دلیل بر آن است که هر که گناه کند بر خود
حق الله باشد آنکه توبه کند خدای تعالی گناه او را بیامرزد و هر گناه که
در آن حق مسلمان باشد به توبه کردن از گردن او ساقط نشود
اول شرک بخدای تعالی دوم بهتان العظیم سیوم غیبت یاران
چهارم خون ناحق پنجم مال مسلمان خوردن ششم آزردن مسلمانان
هفتم بر پدر و مادر عاصی شدن عبد الله انصاری رضی الله عنه
گوید که روزی مهتر عالمیان و سرور جهانیان بر سجده نشسته
بود و خلق را بجمال جهان آرای خود دعوت میکرد و عاشقان را
مایده نطق گوهر بار نهاده روزی بهتر از آن روز آدینه بود جمله
خلایق بر مسجد جامع شده و اشتغال دنیا را از دل بیرون کرده

ور

و بر محراب را از برای نیاز حاضر شده است مهتر عالمین
الملک الیوم آغاز کرده گفتم یا رسول الله مایده فرمای تا
مستمعان خوان کرامت فایده یابند پیغمبر علیه الصلوة والسلام
پاره ای از پیراهن عزت و عمامه نصرت منشور شاهد آغوشید و نیز آنحضرت
علیه السلام بر یمین و یسار کائنات مهتر عالم محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم بر منبر برآمد و روی مبارک خود بر صحابه کرد و گفت
ایها الحاضرون بیان برهان جولان خود بر زبان نمود و اول
دری از صدف دهان بر ساحل زبان نمود و این بود که گفت
ای مردمان بدانید که خدای تعالی عالم را از دو جنس آفریده است
عالم اجسام و عالم ارواح عالم اجسام را منزلگاه آدمیان
ساخت تا زود آخرت از این عالم بر گیرند هر کسی را درین عالم مدتی
تقدیر کرد آخر آن مدت اجل او باشد زیادت و نقصان
در وی راه نیست چون اجل در آید جان را از تن جدا کند و در قیامت

که روی حساب با جان نهند و بهم برانگیزند اگر دهان چون نام
هر دی اشمار رسیده است تا هر دی میکنند چون آن خوانده اند
آن فی لجای آرید تا شرع پیدا شود و خطاب فرمود و طبع ا
داده و نام هردی نهاده بهرگز یک قدم نا شایسته نرفته اید بترسید
ازان روزیکه ملک الموت قصد جان کند اگر همه عالم را شکر آن
کنند در حلق شما ریزند نه هر خاید بترسید ازان روزیکه فرمان ملک
تعالی در رسد که اسرافیل صور بدمد و زمین بجنبد خلقان عالم در کار
خود مشغول شوند چون بانگ صور بشنوند و همه حیران شوند دست
برهم زنند هر دهان خود را در بیابانها و شهرها افکنند چون
بانگ زیاده شود ماه و آفتاب سیاه گردند چون بانگ زیاده شود
ستاره کان از آسمان فرو ریزند بترسید ازان روزیکه سر از
گور بردارید برهنه حال بر سر کوه دعا نید سرها برهنه آفتاب و ماه
تا بالای سر شما قد یک نیزه فرود آید و عرق بر اد هیبا روان شود

و بتر

بترسید ازان روزیکه نامها پران شود و قومی را نامه بدست
راست آید و قومی را بدست چپ آید چنانکه خدای تعالی در قرآن
مجید خود خبر میدهد فاما من اوتی کتابه بیمینه و اما من اوتی کتابه
بشماله بترسید ازان روزیکه ندای خداوند تعالی در رسد لمن الملک
الیوم بترسید ازان روزیکه ندای خدای تعالی در رسد که خذوه فغلوه
ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه
بترسید ازان روزیکه از بارگاه جبار قهار خطاب بهمه روان
کرده و همه در دریاهای حسرت و ندامت غرق شوند و جمله خلائق
نفسی نفسی کنند و آتش عذاب بر اهل عرصات افتد بترسید
ازان روزیکه الجن و الانس و جن باشد و پادشاه با جاه را تاج از سر
کشند و معصومان درگاه ردای از کتف در ربایند و ترازوی
عدل در میان در نهند بترسید ازان روزیکه وامتازوا الیوم
ایها المجرمون در رسد ما را از فرزندان گریزان شود و فرزندان از مادر

صد هزاران عزیز را روی بر خاک مذلت نهد اشک خون آلود از دیده روان
کردن و برادر از برادر گریزان شود و زنان از شوهران گریزان
شوند و شوهران از زنان چنانکه در قرآن مجید خود خبر میدهد که
قوله تعالی یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه بترسید
از ان روزیکه بچه نارسیده دامن مادر گیرد و بای ذنب قتلت
یعنی چرا بچه گناه قصد کردید بیت روزیکه شود اذا السماء انفطرت
واندم که شود اذا النجوم انکدرت من دامن تو بگیرم اندر عرصات
گویم صنما بای ذنب قتلت بترسید ازان روزیکه آهوان شیران
را بگیرند و کبوتران شاهین ایشان را خود گرداند و بیوه زن بیوه
دامن معامله بگیرد و یتیم مستمند دامن ستمکار بگیرد و وای بر درد
حال امروز معاملت پیش گیرد که فردا ازان روز بازماند
حبه حبه ذره ذره حساب خواهید داد چنانکه در قرآن مجید خود خبر
میدهد که قوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال
ذرة

ذرة شرا یره بترسید ازان روزیکه هیچکس را مجال سخن گفتن نباشد
بترسید ازان روزیکه ختم بر دهان نهند قوله تعالی الیوم نختم علی افوا
ههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون بیت
روزیکه نیست روز فردا بر شود شور و غوغا عاقل چرا نسازد
وز کار فردا فردا که جمله خلقان از خاک سر بر آرند باشد همه بپا
پروای وا دریغا قاضی خدای باشد روح الامین منادی نه
رشوت و تعصب نه میل نه محابا مادر شود گریزان از مهر قرة العین
مهر و برادر آنجا از هم کنند تبرا از هیبت قیامت خلقان
چنان بگیرند تا ز آب چشم ایشان گردد زمین چو دریا ای نفس
شوم کافر شرم از خدای نداری بد میکنی وانگه نیکت بود تمنا
جاهل ز جهل باشد در آتش جهنم مؤمن قدم گذارد اندر مقام
بالا ای مؤمن موحد از هیبت قیامت قول بگو بجز ربنا
ظلمنا ای چون ماه روی الحادث شب گه وه بیندیش که چه روز در پیش است

ای چون صبح نماز را عادت کرده بیندیش چه روز در پیش است
ای چند شام سیاه کاری را عادت کرده بیندیش چه روز در پیش است
ای چون کوه سخت رویی را عادت کرده بیندیش چه روز در پیش است
ای چند رعد سخت گویی را عادت کرده بیندیش چه روز در پیش است
ای چند چو دل مردمان را بغیبت [illegible] داده بیندیش چه روز در پیش است
ای چند آفتاب بکار جهان گشته بیندیش چه روز در پیش است
ای چند هفت زمین و آسمان بهتان گفته بیندیش چه روز در پیش است
ای چند نیش کژدم مردمان را نیش زده بیندیش چه روز در پیش است
ای چون مال مردمان را بزور خورده بیندیش چه روز در پیش است
ای چون باد از بیگی دستار دوستان برده بیندیش چه روز در پیش است
ای چند آتش خرمن محبت دوستان سوخته بیندیش چه روز در پیش است
ای چند شیطان گرگ پرده مردمان دریده بیندیش چه روز در پیش است
[illegible] روزیست که اختیاران عالم گویند کاشکی بموی فرداز

آسمان

آسمان آویخته بودی آن روز روزیست که مردان دین و تاج
شاهی رواجی نباشد ای مردمان توبه کنید و تجدید بازگر
دید و بحضرت عزت بازآئید چنانکه شاعر گوید (شعر) ای که
بودی در جهان هر روز عیش افزون کنم ÷ از تو چه رفته در جهان
روز قیامت چون کنی ÷ تو با جهان بوستان از آخرت [illegible]
تباهی کنی بیک اجل میگوید تا این عمل ÷ برخیز از بهر اجل روز قیامت چون کنی
نه بابت تو ماند بجا نه مادر نه اقربا ÷ فردا رسد نوبت ترا روز قیامت چون کنی
با زیردستان این چنین جفاها میکنی ÷ خصمان دامن گیر تو روز قیامت چون کنی
خصمان بکینه [illegible] از حق بجو هشیار دار تو ÷ ای بنده مسکین روز قیامت چون کنی
فرزند تو خواهد خدا هم نیک بد را هم جزا ÷ مسکین تو با این ماجرا روز قیامت چون کنی
هست صراط [illegible] بنده مرآید دمی ÷ فردا صراط بر بلا روز قیامت
چون کنی ÷ گر خیر طاعت آوری از شاخ طوبی برخوری ÷ در غفلت و
عصیان بری روز قیامت چون کنی ÷ خواهی که باشی در امان [illegible]

جنت جاودان بر ره نیابی این نشان روز قیامت چون کنی
کر غم مجوری برده یا غیبت کرده یا خود دلی آزرده روز قیامت
چون کنی نی یاد کورستان کنی نی یاد منکر نکیر اندیشهٔ حال
کور را روز قیامت چون کنی یاد ترازو ناوری اندیم ترازو میر
با ترازو و کناه کس [illegible] چون کنی الکون کردار فرحی
عذر بخواه توبه کن توبه ترا اینم بود روز قیامت چون کنی
رسول علیه الصلوة والسلام میکوید که ای مردمان توبه کنید و
بخدای باز کردید و حلقهٔ در توبه بجنبانید و هر قطرهٔ ندامت
از دیده ببارانید و تار تکبر از کردن خود بکسلید و روز و شب از ترس
خدای تعالی چنان بکریید که هفت مژه تر شود و خدای تعالی آتش
دوزخ را بر تن شما حرام کرداند چنانکه بیت روز محشر که خلق بر
خیزند وان ترازوی عدل آویزند یک پله نور هر طاعت آله
یک پله ظلمت از بهای کناه زان یکی عاصی کنهکاری شور
بخت

بختی مشوش و خاری آورندش بجای آن میزان تا بجواری
کمال یا نقصان چون مطاعش همه کناه بود کارش آنجا وی
آه بود در چنین روز توبه کار آید تا ترا دستکیر نار آید
آب دیده مردان بهتر از هفت کنبد کردان خنده بر اکرمی
چه خاید بود کریه ز خود و بیشی ز بود بدانکه هر که درین جهان
بکرید در آنجهان بخندد و هر که درین جهان بخندد در آن جهان
بکرید قوله تعالی فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا بدین معنی
کواست اکر کریه میکنی همچون کریه نصوح کن اکر توبه میکنی
همچون توبه نصوح کن بدانکه نصوح مردی بود خوش روی
و خود را بشکل زنان میداشت و بر زنان نشست و خاست
میکرد چون وقت رسید که رسوا شود آب از چشم روان بشد
و از درد دل توبه کرد و با خدای تعالی مناجات کرد و خدا
ی تعالی توبهٔ او را قبول کرد و ستر او را پوشیده داشت

و خدای تعالی توبه او را مطلق در قرآن یاد کرده است که توبوا
الی الله توبة نصوحا یعنی هر که گناه کند و زود توبه کند خدای
تعالی از وی بپذیرد چون واقعهٔ توبهٔ نصوح آن بود که دایی
بصورت عورتان خود را اقرار نمودی تا روز بر عادت خویش
بحمام رفته بود و قضا را انگشتری دختر خلیفه در حمام بود انگشتر
دختر خلیفه گم شده بود و همه عورتان را نگاه داشت و لباسها
را از تن ایشان باز میکردند و انگشترین را طلب میکردند
نصوح میلرزید و خود را پس میکشید تا یک زن ماند و نصوح
سر بحضرت حق فرستاد و گفت بار خدایا ازین خطرم برهان
با تو عهد کردم که هرگز این کار نکنم و بدرگاه تو توبه کنم و خدای
تعالی توبهٔ او را قبول کرد در حال آن یک زن که مانده بود
انگشترین را ازو یافتند نصوح خلاص شد و سر او فاش
نشد از جهت توبه و رسول صلی الله علیه و سلم گفت یا امرد

مان بر عمر اعتمادی نیست و روز و شب استغفار باید کرد و توبه
کنید که خدای تعالی از و درگذرد روایت کند امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه در مسجد درآمد پیوسته میگریست حضرت
گفت ندای عمر چرا گریه میکنی عمر گفت یا رسول الله جوانی
درآمده گریه میکند مرا از گریهٔ او گریه آمد رسول علیه الصلوة
والسلام گفت جوان را در مسجد درآرید در حال ورا آوردند
حضرت گفتند ای جوان چرا میگریی جوان گفت یا رسول الله
گناه کبیره کرده ام رسول علیه الصلوة والسلام گفت بگوی
تا چه گناه کرده که توبه کن که خدای تعالی امرزنده است جوان
گفت گناه من عظیم است و پیش شما شرم میدارم و نمیتوانم
گفت رسول علیه الصلوة والسلام گفت گناه تو عظیم است
یا عرش جوان گفت گناه من وگفت گناه تو بزرگست یا کرسی
گفت گناه من وگفت گناه تو بزرگست یا رحمت خدای

چون این شنید خاموش شد رسول علیه الصلوة والسلام گفت
بر گوی تا چه گناه کرده جوان گفت یا رسول الله شرم میدارم
حضرت گفت درد خود را از طبیب پنهان مدار و از گفتن
او شرم مدار جوان گفت یا رسول الله گناه ناشایسته
کردم یعنی گوری شکافیدم تا روزی دختر از بزرگان شهر
وفات یافت و صاحب جمال بود و کفن و جامها از وی برون
کردم خواستم برگردم چشم من بجمال او افتاد و شیطان مرا از
راه برد با وی صحبت کردم خواستم تا بیرون شوم آن دختر
با من آواز داد و گفت شرم نداری که مرا ناپاک گردانیدی در میان
لشکر گورستان میگذاری روز یک خدای تعالی قاضی شود و من
داد خود از تو ستانم این حال دیدم جامها بر وی انداختم و
برگشتم چون رسول علیه الصلوة والسلام این بشنید خشم گرفت
و او را از مسجد بیرون کرد جوان و فروشان روی در بیابان

کرده

کرده زار زار گریه میکرد و میگفت بار خدایا رسول تو مرا از پیش
خود براند بدرگاه تو آمدم اگر تو مرا برانی بدرگاه که شوم و پناه از
که جویم و جای دیگر ندارم **مناجات** یارب بدر که باز گردم که جز
ز در خودت برانم همچنان تا چهل شبانه روز نوحه و زاری میکرد
و میگفت بار خدایا اگر بد کردم توبه کردم ناگاه آوازی از
غیب شنید که توبه ترا قبول کردم چون این شنید ز شادی
نعره بزد که زمین زمان در خروش آمدند و گفت بار خدایا اگر
توبه مرا قبول کردی پیغمبر خود را از توبه قبول من خبر کن اگر توبه
من قبول نخواهد بود آتش بفرست از غیب مرا بسوز که طاقت
آتش دوزخ ندارم چون این مناجات میکرد در زمان جبرئیل
از نزد رب العالمین در رسید و گفت یا محمد خدای تعالی میگوید که
روزی بنده گان تو میدهی یا من و گناه بنده گان تو میبخشی یا
یا من رسول علیه الصلوة والسلام گفت روزی بنده گان

خدای تعالی امید دهد و گناه بندگان وی می آمرزد آنکه جبرئیل
گفت یا محمد خدای تعالی میگوید آن جوان را باز خوان و مژده ده
توبهٔ او را قبول کردیم و برو رحمت کردیم رسول علیه الصلوة
والسلام آن جوان را باز خواند و برو بشارت داد آنکه جبرئیل
این آیت آورد قوله تعالی انه لا ییأس من روح الله الا القوم
الکافرون یعنی نا امید مباشید از خدای تعالی مگر قوم کافران
و جای دیگر میفرماید که و هو الذی یقبل التوبة عن عباده یعنی
وی آن خدائیست توبهٔ بندگان بپذیرد و گناهشان
عفو کند فقیه رحمة الله علیه میگوید که روایت میکنند از حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم که گفت گناه کبیره هفده بود اول
شرک آوردن بخدای دویم اعتراض سیوم نومیدی از رحمت
حق تعالی چهارم ایمن بودن از خشم وی پنجم خمر خوردن ششم
مال یتیم خوردن هفتم ربا خوردن هشتم جادوئی کردن نهم
خون

نهم گواهی دروغ دادن دهم قذف محض یازدهم سوگند دروغ
دوازدهم دزدی سیزدهم خون ناحق چهاردهم زنا پانزدهم
لواطت شانزدهم از صف غزا گریختن هفدهم بر پدر و مادر عاق
شدن اگر ازین هفده گناه دوازده نماید امید هست که او بیامر
زد و گناه او را بیامرزد و گناه او را عفو کند ابن مسعود رضی الله
عنه روایت کند از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که گفت
پدر ما آدم صلوة الله علیه الرحمن بود با خدای مناجات کرد
و گفت بار خدایا تو ابلیس علیه اللعنة را بر من گماشتی من نتوا
نستم خود را نگاه داشتن و فرزندان من چگونه باشند
خدای تعالی گفت یا آدم بهر فرزند تو که یک نیکی کند او را ده
نیکی بنگارم آدم گفت بیشتر خواهم خدای تعالی گفت فرشتهٔ
دست چپ ایشان را زیر دست فرشتهٔ راست ایشان
گردانم آدم گفت بیشتر خواهم خدای تعالی گفت وقتی که پنج

گناه کنند از ایشان درگذرم آدم گفت بار خدایا بیشتر
خواهم خدای تعالی گفت تا هفت ساعت گناه ایشان ننویسند
آدم گفت بیشتر خواهم خدای تعالی گفت هر که پیش از مرگ توبه
کند توبهٔ او را قبول کنم آدم گفت بیشتر خواهم خدای تعالی
گفت هر که پیش از مرگ توبه کند توبهٔ او را قبول کنم آدم گفت
بیشتر خواهم خدای تعالی گفت هر گاه جان بر حلق رسیده باشد
توبه کند توبهٔ او را قبول کنم و برو رحمت کنم ابن مسعود رضی
الله عنه روایت کند از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که
گفت خدای تعالی ابراهیم را چون مقام فرشته داد با فرشتگان
با آسمان شد و بدنیا نظر کرد بنده دید که گناه میکرد گفت بار خدا
یا او را هلاک کن بنده دیگر دید که او معصیت میکرد گفت
بار خدایا او را هلاک کن خدای تعالی گفت یا ابراهیم دست
از بندگان من بدار اگر گناه میکنند توبه در وقتی دارند امید
است

هست که توبهٔ ایشان پذیرفته شود پس ای بندگان
توبه کنید و بعمل صالح کوشید و علاج مزاج صالح کنید که در
دار دنیا بر غنای خدای تعالی چند کرده شود عجلوا بالصلوة قبل
الفوة و عجلوا بالتوبة قبل الموة یعنی تعجیل کنید در نماز پیش از
آنکه فوت شود و تعجیل کنید در توبه پیش از آنکه موت شود
و بر عمر اعتماد مکنید و از مرگ ناگهان یاد کنید از آنانیکه در آب
مردن و در آتش غرق شدن بی توبه و از ناگهی مرگ یاد کنید و
نزدیکان خود شوید غافلان و مشغولان در جهل و نادانی
باشند ای بنده زود توبه کن و غافل مباش که خدای تعالی
توبه پذیر است هر چند که توبه کنی قبول کند چنانکه در حکایت
آمده است که در بنی اسرائیل مردی بود گناه کبیره کردی و تو
به کردی تا چند بار توبه کردی و باز بر گناه شد و از خدای تعالی
[illegible] شرم میداشت که توبه کند ناگهی آواز داد که شرم مدار توبه
کن

ظلم کرده بود آن مرد بسیار گناه ٭ توبه کرد از شرم باز آمد براه
بار دیگر نفس او قوت گرفت ٭ توبه بشکست و پی شهوت گرفت
مدتی دیگر ز راه افتاده بود ٭ در همه نوعی گناه افتاده بود ٭ عاقبت در وی
درد اندر و دلش ٭ وز خجالت کار شد بس مشکلش ٭ چون بجز بیحاصلی
حاصلی چیزی نداشت ٭ خواست تا توبه کند زهره نداشت ٭ روز و شب
چون گندم اندر تابه ٭ دل بر آتش داشت از خونابه ٭ صبحگاهی
هاتفش آواز داد ٭ ساز کارش کرد کارش ساز داد ٭ گفت میگوید
خداوند جهان ٭ چون در اول توبه کردی ای فلان ٭ عفو کردم
توبه وپذرفتمت ٭ میتوانستم ولی نگرفتمت ٭ بار دیگر چون شکستی
توبه پاک ٭ دادمت مهلت نگشتم خشمناک ٭ ور چنانست
این زمان ای بیخبر ٭ آرزو داری که باز آیی دگر ٭ گفت باز آی که
در بگشاده ایم ٭ تو غرامت کرده ما استاده ایم ٭ چون این ندا
بشنید نعره زد و گفت اللهم اغفر لی سیاتی وافتح لی ابواب

فضلك

فضلک ایزد تعالی اجابت کرد توبه او قبول کرد ٭ هر چه کرده
ایم توبه کنیم از گناه ٭ موی شد سفید قامت سرو دوتا رنگ
ریزی میکنیم جمله بروز و شب ٭ جامه ما شد سفید نامه ما شد سیاه
بیت ای واقف اسرار ضمیر همه کس ٭ در حالت عجز دستگیر همه کس
یارب تو مرا توبه ده و عذر پذیر ٭ ای توبه ده و عذر پذیر همه کس
امام بوسلمی رحمة الله علیه گوید که جمله عمرم در حسرت و ضلالت
گذشت و پیری نیز مرا با آنحال بر چهل میفرماید و بگور تنگ و
تاریک دعوت میکند نه برین عمر اعتمادی دارم و نه از عمر گذشته
امید فیا خجلتا بالتقدم والمضی ویا رحلا من خوف العاقبة
العمر یعنی خجلت و تصویر دارم از آنچه رفته و گذشته خود و
تصویر دارم از عاقبت عمر یا خلیلی نبه و تبکی علی عمره فی
یدی لا ادری یعنی ای دوست من بیدار شو گریه کن بر عمر
من که از دستم فروشد و من ازین بیخبر افامضی من عمری

شما نون یعنی هشتاد سال از عمر من بگذشت زاد قیامت
بر نگرفتم و آن سفر را زاد ترتیب نکردم و هیچ از عمر باقی نماند و سر
مایه آدمی عمر ست و هر که را خدای تعالی شصت سال عمر داد هیچ
عذرش نبود که یکی از ضعف پیری عاجز شده گفت تدبیر کفن
کن که شصت سال در آمد و روزت بنماز دیگر آمد یقین و آنکه
شب رود و روز آید چون نماز دیگر آمد بدانکه عمر دراز حجت حق ست
از مغرور گشتن بطول امل و عمر درازی تا که خدمت دنیا کنی و
عمر در طلب او ضایع کنی و از هشتاد سال گذشتی پیر ضعیف گشتی
بدانکه عمر سرمایه است که قدر او جز مردهکان ندانند و هر که را خدا
ی تعالی در نود سال عمر دهد او را در هفت آسمان عبد العتیق
گویند یعنی آزاد کرده خدای تعالی ای پیر اگر عمر برضای خدای
تعالی گذرانیده مکن بدانکه آدمی را چهار مقام ست اول
مقام طفلی که قلم تکلیف ندارد دوم مقام جوانیکه بهوا و هوس

شکفته

شکفته باشد سیوم ایام کهلی که موی سیاه وی سفید شود چهارم
ایام پیری که نرکس چشم او خیره گردد و گوش از شنیدن و قوت
و قوت از دست رود و پای از عمل رفتن فرو ماند و دری
دو کمان جوانی بته شود و پیش از آنکه قاف قدش دردو
کان قوت در بند در صومعه طاعت باز کن پیش از آنکه
حد حیات از وجودت بر دا ماند ته قاف قفل متانت
بر زنجیر شست بر بند پیش از آنکه عزرائیل تیغ قضای تو آید
غبار غیر حق را از دل خود بیرون کن پیش از آنکه شین
شبکور دست پیش آید تو فرمان حق را پیش گیر ؛ نظم ؛ دوستان را
روز و شب از یاد مولا خواب نیست ؛ زانکه خفتن ست آفتاب جهان
او را تاب نیست ؛ هر که را این درد باشد در نماز از جهد حق ؛
داروی این درد را جز گوشه محراب نیست ؛ پنبه غفلت ز گوش
خود برکش ای فلان ؛ زانکه در روز قیامت غافلان را آب نیست

[illegible]

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که تاج وما ارسلناک الا رحمة
للعالمین بر سر داشت و ردای لیغفر لک الله در بر داشت
و پای او در درگاه ثم دنی فتدلی شایسته بود بر سر او لوای
و جاه لعمرک بایسته بود و گوش وی اسرار وحی الی عبده
ما اوحی می شنید چشم او دقیقه حقیقه الم تر الی ربک کیف
مد الظل همی دید با اینهمه از ان وقت باز که موی سفید یک
اجل در بدن مبارک او پدید آمد یکساعت از خدمت
حق نیاسود محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم چنین میفرماید
که ای امتان من و ای دوستان من درین دار دنیا
چنان باشید که غریبان در راه گذران باشند و یاد از ناک
کنید که شربت مرگ چشیده اند و در خاک تیره خفته اند
ای عزیزان من این دنیا منزلیست که شما را آخرت آفریده
است و این پلیست که بر روی خندق کشیده اند خطر

ناک

ناک تا هر آفریده از عالم عدم بصحرای وجود نهند و اندک نهایت
کار هر آفریده را مرده نیست و حاصل هر آمده را رفته نیست
این شربتیست که هر بنده را بو باید چشید این ضربت اجل ضر
بتی ست که بر سر هر بنده خواهد رسید و خار نیشتر که را ناک
بو باید پوشید تیغ جان ربای اجل هیچکس را ابقا و است
نبود و از ضربت حربه کس را نجات نبود و از سلطان
سلطان تیغ او را دفع نبود و از حشمت سلطان خندک
شجاعت و منازعت تیغ اجل دفع نکرد و این حرکت چون نهنگ
که خرد و بزرگ را یکدم در هم کشد این حرکت بارانیست که بر سر همه
خواهد بارید قوله تعالی اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم
فی بروج مشیده اگر چه شما بر چرخ برین و برق پروین جا
سازید طبانچه مرگ نگون سار خواهد کرد و اگر در زمین هفتم
جفا سازید صرصر قهر حرکت برون آرد و هیچ خانه دیده کر

دود مرگ از روزن او بیرون نیاید و هیچ ایوانی دیده که قهر
مرگ ویران نکرد و هیچ دولت دیده که دولت وی را مرگ
زوال نداد و خداوند تختی دیده بر زیر تختهٔ تابوتش گرفتار
نکرد و من عاش مات و مات فات و کل من هو آت
یعنی هر جان که از جام عمر شربت حیات نوشید تلخی رفتا
مرگ گروید و هر که را با مداد حلاوت نهند که کانی در حلق او
فرو ریزند باکاهش حرارت موت بو باید چشید پس ای
عزیز من اوقات من و تو بعشق این دنیا هر روز شفته
ترا این دنیا چون من و تو عاشق بسیار دیده است و با هیچ
آخر بیده وفا نکرده است و ندیدی که آن شهسوار جلال و برگزیدهٔ
ملک ذو الجلال یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ازین عالم
فانی رحلت کرد بیت اندرین مرگ مصطفی باید کرد شاد
و طرب جمله رها باید کرد او با شرف و کمال خود نماند نماند

مارا طمع خام چرا باید کرد   الهی بحرمت سید کائنات و خلاصهٔ
موجودات و رحمت عالمیان و پشت پناه عاصیان
که بر این مجلس رحمت فرمای آمین و رب العالمین
باب نهم در بیان فضائل روز جمعه قوله تعالی یا ایها الذین
اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا
البیع خداوند عالم و جبار اعظم جل جلاله در معنی این آیت
چنین میفرماید که ای آنانکه ایمان آورده اید چون بانگ نماز
گویند در روز جمعه بشتابید بسوی ذکر خدا که آغاز جمعه است
و ترک کنید دران روز بیع و شرا اما بعضی گفته اند بیع
و شرا حرام نیست چنانکه گفته اند روز جمعه را ده نام ست
یوم المزید گویند یوم الفضل گویند یوم البرکت گویند یوم
الامانت گویند یوم العید گویند یوم الرحمت گویند
یوم العتق گویند یوم العروس گویند چنانکه حضرت رسول

صلی الله علیه و سلم سید الایام یوم الجمعة و هذا فی یوم الفطر
و الاضحی و یوم العاشورا و یوم الجمعة عید المومن فی الدنیا
و عید اهل الجنة یعنی روز جمعه روزهای بزرگ است و روز
جمعه از روز عید رمضان و از روز عید قربان و از روز عاشورا
بزرگ تر است و در دنیا عید مومنان است و در بهشت عید
بهشتیان است ابن عباس رضی الله عنه روایت کند از حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم که گفت خدای تعالی در روز جمعه
و شب جمعه در هر ساعتی شش هزار بندهٔ عاصی را از آتش دو
زخ آزاد کرداند بفضل و کرم خویش و گفت حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم هر که در روز جمعه هشتاد بار بر من صلوة
فرستد خدای تعالی گناه یک ساله او را بیامرزد و هر که روز
غسل کند و بمسجد جامع شود و هر قدمی که نهد خدای تعالی ثواب
یکسال طاعت در نامهٔ اعمال او نویسد و گفت حضرت

رسول

رسول صلی الله علیه و سلم هر که روز جمعه غسل کند بهر قطره
آبی که از وی چکد خدای تعالی ثواب عطا دهد و بهر موئی که بر تن او باشد
خدای تعالی ثواب پیغمبری بدهد ساعتی خدای تعالی هزار
فرشته را فرماید تا برو استغفار کنند تا روز قیامت و ابو
هریره رضی الله عنه روایت کند از حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم که گفت هر که بعد از نماز جمعه صد بار بگوید سبحان
ربی العظیم و بحمده خدای تعالی صد ساله گناه او را بیامرزد
و هر که بگوید یا غفار را صد بار از جملهٔ آزاده کرده گان باشد
روایت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و عمر ابن خطاب و عثمان
ابن عفان و علی ابن ابو طالب رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که گفت
هر که پیش از نماز جمعه چهار رکعت نماز بگذارد و بجهت کفارت
نمازهای گذشته فوت شده بخواند و در هر رکعتی فاتحه یکبار

و آیة الکرسی یکبار و انا اعطینا پانزده بار چون نماز تمام کند این دعا
را بخواند اللهم یا واسع المغفرت و یا سامع الصوت و یا محی
العظام بعد الموت اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و اجعلنی فرجاً
و مخرجاً مما انا فیه انک انت علام الغیوب یا واهب العطا و
یا غافر الخطایا یا سبوح یا قدوس رب الملائکة و الروح و تجاوز
عما تعلم انک انت العلی الاعظم یا ستار العیوب و یا ذوالجلال
و الاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین هر که این دعا را اند صد
بار بگوید الحمد لله علی کل حال خدای هزار ساله قضای نماز
او را کفارت کند اگر او را قضا نباشد پدر و مادر و خویشان
او را قضاها کفارت کند بفضل و کرم خویش و گفت حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم هر که بگذارد در شب جمعه میان
نماز شام و خفتن چهار رکعت نماز بیک سلام در رکعت اول
فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار و قل یا ایها الکافرون پنج بار و در رکعت

دویم

دویم فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله احد پنج
بار و در رکعت سیوم فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار
و قل اعوذ برب الفلق پنج بار و در رکعت چهارم
فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار و قل اعوذ برب الناس
پنج بار چون از نماز فارغ شود لاحول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم بگوید از روی ثواب چنان بود که توریت
موسی و انجیل عیسی و زبور داود و فرقان محمد مصطفی صلی
علیه و سلم خوانده باشد و خدای تعالی ثواب این چهار کتاب
بدهد برکت اول گور روشنائی او را ساخته گرداند برکت
دویم کار نکیر و منکر او را ساخته گرداند برکت سیم کار
قیامت او را ساخته گرداند برکت چهارم کار بهشت او
را ساخته گرداند و دیدار خویش کرامت کند و گفت
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم هر که شب جمعه

میان شام و خفتن دوازده رکعت نماز بخواند بر شش سلام
در هر رکعتی فاتحه یکبار و سوره اخلاص سه بار از روی
خوب چنان باشد که بعد هر حرفی که درین چهار کتابست
خدای تعالی ده نیکی در نامه اعمال او ثبت کرداند و ده بدی
از دیوان او محو کرداند و خدای تعالی هفتاد هزار فرشته
مقرب را فرستد و هر فرشته هزار سر بر هر سر هزار دهان
و بر هر دهانی هزار زبان و بر هر زبانی خدای تعالی را ذکر
کویند و ثواب آنها در دیوان اعمال او نویسند چون بمیرد
این فرشتکان بر خاک او باشند تا قیامت و او را از
خدای تعالی آمرزش خواهند و چون از خاک سر برآرد روی
او چون ماه شب چهارده باشد و این فرشتکان بر چپ
و راست او باشند و او را به بهشت برند و بخشنودی خدا
ی تعالی او را بشارت میدهند و خدای تعالی در بهشت

اورا

او را هفتاد هزار کوشک بدهد بر هر کوشکی هزار سرایست
و بر هر سرائی هزار خانه و بر هر خانه هزار کوشه و بر هر کوشه
هزار تخت و بر هر تختی حوری نشسته و بر هر حوری هزار ...
نیده اند ابن مسعود رضی الله عنه روایت کند از حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم که کفت طاعت در همه عمر خود
بشر یفست اما در شب جمعه و روز جمعه شریف تر است بدانکه
روز جمعه روز بزرکست بر من و بر امت من از انبیا داده
اند و در وی ساعتیست که هر که دران ساعت دعا کند
مستجاب شود و باید که از نماز دیکر روز پنجشنبه ساعت روز
جمعه کنی بدانکه ساعتی روز شریفست از نماز روز پنجشنبه
تا نماز خفتن روز جمعه باید که از نماز دیکر پنجشنبه تا وقت نماز
جمعه چند کار بکنی ترتیب روز جمعه آن بود جامه پاکیزه کنی در پوشی
و بوی خوش بکار آری و از بوی سیر و پیاز و سرکه دور باشی

و سر ناخن باز کنی و غسل کنی و مسواک کنی و قرآن خوانی
خصوصاً سورة الکهف خوانی و صدقه بدهی پگاه در مسجد شوی
و در راه آهسته و خرامنده روی بدانکه بر در مسجد فرشتگان
ایستاده اند هر که پیشتر آید نام او را نویسند باخر ابن
مسعود رضی الله عنه گوید که یکبار بجامع شدم سه کس از من
پیش شده و بر خود عتاب کردم که ای کاهل در درجه چهارم
باشی تقصیرات سه روز روزه داشتم بدانکه هر که
در ساعت اول بجامع شود چنان باشد که در راه حج
شتر قربانی کرده باشی و اگر در ساعت دوم شود او
گوسفند قربانی کرده باشد و اگر در ساعت سیوم شود مرغ
قربانی کرده باشد ای برادر بر خود ستم مکن و نشستن مگذار
و مرغ مگیر در ساعت اول در مسجد شو چنانکه بانگ نماز در
مسجد شنودی و فراهنه و تکبر مکن که با شیطان برابر شوی

چون

چون بمسجد شوی صف اول طلب و اگر مردمان آمده باشند
پای بر گردن مردمان فرامنه و پیش نماز کسی فرامشو و جای
نشینی که کسی پیش تو فراتکند و دو تحیت مسجد نکند اول
منشین اگرچه خطیب در خطبه بود و چون خطیب خطبه آغاز کند بر
سماع خطبه مشغول شوی و هیچ سخن مگوی و حرکت مکن و چپ
و راست مکن و دست در زیر جامه نکنی و بند های خطبه بر زیر
اگر چنین بکنند باشارت او را منع کنی و هر که در میان خطبه
سخن گوید فضلت جمعه نیابد و گفت حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم یا علی وای و همه بر آنکس روز قیامت هرانه پند مگو
ترک کننده نماز جمعه بود و شفاعت من در نیابد گفت حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم که هر که روز جمعه بشت خود در نماز جمعه کند
چنان بود که روی از رحمت خدای تعالی گردانده باشد و هر که
روز جمعه فساد کند در طرفة العین رسوا شود قال النبی علیه الصلوة

والسلام واعلموا ان الله فرض علیکم الجمعة یعنی بدانید
که خدای فریضه گردانید بر شما نماز جمعه را هر که بگذارد در دنیا
مغفور او میسر گردد در قیامت بر اهل عرصات سرور گردد
و هر که ترک کند نماز جمعه را اگرچه وی خلیفهٔ زمان بود دعا کرد
رسول صلی الله علیه وسلم که هر که بعذر ترک کند نماز جمعه را
دل جمع او را پراکنده کند و برکت از عمر او ببرد و هر چند سعی
کند برکت نیابد ابن مسعود رضی الله عنه روایت کند از حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم که گفت در آسمان چهارم خانه ایست
که آن را بیت المعمور گویند و خدای تعالی آن خانه را از برای آدم و حوا
از بهشت فرستاد و آدم و حوا و فرزندان او آن خانه را زیا
رت میکردند چون نوبت بوقت طوفان نوح رسید خدای
آن خانه را بآسمان چهارم برد و حالا این خانه کعبه که بر زمین
بنا کرده اند در زیر آن خانه است اشعاع آن خانه بر این خانه

افتاده

افتاده است و هر که این خانه را زیارت میکند و آن خانه را
زیارت کرده باشد آن خانه چهار رکن دارد یک رکن از زر سرخ
و یک رکن از نقره و یک رکن از یاقوت و بر هر رکنی آن خانه
خدای تعالی عمودی آفریده است از زر و نقره چون روز عید
و یا روز جمعه شود خدای تعالی امر کند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
را که بدان خانه شوند جبرئیل علم سبز بر بام آن خانه نهد و میکائیل
علم سرخ و اسرافیل علم سفید در دو جانب منبر آن خانه نهند چون
وقت نماز عید و یا وقت نماز جمعه شود جبرئیل بر سر آن عمود شود
و بانگ صلوٰة بگوید و جملهٔ فرشتگان آنجا حاضر شوند جبرئیل مؤذن
میکائیل خطبی کند و اسرافیل امامتی کند چون نماز تمام شود جبرئیل
گوید ثوابی که مرا بدین مؤذنی بود بمؤذنان امت محمد بخشیدم
میکائیل گوید ثوابی که مرا بدین خطبی بود بخطیبان امت محمد بخشیدم اسرافیل
گوید ثوابی که مرا بدین امامی بود با امامان امت محمد بخشیدم

آنکه خدای تعالی گوید ای فرشتگان شما یان ثواب حج را بر
امتان محمد بخشید من بحبت ایشان پذرفتم از کرم خود جمله گناهان
اورا عفو کردم و همه ایشان رحمت کردم بفضل و کرم خویش
روایت کند ابن مسعود رضی الله عنه از حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم که گفت روز جمعه نماز بامداد بجماعت بگذارد و از روی
ثواب چنان باشد که با آدم پنجاه حج کرده باشد چون نماز جمعه و پیشین
گذارد و چنان بود که با نوح صد حج کرده باشد چون نماز دیگر
بجماعت بگذارد چنان بود که با موسی دو صد حج کرده باشد
چون نماز شام بجماعت بگذارد چنان بود که با ابراهیم پانصد
حج کرده باشد چون نماز خفتن بجماعت بگذارد و چنان بود که
با محمد هزار حج کرده باشد بدانکه روز جمعه از همه روزها بزرگست
و فضلت روز جمعه بسیارست بدانکه روز جمعه سید الایامست
و روز غسل صالحانست روز جمع مسلمانانست بینا دلی کور

کانست

کانست میدان محبانست و عزّ موجودانست آینهٔ
عارفانست مذلت کافرانست اندوه مبتدعانست
و وعظ عاقلانست آرایش خلقانست راحت مرده کانست
کفارت گناهانست خشنودی رحمانست آزاده کی دوزخیانست
حج مسکینانست عید مومنانست فرض جماعتیانست
قبول مطیعانست آمرزش عصیانست سرمایهٔ مفلسانست
فرح درویشانست بدانکه هر که درین روز بدیدن خویشان
شود و صلهٔ رحم بجو آرد خدای تعالی میان ایشان صد رحمت
کند و دو برادر مومن که درین روز آشتی کنند خدای تعالی
میان ایشان صد رحمت کند نود و نه هزار بود که اول قدم
پیش نهد و سلام کند و در یابد و گفت رسول صلی الله علیه
وسلم چون شب جمعه در آید هر که بدر رود و در الصدقه یاد
کند یا از خویشان خود درین شب بصدقه یا بدعا یاد کنند

چنانکه در شب جمعه ارواح مومنان بیایند و در در خانها باشند
و آواز دهند که یا اهل خانه و ای فرزندان و ای خویشان
بر ما صدقه بدهید و یاد ما کنید که ما در زیر گور تنگ تاریک چه
حالت هست کسی و را کسی حال ما نیک در رحمت حق تعالی دوست
ما بود اکنون شما بخیر ید و جواب را آنروز از ما بخواهد ابن مسعود
رضی الله عنه گوید که شب جمعه بود که یکباره برخواستم تا بمسجد روم
گذارم بر گورستان افتاد دو رکعت نماز کردم و خواب بر من
غلبه کرد و در شب دیدم جمله مردگان از گور بیرون شده اند طبقهای
سر پوشیده پیش ایشان می نهادند و صد هزار نور مشعل آنجا
پیدا شد جوانی دیدم که غمناک پیش او شدم و گفتم ای جوان چه
بوده است ترا که چنین غمناک بوده گفت بدانکه این طبقها که مانند
گان فرستاده اند گفتم ترا هیچکس نباشد گفت بدان که مرا ما
در و پدر بوده و مرا فراموش کرده است گفتم مرا نشان بده

تا از

تا از حال تو او را خبر کنم و مرا نشان داد چون از خواب بیدار شدم
گورها را بحال خود دیدم هیبت در من پیدا شد آنگاه از آنجا
روان شدم و نماز بامداد کردم و مادر آن جوانرا طلب کردم
و حال آنجوانرا با وی گفتم مادر او بسیار بگریست گفتم این گریه
فرزند ترا سود ندارد لیکن بروی صدقه بده گفت من صدقه ندارم انگاه
درهم بر من بداد من از بهر فرزند او صدقه دادم چون شب جمعه
دیگر شد بران موضع شدم و زمانی توقف کردم خواب بر من غلبه
کرد باز چنان دیدم که مردگان از قبر بیرون آمدند و طبقهای
نور بر گرفتند آنجوانرا دیدم که شاد و خرم و خوشدل و خوشحال
بود و طبق نوری از پیش و گفتم ای جوان چه حال داری گفت خدای
تعالی بر تو رحمت کند که چنین دیدی چون از خواب بیدار شدم گورها
بحال دیدم بیت ای بندهٔ حق دیدهٔ گریانت کو ای بندهٔ
حق سوز دل جانت کو ای خواجه چه در پیش بیاید بدرست

صدق تو صدقه و مناجات کو ❁ زینهار زعمر و کان فراموش مکن
شنبی و نماز و روزه و حاجت کو ❁ و کفت حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم بهترین روزیکه آفتاب بر آید بر روز آدینه بود و چون آدم را
از بهشت بیرون آوردند و روز آدینه بود و توبه او را خدای تعالی
قبول کرد روز آدینه بود نزول حضرت عیسی علیه الصلوة والسلام
روز آدینه بود و آنروز که خدای تعالی را بهشتیان سجده کنند
روز آدینه بود و آنروز که دیدار بیچون بیچگونه خدای تعالی ببینند
ساعت روز آدینه بیت روز جمعه هست با نور صفا ❁ روز
جمعه ست با صدق صفا ❁ روز جمعه سید الایام دان ❁ در روایت
از رسول مجتبی ❁ روز جمعه روز طاعت دان یقین ❁ در تفرج
باش میکو ربنا ❁ روز جمعه کار دنیای مکن ❁ فرق کن این روز را
از روزها ❁ روزها کار رها میکنی ❁ یکزمان کار یکه بپرور یا
رو نماز جمعه را در یاد کن ❁ بهتر از دنیا و هر چه از دنیا ❁ هر چه از نفقه

ترا

ترا تقصیر شد ❁ روز جمعه عذر خواه این جمله را ❁ مؤمنان در جمعه
یا بدر را جستی ❁ عاشقان در جمعه آزاد از خدا ❁ مرده کان آزاد در جمعه
روح را راحت هست هر یک را جدا ❁ هر که در جمعه بمیرد خوش بود
گور او پر نور دارد ذو العلا ❁ تو چه دانی قدر جمعه ای پسر ❁ جمعه را
قدری بود بالا نهما ❁ هر که جمعه یافت باشد در امان ❁ از غم اندوه
از رنج و بلا ❁ هر که او تقصیر جمعه میکند ❁ هست وی العنت بی شبها
کفت پیغمبر بنا شد اهتم ❁ روز محشر در نیاید او مرا ❁ ربنا جمعه نماز
پاینده دار ❁ ای خدای خالق ارض و سما ❁ الهی بحرمت سید
کاینات و خلاصه موجودات و رحمت عالمیان و پشت پناه عاصیان
برهمه رحمت فرمای و همه بر نماز جمعه بدار و از فضیلت روز جمعه
محروم مکردان آمین ورب العلمین برحمتک یا ارحم الراحمین
باب دهم در بیان وصیت نامه رسول صلی الله علیه و سلم
مر علی را رضی الله عنه کفت یا علی هر سخنیکه بی ذکر خدای تعالی

گوئی آن لغو بود و هر نگریستن که بی عبرت بود آن لغو باشد
هر خاموشی که بی تفکر باشد آن لغو باشد یا علی هر خاموشی حلو
نیست به رنج برده عیبها و به بیماریست الی عذر خواستن
و حصار محکم ست یا علی هر که را چهارده خصلت بود بدرجهٔ
بزرگان رسد اول خوش خوئی دویم صدق سیوم قران خواندن چهارم
پیوستن رحم پنجم عبادت ششم تفکر هفتم امل کوتاه هشتم ذکر
خدای تعالی نهم تواضع دهم جامهٔ بیقیمت یازدهم دوستی در
ویشان دوازدهم نواختن یتیمان سیزدهم از توانگران دور
بودن چهاردهم باوضو بودن یا علی چهار چیز از نااهلان
باید نگاه داشت اول صحبت دویم محرمیت سیوم نصیحت
چهارم پند یا علی چهار چیز بلای عظیم ست اول بیچیزی دویم
خانه ویران سیوم همسایهٔ بد چهارم زن بیهوده گرد یا علی حاد
گناهان هفت ست اول دروغ گفتن دویم شرک آوردن بخدا

ی

ی تعالی سیوم عجب چهارم کبر پنجم حسد ششم حرص هفتم خمر یا علی
هر که خواهد که آزاد و مقبل باشد با عوانان دوستی نکند و از
نوکیسه قرض نکند و زن را محرم راز نداند یا علی هفت کس
چیز از جفا بود و هر که از آن دور نباشد بر خود جفا کرده باشد
اول مردیکه زن بیشرم داشته باشد او را طلاق نسازد دویم فر
زندیکه مادر و پدر را دعا نکند سیوم زنیکه شوهر خود را دعا نکند
چهارم کسیکه در نماز کاهلی کند پنجم کسیکه نماز کند و دعا نکند
ششم کسیکه بحرام خوار خرج دهد هفتم جوانیکه کاری بکند با
پیری مشورت نکند هشتم پیریکه موی خود سفید بیند از خرابت
بیرون کار کند نهم کسیکه در نزد او عالم باشد از وی علم
نیاموزد دهم کسیکه قران بیاموزد و پاره نخواند یازدهم
کسیکه شکم سیر دارد و طعام بخورد و داند که همسایهٔ من گرسنه است
و برا محروم گذارد دوازدهم مومنی که او را بخانه ضیافت برد

زرو دستش دهم مهمانی که دیگری برانجو برد چهاردهم کسیکه ناخوانده
مهمان کسی شود پانزدهم کسیکه بی میزبان در طعام تصرف کند
شانزدهم دو کس باهم همراهی کنند نام یکدیگر را نپرسند
هفدهم کسیکه وضو سازد و بی نماز وضو را باطل کند هژدهم مردیکه
روز آدینه پیشتر از مقام بیرون نوزدهم کسیکه در مسجد شود و بی نماز
بیرون شود بیستم کسیکه بگورستانی گذرد و اهل گورستان را امرزش
نکند بیست یکم کسیکه بر جنازهٔ مومن حاضر شود و نماز نکند یا علی
هر که را خدای تعالی دوازده چیز کرامت کند نیکبخت هر دو جهان
گردد اول ایمان دویم امان سیوم تندرستی چهارم علم
پنجم عمل ششم خوانهٔ نیک هفتم زن نیک هشتم فرزند نیک
نهم ستورهٔ نیک دهم قناعت یازدهم روزی او در شان
او باشد یا علی شش چیز از جهل باشد اول خود را نیک گفتن
دویم سخن بی منفعت گفتن سیوم ناجایگاه خطا دادن چهارم

ایمن

ایمن بودن پنجم دوست از دشمن ناشناختن ششم پیروی شیطان
کردن یا علی هفت گروه را از پس مرگ ثواب نویسند تا روز
قیامت اول کسیکه آب جاری کند دویم کسیکه مسجد بنا
کند سیوم مصحف نویسد چهارم کسیکه سنت نیکو نهد
در میان مردم پنجم کسیکه درخت نشاند ششم کسی مردمان را
علم آموزد هفتم کسی که فرزند صالح داد یا علی هر که را
ده خصلت باشد از اهل سنت ایمن باشد اول کسیکه نماز را بجا
اداکند دویم کسیکه اصحاب مرا لعنت نکند سیوم کسیکه بر امت
بشمشیر بیرون نیاید چهارم کسیکه بر جنازهٔ اهل قبله نماز
نکند پنجم کسیکه در دین ستیزه نکند ششم در ایمان خود شک
نباشد هفتم کسیکه مسح موزه را ترک نکند هشتم کسیکه با امام
او نماز نکند نهم کسیکه گوینده لا اله الا الله را کافر نگوید
دهم کسیکه تقدیر نیکی و بدی را از خدای تعالی داند هر که یک

روز بدین سنتها اقامت کند خدای تعالی بدهد ویرا ثواب
هزار پیغمبر یا علی چون شب درآید در خواب شو تا وقتی که هزار
دینار صدقه ندهی و حج نگذاری و بنده آزاد نکنی و تمام قرآن
ختم نکنی و هزار رکعت نماز نگذاری و از آتش دوزخ آزاد نگردی
یا علی سه بار استغفار کند چنان بود که هزار دینار صدقه کرده
باشد و سه بار سبحان الله تا بآخر بخواند چنان باشد که بنده
آزاد کرده باشد و سه بار سورهٔ اخلاص بخواند چنان بود که تمام
قرآن را ختم کرده باشی و ده بار بر من صلوات بخوان چنان
بود که از آتش دوزخ آزاد گشته باشی یا علی هر که بخواند
بوقت فرو رفتن آفتاب و برآمدن آفتاب سورهٔ
فاتحه هفت بار و آیة الکرسی هفت بار سبحان الله تا بآخر
هفت اللهم اغفر لی و لوالدی تا آخر هفت بار اللهم افعل لی
و بهم اجلا فی الدنیا والآخرة ما انت له اهل و لا تفعل
بنا یا

قل یا و سورهٔ اخلاص و قل اعوذ برب الناس
و قل اعوذ برب الفلق

بنا یا مولای ما نحن له اهل انک رؤوف الرحیم و هفت بار
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم علیهم بخواند
و هر که این هفت بار سبحان را بخواند فرشته در شب حب او
تا سال دیگر هیچ گناه ننویسد همیشه در امان خدای تعالی باشد
و نیک بخت هر دو جهان گردد یا علی ترا خبر کنم از کاریکه هر که بدان کار
قیام نماید بمن نزدیک گردد هر که از آن دور باشد شفاعت ما در
نیابد یا علی هر که موی لب دراز نگیرد شفاعت ما در نیابد و هر که موی
لب دراز ماند همیشه در لعنت خدای تعالی باشد و جملهٔ فرشتگان
بروی لعنت کنند و دعای مستجاب نشود و چون بمیرد عاصی بمیرد
او را در گور مانند روی او را از قبله بگردانند بهر موی که بر تن
او بود ماری و کژدمی بروی گمارند در عذاب باشد تا روز قیامت
چون سر از گور بردارد در پیشانی وی نوشته باشند که
نومید ست از رحمت خدای تعالی آنکه خداوند تعالی الهام کند

که سجده کنید معبود خود را جمله خلایق بسجده در افتند
او خواهد که بسجده کند موی لب او چون نیزه گردد و نتواند که
سجده کند و روی او سیاه گردد و آنکه زبانه دوزخ او را بدوزخ
کشد با کافران و هر که موی لب بچیند خدای تعالی بدهد بعدد هر مو
ثواب بهفده من زر سرخ که در راه خدای تعالی نفقه کرده باشد
و هر منی هفتاد رطل و هر رطلی مدی و هر مدی چند کوه احد
خدای تعالی بدهد او را ثواب آزاد کردن بنده یا علی هر که پیش از
طعام خوردن دست شوید خدای تعالی گناه او را بیامرزد بهر لقمه که
خورد ثواب آزاد کردن بنده و خدای تعالی بروی رحمت کند
چون از طعام خوردن فارغ شود دست شوید خدای تعالی
عطا دهد او را بهر موئیکه در تن او باشد ثواب صد لقمان و بهر لقمه
که عبادت کند و بهر قطره که از دست او چکد خدای تعالی مراد او را
بدهد و بنا کند از برای او در بهشت شهری یا علی هر که در طعام

خوردن

خوردن ابتدا بنمک کند خدای تعالی هفتاد درد او را شفا دهد
یا علی یکپاره نان بدست درویش دادن فاضلتر است از
هزار رکعت نماز تطوع از غیبت و بهتان نگاه داشتن فاضلتر است
از هزار رکعت نماز تطوع حاجت درمانده را برآوردن افضل است
از سی هزار رکعت نماز تطوع یک ساعت با عیال خود خوش طبعی
بودن افضل است از آنکه در راه خدای تعالی هزار دینار داده باشد
یا علی با پدر و مادر نیکوئی کردن افضل است از آنکه هزار سال عبادت
کنی مادر و پدر فرو مانده را دستگیری کردن افضل است از هزار حج
و عمره یا علی هر که پدر و مادر مرده را دعا کند چنان بود که جمله
مؤمنین و مؤمنات را از کافران خریده باشد و همه آزاد کرده
باشد یا علی شش طایفه از حوض کوثر آب خورند پیش از آنکه جان
ایشان قبض کنند اول مردیکه اهل خانه خود را فرماید تا سائل
را محروم نگردانند دویم مرد و یا زن بود که هر صباح و نماز شام

به نزدیک عالم شوند سخن خدای تعالی شنوند سیوم مردی بود
که مردم را قرض حسنه دهد چهارم زنی بود که شوهر خود را عزت
دارد پنجم فرزندی که پدر و مادر را از و خشنود باشند ششم کسی بود
که فرزند خود را کلام الله بیاموزد یا علی هر که از دانگی از حرام د
ست باز دارد افضل است از آنکه هزار درهم صدقه کرده باشد
یا علی هر که بخورد یک لقمه از حرام توبه ناکرده بقیامت آید کفارت
آن هفتصد رکعت نماز پذیرفته باشد یا علی در قیامت چهار گروه را
حسرت بود اول عالمی که جمعی بعلم او کار کرده باشند آن جمع را
به بهشت برند آن عالم را بدوزخ دوم صاحب مالی که برنج و محنت
مال فراوان بدست آورده باشد صدقه و زکوة نداده باشد
و بوارثان گذاشته باشد وارثان بمال او خیر کنند به بهشت
روند و صاحب مال بدوزخ سیوم خواجه که بنده داشته باشد
و بنده باصلاح روز قیامت آن بنده را به بهشت برند

آن

آن خواجه را بدوزخ چهارم کسی بوده باشد که طاعت بسیار کرده بی شبهه
از نماز و روزه و زکوة و حج و عمره اما بر کسی ستم کرده باشد و غیبت
کرده باشد و مال ناحق گرفته باشد روز قیامت آن خصم بر گرد او د
رآید و طاعت او ببرد او مفلس ماند باقی گناهان بر گردن او نهند
و او را بدوزخ برند و خصمان او به بهشت برند یا علی روز
قیامت خدای تعالی هفت گروه را چون برق از صراط بگذراند
و به بهشت رساند اول امیر عادل دوم کسیکه از مسجد برآید دل او
در مسجد باشد سیوم کسیکه خدای را یاد کند چشم او گریان
بود چهارم کسی بود که از حرام دوری کرده باشد پنجم کسی بود که از راه
نهان و آشکار صدقه داده باشد ششم کسی باشد که با زن فریفته
نشده باشد هفتم دو تن باشند که با یکدیگر را دوستی
کرده باشند از برای رضای خدای تعالی یا علی خدای تعالی میگوید که
حقست محبتی مر آنکسانی را که از برای یکدیگر یاری کنند هم

دیگر یا علی آن دو تن که یکدیگر را از برای خدای تعالی دوستی کنند
روز قیامت بر ایشان عمودی بزنند از یاقوت سرخ بر سر
آن عمود هفتاد هزار کوشک بود یا علی دو مؤمن فراهم رسند
سلام کنند خدای تعالی میان ایشان صد رحمت کند نود
نه هزار بود که ابتدا بسلام کند یا علی درویشی هشتاد و هشت
درد دارد و هر که ازین دردها بر خود بگشاید درویشی با او رسد اول
آن بود که هر کاری کند در اول کار بسم الله بگوید در آخر الحمد لله بگوید
و دیگر نماز را خوار ندارد و دیگر نام خدای تعالی را بی آب نشوید دیگر کلام
خدای تعالی را دروغ گفتن و طعام جستن و نام خدای تعالی بی‌وضو
یاد کردن و در کرم آب بول کردن و خانه علو عنکبوت در خانه گذاشتن
و خانه را نارو فته ماندن و خانه شب روفتن و بجامه دستار
خانه رفتن و خاک روبه در خانه ماندن و پدر مادر را بنام خواندن
و فرزندان را دعای بد کردن بعد از نماز بامداد خواب کردن بعد از

نماز

از نماز عصر خواب رود و از مسجد زود بیرون آمدن بسیار بگاه
ببازار رفتن و پوست پیاز و سیر را سوختن و بعد از نماز بامداد
سخن دنیا گفتن و سر چشم شکسته در روزن خانه ماندن و با زن
و با کنیزک از راه نامشروع نزدیکی کردن و پاره نان از درویشان
ستانیدن و در موضع استنجا وضو ساختن و روی خود با آستین
و دامن پاک کردن و جامه خواب بر گرفتن و هر چوب دندان بکار بردن
و دیگ و کاسها نا شسته ماندن و ظرف آب بی سر پوشیده ماندن
و طعام را خوار داشتن و دست را با آب گل شستن و ناسپاسی
کردن و زنا و لواطه کردن و پیش از طعام و بعد از طعام بدستار
و جامه دست پاک کردن و پیش از طعام و بعد از طعام دست
نا شستن و دستار نشسته بستن و ازار بر پای ایستاده پو
شیدن و دستاس در خانه داشتن و موی را بر پای ایستاده شانه
کردن و بدست چپ طعام خوردن و نان ریزه در زیر پای انداختن

وناخن بدندان کندن وخفته طعام خوردن ودست در ریش زدن
کردن وسر بزانو نهادن وچیزی را نیم خورده در طبق نهادن وراست
ایستاده دندان کاویدن وهر چه را عصا گرفتن وطعام
گرم خوردن ودر حمام خواب کردن واز میان شتران قطار
گذشتن وهر چه وکاسه را بر زبان لیسیدن ودر سایه چراغ
نشستن زمین را بدم پاک کردن وبا انگشت مسواک کردن
وشانه از یکدیگر گرفتن وچراغ بدم کشتن ودر شتر بازکوته
سوار شدن وبه یکپایه راه رفتن وفخر بانی کردن وشب در
آئینه نظر کردن وآئینه بدست راست گرفتن وبیکاره بشانه
نشستن وباکمرچه بازی کردن وحرام خوردن وحرام فروختن
وبه طهارت در مسجد درآمدن وبه نام خدای تعالی استنجا کردن
نقره در بند سراویل بستن وبیکاره در بازار رفتن وجامه بازگونه
پوشیدن وجامه در بر دوختن ودر پهلو تکیه کردن الی
بحرمت

بحرمت سید کاینات وخلاصه موجودات براهین محمد علیه الرحمة فرمان

باب یازدهم در بیان نکوهش دنیا قوله تعالی منکم من یرید الدنیا
ومنکم من یرید الآخرة ملک کریم وخداوند عظیم آن خالق که جان
کل مخلوقات در فرمان اوست چنین میفرماید که بعضی طلب دنیا کنند
وبعضی طلب آخرت ما که خداییم جزای عمل شما بحسب قصد وعزیمت شما
میدهیم واز احکام طلب شما در قرآن مجید خبر میدهد که هر طالبی را
چیزهای وضع پیدا کردیم وصفت طالبان دنیا چیست قوله تعالی
ومنهم من یقول ربنا فی الدنیا وماله فی الآخرة من خلاق
وجزای عمل ایشان چیست فاما من طغی وآثر الحیاة الدنیا
فان الجحیم هی المأوی وصفت طالبان آخرت چیست ومنهم
من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا
عذاب النار وجزای عمل ایشان چیست واما من خاف مقام ربه
ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی آنکه بر عقب طالبان

دنيا و طالبان آخرة و صفت طالبان خود ميكند والسابقو
ن السابقون اولئك المقربون جای ديگر ميگويد كه ومنهم
ظالم لنفسه يعنى طالبان دنيا ومنهم مقتصد يعنى طالبان
آخرة ومنهم سابق بالخيرات يعنى طالبان خدا حضرت خدا
وند طالبان دنيا را بشهوات واللذات جهان باز گذاشت
رقم شقاوت بر جبين ايشان كشيد حضرت رسول صلى الله
عليه وسلم را فرمود كه اين الهی اعراض كن فاعرض عن من تو
لى عن ذكرنا ولم يرد الا الحيوة الدنيا حضرت خداوند تعالى
ميگويد كه يا محمد جماعتى كه روی از حضرت ما گردانيده اند و بلذات
دنيا مشغول گشته اند و بطلب دنيای مردار رفته اند و امر ما بجا
نمی آرند با ايشان التفات نمی بايد روی از ايشان بگردانيد
كه تو دوست منى نشايد كه دشمن مرا اسرار خود را باو راه دهى
در محشر قيامت بوجه شفاعت كلمه گوئى از آنكه ايشان

مردارند و مردود گشته اند آنكه خدای تعالى در حق طالبان آخرت
ميفرمايد كه قوله تعالى ومن اراد الاخرة وسعى لها سعيها وهو مؤ
من الخ يعنى آنها كه اين سير كنند دنيا را طلاق داده اند و با [illegible]
عقبى عقد بسته اند سعى ايشان نزد من مشكور است آنكه در حق
طالبان خود ميگويد ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة وا
لعشى يريدون وجهه يعنى دنيا نميجويند و عقبى نميخواهند بطلب
رضای ما رفته اند بجلال و عظمت منكه تو اميد شان مگردان بجا
ی رغبتشان رسانم تا كه در شهوات و اللذات دنيا بر ايشان
بسته ام و دری شوق و محبت بر ايشان گشاده ام و آنكه با
محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم ميگويد كه ولا تعد عيناك عنهم يعنى
ای محمد زنهار چشم عنايت از ايشان بر مدار بلكه ايشان
منظور رحمت من گشته اند يك ذره بدنيا رغبت ندارند
و خود را از ما سوا فارغ كرده اند بهر آنچه ايشان را مراد بر سانم

وبدار خود مشرف گردانم غزل وقت آن آمد که خود را چون الف یکتا
کنی ❁ مهر او را در میان جان خود تا جا کنی ❁ روی از دنیا و اهل دنیا
بگردانیم زود ❁ از برای دین احمد در جهان غوغا کنیم ❁ مهر حق را
برگزینیم از میان جان و دل ❁ این تن خاکی خود را بسر و پا کنیم ❁ آتش
شوق الهی را وجود زنیم ❁ پیش درگاهش ز آب دیده دریاها کنیم ❁ هم
ما ازین پیش بادی بود اینکه درگذشت ❁ کار دنیا را که یکسر دام است
تا را کنیم ❁ گوشه خلوت گزینیم از میان خلق دور ❁ از برای آخرت
چون توشه پیدا کنیم ❁ دامن توحید گیر ای مؤمن پاکزه جان ❁
تا ترا دیدار بنماییم و جنت جا کنیم ❁ گفت حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم آنکه بطلب رضای خدای تعالی برخواسته اند عا
رفان حضرت خداوند تعالی از برای ایشان هفت حصار
آفریده است اول از زر خست چون حرفت حصار دوم از
نقره است چون ایمان حصار سوم از آهن است چون توکل

حصار

حصار چهارم از سنگ است چون شکر و رضا و حصار پنجم از لعل
چون بامر معروف و نهی منکر است و حصار ششم از زمرد است
چون صدقه و اخلاص و حصار هفتم از مروارید است چون
ادب و مراقبه ابلیس علیه لعنة بیرون از این هفت حصار است
بر عارف ظفر نیابد و مرد عارف آن است که بتحصین حصار
کوشد تا از زخم ناوک وسوسه ابلیس علیه اللعنه امان یابد سلطان
بایزید بسطامی قدس سره میفرماید که تا باشید به تحصین این
هفت حصار کوشید از زخم ناوک شیطان ایمن گردید
گفتند عارفان را چه نشان است گفت آدمی صورت و فرشته
سیرت بود و در بیداری جز بحق ننگرد و بدل حق را بداند و بزبان
ذکر او راند و بتن خدمت او کند از و بغیر او ننگرد و گفت زاهد
فاضلتر است یا عارف گفتند عارفان فاضلترند زیرا که
زاهدان ذکر مردان گویند عارفان ذکر رحمان گویند زاهدان

عبادت از بیم دوزخ کنند عارفان از بیم قطیعت خدای تعا
زاهدان در خدمت کوشند عارفان در قربت زاهدان
راحت جویند عارفان رضا جویند زاهدان از ترس سر بر زمین
نهند عارفان از شوق دل در عرش فرستند زاهدان شکر نعمت
گویند عارفان شکر وحدت گویند زاهدان سلامت تن جویند
عارفان سلامت دل جویند زاهدان بار عالمیان بود عارفان
بار رحمان بود زاهدان خلق را بعلم ظاهر دعوت کنند عارفان بعلم باطن
زاهدان بغیر حق نظر کنند عارفان در حق نظر کنند بدانکه مقام
عارفان از همه فاضلتر است از بهر آنکه عارف را تن در عبادت
بود و دل در فکرت بود و پایش باستقامت بود و تنش آتش بود
و دلش در جنتی بود و جانش سیر بود از آنجا که مطیعان طا
عتی گویند و عاصیان دنیایی گویند انبیا نفسی نفسی گویند
محمد مصطفی امتی امتی گویند عارفان ربی ربی گویند

آفریده

آفریده کار عالم عبدی عبدی گویند امام جعفر صادق رضی الله عنه
گوید که هر که خواهد که از معرفت بوی بشنود وی را سه بار باید
که در بار قضا تازه روی باشد و بار خلقان بکشد و بار خود
با کسی ننهد و روا دارای طاعت تقصیر نکند اسم در اسم نجوید که اسم
در اسم درد دنیا بکار آید و در دل هر کسی که دوستی خدای تعالی جای
گرفت دوستی غیر را در دل او جای نماند هر که خدای تعالی را
بیگانگی یاد کند و دانست نعمت همه نیکی یافت و هر که از دنیا
روی بتافت عمر او جاودانی یافت **نظم** دنیا مطلب تا همه اسباب باشد
دنیا طلبی نه این چه آنت باشد ؛ در روی زمین زیر زمین چار برو
تا زیر زمین روی زمینت باشد ؛ قال النبی علیه الصلوة و
السلام حب الدنیا راس کل خطیئة و ترک الدنیا راس کل عبادات
حضرت صلی الله علیه و سلم چنین میفرماید که دوستی دنیا سر کل گنا
هان است و ترک دنیا سر همه نیکیهاست **بیت** مال دنیا دلیل

نقصان ست بلکه دوستیش نیز نقصان ست حب
دنیا سر گناهان ست ذوق طاعت نیاید اندر دل
هر که او را محبت دنیاست ترک دنیا بگیر و فارغ شو ترک
دنیا سر عبادتست وگفت رسول صلی الله علیه وسلم که اگر
این دنیا را عزتی پیش خدای تعالی بودی هیچ کافر را در دنیا یکشربت
آب نبودی و ندادی و این از بیعزتی دنیاست که او را در
دست دشمنان نهاده است در قرآن خود خبر میدهد که قوله تعالی
ولولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن
لبیوتهم سقفا من فضة ومعارج علیها یظهرون ولبیوتهم ابوابا
وسررا علیها یتکئون وزخرفا خداوند عالم وجبار اعظم در معنی
این آیة میفرماید که اگر نه از بهر مومنان بودی من از بیعزتی دنیا
سقفهای خانهای کافران را از نقره بگردانیدمی و بر تختهای زرین
تکیه بکردندی و تنعم و آسایش بکردندی از بهر آنکه در بهشت

کرامتها

کرامتها و منزلها چنین باشد و این دنیا بهشت کافران ست
که خدای تعالی از مومنان این کرامتها گرفته است چرا که دنیا
بهشت کافران ست و دوزخ مومنان ست و این دنیا
راحت کافران ست و محنت مومنان ست بدانکه دنیا
را اصلی و فرعیست و اصل دنیا ملک باری تعالی ست چنانکه گفته ست
ولله ملك السموات والارض و فرع دنیا نان خلقان جهان
مقسوم ست زنهار اصلش طلب نکنی که نخواهند داد و فرعش نیز
مقسوم ست بقدر قسمت تو بدهند اگر چنانچه زواید طلب کنی
رنجت ضایع شود بیت دنیا که چه بیوفا سبب چندین شوی
آن به که از دو سه هست بیش نشوی بر باد دهد طاعت صد ساله تو
در مسجد اگر حدیث دنیا گوئی وگفت حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم من تکلم بکلام الدنیا فی المسجد فقد حبط الله تعالی
عمل اربعین که گفته حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

چنین پیغمبر باید که هیچ دنیا مردار است هر که سخن دنیا بگوید در مسجد
عمل چهل ساله او حبط شود بیت گر بمسجد حدیث دنیای گفته آید
زتو خطا باشد گر تو چهل ساله کرده طاعت جمله یکسر هبا باشد
هست حدیث زقول پیغمبر بشنو از من بدین مشو منکر
شوی منکر از حدیث رسول کافری جای تست نار و سقر این
روایت زشاه مردانست کو روایت کند ازان مهتر
هر که در هیچ موضع نیکو قول دنیا بگوید او یکسر عمل اربعین
شود باطل جملگی از صغار هم زکبر اول در میان خطبه ان
بعد ازان با جنازه و مقبر چار دیگر در میان بانگ نماز
همچنان در میان قرآن فقیه رحمة الله علیه میگوید که سؤال
کنند که این همه چیزها و همه دنیا و هرچه در دنیاست همه آفریده
خدای تعالی بود اندرین نکوهش چرا آفریده خود را سبب چه باشد
جواب این آن بود که گویند والله اعلم اما محققان استخراج کرده اند

که هرچه

هرچه در دنیاست چه حال بند و اندرین بر چهار قسم ست
بعضی دنیا را از برای آن جویند که بشهوات و بلذات جهان
کامرانی کنند بر خلاف شریعت و حقیقت و بعضی دنیا را
از بهر آن جویند که ازین دنیا زاد آخرت گیرند و این قوم
پسندیده است بعضی کار عقبی کنند از بهر عقبی و هرچه
ایشان را بود از بهر عقبی توشه سازند و این قوم از همه
نیکوترند و از اهل دنیا نباشند و اهل دنیا نباشند و اهل
دنیا آنکس ست که دنیا را از بهر دنیا دارد و محبت دنیا باشد
عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه را اسباب چندان مال
بود که عدد آن را جز خدای کس نداند و همه را بار رسول خدا
نفقه کرد با آواز بلند میگفت که عبد الرحمن از اهل دنیا نبود
و از بهر آنکه او را محبت دنیا نبود چنان درویش از دار فنا
چشم پوشید پیغمبر علیه الصلوة والسلام خواست بروی

نماز کنند جبرئیل امین از نزد رب العالمین در رسید و گفت یا محمد
بروی نماز مکن که از اهل دنیا بود رسول علیه الصلوة والسلام
گفتند او را دنیا کجا بود ای جبرئیل گفت ای محمد در گریبان سوزنی
دارد چندان محبت در دل او بود که در صفت نگنجد آنکه سوزن
را از گریبان او بیرون کردند بدانکه محبت دنیا آن بود که
کسی را مال بوده باشد گر ترا مال گنجها باشد حق تو را داد آن روا شد
باشد مال داری تو بهر دین میدار دین و دنیات باصفا با
نام او در جریدهٔ دنیاست هر که او کور مبتلا باشد فقیه
رحمة الله علیه روایت کنند آن کسانی که در محبت دنیا دل
بسته اند و بلذات او مغرور گشته اند مثل آن شخص اند که
او در بیابانی افتاده و اشتر مست قصد او کرده و بهر طرف
میدوید و اشتر مست از پی او میدوید چنانکه شاعر گوید
نظم دل منه در جهان بمعنی که ثباتی ندارد این دو نفس در

سخاوت چنین سر مردم مال دنیاست عطا ریا کردم تا توانی این
جهان بپرهیز کاندرون خاله برون لشکریست مثل تو خوب
یاد میدارم بشنو الحاجه بر تو بگذارم آن شنیدی که در بیابان
اشتر مست قصد کرد تا دانی مرد مسکین ز بیم اشتر مست
از پیش میدوید و دید اشتر مست مرد در راهی خویش چاهی دید
جان خود را در و پناهی دید اشتر آمد به نزد او ناگاه مرد خود
را درون فکند بچاه دید اندر میانهٔ چه سار خار بن رسته از
یمین و یسار دست خود را بخاربن در زد پا بهانیز در شکافی کرد
در تکه چاه دید مرد جوان اژدها دید باز کرده دهان آتش اندر
دهان او شعله هر زمان کرده بر جوان حمله چون بسر پایهای
خود فرو نگرید زیر پای خویش مارها دید لیک چشم بنگر نیست
آن برنا اندران چه که بوده است بلا دید دو موش در بن انجام
یک سفید و یکی سیاه دید کان دو موش با دندان

می بریدند و بیخ خار و بنان ٭ تا بن خار یکسله زمین ٭ او
در افتد بزیر چاه بیقین ٭ مرد درمانده چون بکرد نگاه ٭ اشتر مست
دید بر سر چاه ٭ مرد مسکین چو دید حالت بد ٭ گفت یارب چه
حالتست بخود ٭ اژدهایم همی کشد در دم ٭ چار مارم بزیر هر دو قدم
از همه بدتر است کین چاه ٭ اشتر مست بر سر چاه ٭ نیز این
موشکان برند این خار ٭ من بچاه در افتم در ناچار ٭ اژدهایم
فرو برد بیقین ٭ کار بارم همه شود بلعین ٭ اندران حال نو
جها میکرد ٭ هر زمان میکشید آه سرد ٭ مرد مسکین میان رنج
بلا نفس با او بکرد یک غوغا ٭ نفس گفتش یقین نخواهم کاست ٭
خار خاشاک هر چه هست رواست ٭ مرد مسکین بهر طرف
نگرید ٭ تا چه سازد برای نفس پلید ٭ دید بر گوشهای خار ضعیف
پاره نان ترانگبین لطیف ٭ پاره نان ترانگبین بر کند ٭ کرد پاکیزه در
دهان بفکند ٭ لذت آن بکرد مدهوشش ٭ این همه خوف

شد

شد فراموشش ٭ تا که آن هر دو موش ببریدند ٭ بیخ آن خار را
چو بریدند ٭ در چه افتاد مرد مسکین زار ٭ در دم اژدها گرفت
قرار ٭ گفتمش خوش نظر با معنی ٭ پند گیر و مباش بی خبری ٭
اینک الحاجه تو چنان مردی ٭ تکیه بر لذت جهان کردی ٭
اژدهایی که هست در تک چاه ٭ دوزخ است از وی آگاه ٭ بر سر
چاه چیست اشتر مست ٭ اجل است ای ضعیف کوته دست ٭
خار بن چیست زنده کانی تو ٭ سبب لهو شاد کامی تو ٭ آن
دو موش سفید و چون ٭ کو برند خار بن بدهن ٭ روز و شب
آن دو موش سفید سیاه ٭ کو ببرند بیخ عمر ترا ٭ شهوت است
آن ترانگبین ای مرد ٭ که ترا غافل از دو عالم کرد ٭ هر که او تابع محبت
دنیاست ٭ اینهمه کارها بر وی بداست ٭ ترک دنیا بکرد بحب
جهان ٭ تا بیابی مراد هر دو جهان ٭ هر که او پیروی رسول الله نمود
پیروی چار یار و آل عباست ٭ شکر حق را که مصطفی رهبر

چار یار تو هست یار سر ٭ گر تو باشی که پی روی مردان ٭ مرد
راهی لله تو سرگردان ٭ گر بغیبت ای ازین تو خود رای ٭ دشمن
دین حب دنیای ٭ پنبهٔ غفلت برا از گوش ٭ عاقلی و این
بیکدرم مفروش ٭ فقیر رحمة الله علیه میگوید که در ملک
شام مردی بود کوشک و منظری داشت خدای تعالی او را دو پسر
داد و قضای الهی در رسید آن مرد فرمان یافت بعد از و
فات پدر آن دو برادر از برای آن کوشک و سرا بایکدیگر
کمر کین بستند چنانکه شاعر گوید نظم ای بخواب غفلت اندر رفته
از خود کار و بار ٭ می ندانی روزگار رفته ناید سال یار ٭ روزگار
ناموافق مردم ناسازگار ٭ باز چون چرخ کریم یاز چون روزگار ٭
تا بچند کوشک این ملک این اسباب من ٭ ای ز حرص آلوده خود را
یک حکایت کو خوش آر ٭ در زمین شام می بود یک مرد قوال
بود او را مال جاه بسیار سرای زرنگار ٭ بود کوشک و سرای مرد را

بایکدیگر

بایکدیگر ٭ باغ بوستانها قوی بود دریه نزد روزگار ٭ قصر ایوان مطرد
باغ بوستانها قوی ٭ پر گل پر سنبل پر میوه ها از سیب نار
چشمه آب سحر او حوض کوثر بد بدید ٭ هدهد قمری نشسته بر سر
سرو چنار ٭ دو پسر بودی مرا و را همچو خورشید قمر ٭ یک حکایت
گویم بشنو تو هم در دل نگار ٭ چون پدرشان کرد از دنیای دون
آخر سفر ٭ آن زمان هر دو برادر گشته با هم دل فگار ٭ هر دو شان
را از برای آن سرا و بوستان نگار ٭ روز و شب بودی ندان بایکدگر
چون زهر مار ٭ کین بیکدیگر گرفتند در دل و یکدیگران ٭ مکر
کرد آن مهترش با کهترین روزگار ٭ دست نیمهایش گرفت
برد او را در سرای ٭ در ربود از سر گرفت آن کنیزهای مختار
از قفایش جست تا که آن برادر را گرفت ٭ بر زمین زد تا کند
جان برادر آشکار ٭ دست بالا برد اکرفت تیغ خنجر بر کشید
تا برد نای حلقش آن برادر زار زار ٭ گفت برنا زیر خنجر گشت

خواهی تو فرا گوش کم نادیده عالم ای برادر زنهار ٭ آب
حسرت ریکسر آتش خشمت بکش ٭ از جوانیهم بیندیشی از خدایم
شرم دار ٭ دو برادر را بو بینی آن زمان یاد آوری ٭ آن زمان
از بس پشیمانی نه آید هیچ کار ٭ سرزنشهای جهان را بر سر خود
تو منه ٭ گور کن شیطان برادر جرم ما را در گذار ٭ قصر و ایوان
سرا و باغ بوستان مر ترا ٭ پانصد دینار دیگر بر سرت گردم
نثار ٭ در جوابش گفت آخر این چه هوشی میکنی ٭ خون تو
الکنون بریزم بر سر این خاک زار ٭ مال و ملک تو مرا باشد که با
قصر سرای ٭ آن مرا بهتر که چون تو صد هزاران صد هزار
این بگفت و تیغ را بر حلق آن برنا نهاد ٭ کای جوان دل اید نمی
وی غریب رهگذار ٭ خشت دیوارت منم از حال من آگاه
باش ٭ پادشاه مصر بودم یک چها کار و بار ٭ چار صد سال
بود عمر عزیز اندر جهان ٭ چار صد شهرم بفرمان بود اکنون

گوش دار

گوش دار ٭ چاوشان لشکر من صد هزاران پیش بود ٭ صد هزاران میر لشکر بود اندر
اندر روزگار ٭ سیمیان مجلس من یک هزار و صد بودند ٭ صد هزاران کنیزکی من
بنزد روزگار ٭ حال خود را با تو گویم هم سالها خود خبر ٭ زین همه مردم بیا
کنجها بیشمار ٭ ناگهان شب آمد رنجور گشتم در زمان ٭ روز پنجم در زمانه جان
کردم نثار ٭ عمرم از پانصد گذشت زیر خاک اندر شدم ٭ استخوانم خاک شد
اندر میان رهگذار ٭ ناگهان باد آمد و خاکم بدریا در فکند ٭ پانصد دیگر
بماندم موج با اندر کنار ٭ ناگهان کوزه گری را گل شدم اشنو کنون ٭ خم بساخت
اندر قعر یم آب بی چشم قرار ٭ شصت سالی خم بدم بعد از آن بشکسته ام
شصت دیگر بوده ام اندر میان کشت کار ٭ ناگهان یک خشت زن آمد
مرا و خشت کرد ٭ زین بحور را سوخت ما را یکدم را داد و چار ٭ عمر از
هفصد گذشت و دیوار شد خشتهای من ٭ زین همه گنج گذشت و نیم
رنج و غبار ٭ من نمیدارم روا آخر تو میداری روا ٭ کز برای مال دنیا
میکشی او را بزار ٭ قصه برنا شنید آن برادر را چه گفت ٭ ای توهار

سر و رو من خاک پایت ای برادر دست پا بس را که بر روی او
بوسه داد آن سر را وقف کردند کنج کردند اختیار ای برادر گر تو
داری عقل ازین پندی بگیر عبرتی برگیر اگر هستی بعالم هوشیار
بیت حیف از ان عمر گرانمایه که بر ما بگذشت یارب از هر چه کنم
رفت هزار استغفار نعمت ناز خدا هم ز عدد بیرون ست
شکر انعام ترا کی بتوان شکر گذار زار پنهان بتو گویم که خدا
وندی امنی من چه گویم که تو خود مطلع بهر اسراری اگر
این پرده که بر کرده ما می پوشی که بتقصیر بگیری و گذاری ای یار
طاقت نار نداریم خدایا توبه طاقت قهر نداریم خدایا زنهار
توبه کردم ز خطا توبه ما را به پذیر عذر خواهان گناهیم خدایا بگذار
هر گناهی که بکردیم درین عالم قدس در گذار همه را از کرمت
ای ستار الهی بحرمت سید کاینات و خلاصه موجودات
و رحمت عالمیان و پشت پناه عاصیان که او این محل دل رحمتا

شهرهای

مشهور فرایض ایمان و فرایض حج و زکات و فریضه روزه و سنتهای
روزه را دانستن لازم ست بنا بر انکه مهم ست و این کتاب را
حسنات المسلمین نام نهاده اند تا مبتدیان را پسندیده شود
اگر پرسند که اصل ایمان چیست جواب بگو که عطای باری تعالی ست
و سر ایمان کلمه طیبه گفتن ست که لا اله الا الله محمد رسول الله اگر پرسند که
قرارگاه ایمان کدام ست جواب بگو که در میان جبر و شکر ست اگر پرسند که
اگر پرسند که ایمان بر مومنان فرض ست یا سنت جواب بگو که ایمان و عمل ست
بر کافران فرض ست و بر مومنان سنت و عمل ایمان بر همگی فر
اگر پرسند که عمل ایمان کدام ست جواب بگو که نماز و روزه است
و جمیع عملات دینی که بر مومنان خدای تعالی فرموده است اگر پرسند که
شرط بقای ایمان کدام ست جواب بگو که بر سه چیز ست اول

شادی بخشد یافتن ایمان دویم عکس بعضی [illegible] سیوم ترس [illegible] پناه کنند
ایمان اگر پرسند شرایط ایمان چند چیز است جواب بگو که هفت چیز است اول ایمان بغیب آوردن
دویم علم غیب را حواله بخدای تعالی کردن سیوم بهشت و دوزخ نادیده گرویدن
چهارم حلال از حرام جدا کردن پنجم حرام را حرام دانستن ششم از عذاب خدای تعالی
ترسیدن هفتم از رحمت خدای تعالی امیدوار بودن اگر پرسند که احیای ایمان چند چیز است
جواب بگو که دوازده چیز است اول با عالمان صحبت داشتن دویم تفسیر آیات دانستن
سیوم علما را پرسیدن چهارم تفسیر آیات را دانستن پنجم بر درویشان شفقت
نمودن ششم نیکی برادر با دو گردن هفتم دست شفقت بر سر یتیمان مالیدن
نهم [illegible] نشستن دهم اهل عیال را علم ایمان آموختن یازدهم هر مجلس که بر سر
راه باشد نشستن دوازدهم طواف مزارات کردن اگر پرسند که فرایض
ایمان چند چیز است جواب بگو که چهار چیز است اول خدای تعالی را شناختن دویم

بخدای

بخدای تعالی ایمان آوردن سیوم ایمان با خود نگاه داشتن چهارم
ایمان را با خود بردن بتوفیق خدای تعالی اگر پرسند که اصول دین چند
قسم است جواب بگو که بر هشت قسم است **نظم** اصول دین
برادر هشت قسم است ❁ بگویم بر تو هر یک جدا است ❁ اول
توحید باشد بنای مسلمان ❁ دویم بنای عدل الله سلطان ❁ بر آنکه
سیمین باشد نبوت ❁ چهارم خود یقین دان امامت ❁ به پنجم امر معروف
بکن ششم را نیز میدان نهی منکر ❁ مقام هفتمین باشد تولا ❁ مقام
هشتمین باشد تبرا ❁ بحکم عاقلان او واجب ❁ بهر آن شخص اصول این
نداند ❁ یقین میدان چه خود کی ماند ❁ نکاح او درست نبود بغیر ❁
حرام زاده بود فرزندان او ❁ نگه کن دین ایمان مسلم ❁ نگه کن حاصل
عمر تو بجز غم ❁ تو از دین ایمان مکن چند ❁ بقول جعفر صادق ترا پند ❁

بقول جعفر صادق روایت : بیان کردم بقول حکم ایت : اگر تو
عاقل و هوشمندی : نصیحت در میان جان به بندی معنی توحید
آنست که خدای تعالی را یکی گفتن و یکی اعتقاد کردن دویم عدل معنی
عدل آنست که خدای تعالی عادل است و در راه خدای تعالی راستی کردن
سیوم نبوت معنی نبوت آنست که بنای اسلام بجای آوردن آنچه
کار آخرت را بر کار دنیا مقدم داشتن چهارم امامت یعنی کار آخرت را
بر کار دنیا مقدم داشتن پنجم نهی منکر یعنی آنچه خدای تعالی نهی کرده است
از وی دور بودن و مردمان را از آن منع کردن ششم امر معروف یعنی آنچه
خدای تعالی فرموده است بجای آوردن هفتم تولا معنی تولا آنست
یعنی رعیت خدای تعالی دوستی کردن هشتم تبرا معنی تبرا
آنست که با دشمنان خدای دشمنی کردن اگر پرسند که خدای تعالی

بچند

بچند صفت می شناسی جواب بگو که بهشت صفت می شناسم اول علیم یعنی
الله تعالی سبحانه داناست به همه چیزها دویم قدرت یعنی الله تعالی
سبحانه تواناست به همه چیزها سیوم حیات یعنی الله تعالی سبحانه
زنده است نه بجان بهر گز نمیرد چهارم سمیع یعنی الله تعالی سبحانه
شنواست بگوش نه پنجم بصیر یعنی الله تعالی سبحانه بیناست
نه بچشم ششم کلام یعنی الله سبحانه گویاست بکلام نفسی نه بکلام
لفظی هفتم اراده یعنی الله تعالی سبحانه صاحب اراده و اختیار است
هر چه خواست کرد و هر چه خواهد بکند هشتم تکوین یعنی الله تعالی
سبحانه نابود را بود کننده است و بود را نابود کننده است
این صفت در وی است و عین وی نیست نهم بی عیب هم بی نگ
و مختصره ان یقول انا مومن بالله تعالی و مختصر ایمان این است

که گوید بنده آنچیزرا که مرا امر کرده است الله تعالی مرا به قبلته به
همون چیز قبول کردم حتی همون چیزرا وما نهانی عنه ان تهیت عنه
وآنچیزرا که نهی کرده است مرا الله تعالی از همون چیز باز استادم من
از همون چیز فاذا اعتقد ذالک بقلبه پس هرچه که امر کرا اعتقاد کند بنده
همین امر نهی ابدانش و اقرار کند بلسانش وکان ایمانه صحیحا
وکان ایمانه مؤمنا بالکل باشد ایمان همان همون بنده درست
وباشد همون بنده ایمان آرنده بجمیع امر نهی نقل کرده است
این روایت از فصول عمادی اگر پرسند که ایمان مجمل کدام است
جواب بگوی که آمنت بالله کما هو باسمائه چنانکه اوست بچونی
وبچگونه وصفاته وقبلت جمیع احکامه وارکانه ایمان آوردم
من بهمه اسمهای او وبا همه صفتهای او وبا همه حکمهای او قبول کردم

من

من دین مسلمانی را و آنچه در دولت بیزارم از کفر و کافری از جهل و
جاهلی اگر پرسند که احکام شریعت چند است جواب بگوی که هشت است
اول فرض دویم واجب سیوم سنت چهارم مستحب پنجم حلال
ششم حرام هفتم مباح هشتم مکروه اگر پرسند که بنای نماز بر چند
نوع است جواب بگو که بر شش چیز است اول عقل دویم بلوغ
سیوم علم چهارم اسلام پنجم طهارت ششم شناختن خدای تعالی
وقت اگر پرسند که پنج وقت نماز که بر مرد نسبت بر زنان نیست
کدام است جواب بگو که اول امامت دویم جماعت سیوم نماز جمعه
چهارم نماز عید پنجم نماز جنازه اگر پرسند که در دو رکعت نماز چند چیز
فرض است شش جواب بگو که دوازده چیز فرض است شش درون
نماز شش بیرون نماز آن شش که درون نماز است اول تکبیر تحریمه

دوم قیام سیوم قرائت چهارم رکوع پنجم سجود ششم قعدهٔ آخر نشستن
مقدار التحیات خواندن تا عبده و رسوله اگر پرسند که بیرون نماز چیست
اول آب پاک دوم جای پاک سیوم جامهٔ پاک چهارم شناختن
وقت پنجم نیت ششم روی بقبله آوردن اگر پرسند که واجبات
نماز چند است جواب بگوی که دوازده چیز است اول فاتحه خواندن دوم
سوره با فاتحه ضم کردن سیوم تعیین قرائت کردن چهارم رعایت
ترتیب کردن یعنی چیزها بدرجه کردن پنجم تعدیل ارکان یعنی آرامیدن
در رکوع و در سجود ششم قعدهٔ اول هفتم قیام التحیات خواندن
هشتم بلفظ السلام بیرون آمدن نهم تکبیرات عیدین گفتن دهم دعای
قنوت خواندن یازدهم در بلندی بلند خواندن دوازدهم در پستی
پست خواندن اگر پرسند که مفسدات نماز چند چیز است جواب بگوی که

هفده

هفده چیز است اول سخن گفتن در نماز دوم راه رفتن سیوم نالیدن
چهارم چیزی خوردن پنجم بسیار فهمیدن ششم غلط قرائت کردن در جاهای عام
هفتم عمل کثیر کردن یعنی دستار بستن و بند قبا بستن و بر جامه
پیش کشیدن هشتم هر عضوی را زیاده از سه بار خاریدن نهم تنحنح
کردن بی عذر دهم جواب عطسه سلام دادن یازدهم تف کردن دواز
دهم لف کردن سیزدهم آه کشیدن چهاردهم جانب آسمان نگریستن
پانزدهم خبر بد شنیدن تا کسی شنود و ان قالوا انا لله و انا الیه راجعون
گفتن شانزدهم خطای فاحش گفتن در نماز هفدهم ترک فرض کردن
در نماز اگر پرسند که واجبات اسلام چند چیز است جواب بگوی که هفت
چیز است اول صدقهٔ فطر دادن دوم قربانی کردن سیوم نماز وتر خواندن
چهارم طواف خانهٔ کعبه کردن پنجم بر پسر خدمت پدران کردن

ششم زنان خدمت شوهر کردن هفتم خویشان را پرسیدن
و شفقت کردن اگر پرسند که روزه داشتن فرض است یا سنت
جواب بگوی که نیت روزه فرض است و خوردن و آشامیدن بقصد
مفسدات روزه است اگر پرسند که واجبات غسل چند چیز است
جواب بگوی که پنج چیز است اول احتلام دوم شهوت سیوم التقای ختانین
یعنی در آمدن ذکر در فرج چهارم حیض پنجم نفاس اگر پرسند که در دو رکعت
نماز چند چیز سنت است جواب بگوی که بیست و هشت چیز سنت است
هفت در قیام هفت در رکوع هفت در سجود هفت در قعده اول آن
هفت که در قیام است اول دو پای را در زمین نهادن دوم در سجده گاه
نگریستن سیوم دو دست را برابر نرمه گوش مالیدن چهارم دست
راست را بر بالای دست چپ نهادن پنجم مرد را بر زیر ناف و زن را

بر سینه

بر سینه نهادن ششم سبحانک اللهم خواندن هفتم بسم الله گفتن آن
هفت که در رکوع است اول تکبیر گویان برکوع رفتن دوم سر زانو را
گرفتن سیوم پشت را خم کردن چهارم در پشت پای خود نگریستن
پنجم سبحان ربی العظیم گفتن ششم قد راست کردن هفتم سمع الله
لمن حمده گفتن آن هفت که در سجود است اول تکبیر گفتن دوم اول دو
بینی را و پشت بینی را بر زمین نهادن سیوم در میان دو دست
پیشانی را نهادن چنانکه از گوش چیزی نچکد بر پشت دست چکید چهارم
دو دست را از پهلو دور داشتن پنجم شکم را از ران دور گرفتن
ششم سبحان ربی الاعلی گفتن هفتم در میان دو سجده آن مقدار
نشستن که همه اعضای وی قرار گیرد آن هفت که در قعده است
اول بر پای چپ نشستن دوم هر دو دست را بر بالای ران ماندن

سیوم انگشتان پای راست سوی قبله کردن پنجم در کنار رکوع نگرستن
ششم التحیات خواندن هفتم به نیت فرشتگان سلام دادن
اگر پرسند که سجده سهو چند جا لازم می شود جواب بگو که چهار جا
لازم می شود اول ترک واجب دوم تاخیر واجب سیوم تاخیر فرض
چهارم قراءت بی محل اگر پرسند که ترک واجب کدام است
جواب بگو که در نماز وتر اگر فراموشی دعای قنوت را نخواند بعد از قیام
بخاطرش رسید که ترک واجب شد دوم تاخیر واجب بعد از سبحانک اللهم
سوره فاتحه بخاطرش نیامد مقدار یک تسبیح تاخیر واجب شد سیوم تاخیر
فرض در فرض چهار رکعتی در قعده اول ننشست بعد فراموشی برخواست
در قیام یاد شد آمد برگشت و بقعده نشست تاخیر فرض شد
چهارم قراءت بی محل بجای سوره دعای قنوت خواند یا در

بلندی

یا در تسبیح التحیات خواند در این چهار جا سجده سهو لازم میشود و
اگر پرسند که در نماز چند چیز مستحب است جواب بگو که سه چیز مستحب است
اول انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا
من المشرکین خواندن دوم قراءت نماز بسه آیت یا زیاده خواندن سیوم
بعد از التحیات اللهم اغفر للمومنین والمومنات خواندن اگر پرسند که در طهارت
چند چیز فرض است جواب بگو که چهار چیز فرض است اول روی شستن
از رستنگاه موی پیشانی تا زیر زنخ از این نرمه گوش تا نرمه گوش
دیگر دوم دو دست شستن تا آرنج سیوم مسح سر کشیدن تا ربع سر
چهارم دو پای شستن تا شتالنگ اگر پرسند که در طهارت چند چیز
سنت است جواب بگو که ده چیز سنت است اول دو دست شستن
تا بند دست دوم نام خدای تعالی را بر زبان راندن یعنی بسم الله

العلی العظیم والحمد لله علی دین الاسلام گفتن سیوم بسم الله گفتن
چهارم مضمضه کردن پنجم مسواک کردن ششم استنشاق کردن هفتم
مسح دو گوش کردن هشتم مسح گردن کردن نهم خلال انگشتان دو
پای کردن دهم هر عضوی را سه بار شستن اگر پرسند که در طهارت
چند چیز مستحب است جواب بگو که شش چیز مستحب است اول
نیت کردن دویم ترتیب نگاه داشتن سیوم از دست راست
ابتدا کردن چهارم تمام سر مسح کشیدن پنجم خلال ریش کردن
ششم هر عضوی را پی در پی شستن اگر پرسند که استنجا کدام است
و استبرا کدام است و استنقا کدام است جواب بگو که استنجا شستن
اندام نهانیست و استبرا گواهی دادن دل برپاکی و استنقا آنست
که سه مرتبه دست خود را بر زمین یا بر سنگ مالد تا بوی نجاست

از وی

از وی دور گردد اگر پرسند که استنجا بر چند نوع است جواب بگو که
بر نه نوع است چهار فرض و یکی واجب و یکی سنت و یکی مستحب و
یکی احتیاط و یکی بدعت آن چهار که فرض است اول کسی در جنابت
باشد استنجا کردن فرض است دویم زنیکه از حیض پاک شود سیوم
زنیکه از نفاس پاک شود چهارم بمقداری که نجاست زیاده از
قدر درهم شرعی باشد اگر کمتر از قدر درهم شرعی باشد شستن
او سنت باشد اگر بول کند مرد و زن شستن او مستحب است
اگر باد و ظاهر شود شستن او احتیاط است اگر رگ زند یا حجامت
کرد یا خون یا ریم از اعضای او بیرون آید استنجا کردن بدعت
است آن شش که واجب است اول کلوخ دویم خاک سیوم سنگ
چهارم نمد کهنه که از کار رفته باشد پنجم چوب خشک ششم خشک

اگر پرسند که آنکه جایز نیست که ام است جواب بگوی که استقبال و قبلت
بجهت استنجا و علف و هر کس چه بدبست را بست پاک کردن اگر پرسند که
فرایض تیمم بر چند نوع است جواب بگوی که بر چهار نوع است اول
نیت دویم خاک پاک سیوم هر دو دست را بر زمین زدن
بر روی خود مالیدن چهارم باز دو دست بر زمین زدن و دو دست
مسح کشیدن تا آرنج اگر پرسند که در غسل جنابت چند چیز فرض است
جواب بگوی که سه چیز فرض است اول آب در دهان کردن دویم آب
در بینی کردن سیوم آب بر تمام اعضای خود رسانیدن اگر پرسند که
در غسل چند چیز سنت است جواب بگوی که پنج چیز سنت است
اول هر دو دست را شستن تا بند دست دویم اندام نهانی را
شستن سیوم هر نجاستی که در تن رسیده باشد دور کردن

چهارم

چهارم هر نجاستی که در تن رسیده باشد دور کردن چهارم
از برای خدای تعالی وضو ساختن پنجم هر اندامی را سه بار
شستن چهارم ذکر مویرا یافته باشد باز نکند اگر پرسند که چند
کس غسل فرا راست خوانند جواب بگوی که پنج کس اول ابتدا دویم متقی
سیوم انقطاع جماعت چهارم کسی که قرآن قرات را آن کشد
اگر پرسند که کدام سنت که قایم مقام فرض است جواب بگوی که
مسح موزه اگر پرسند که کدام جنابت است که بر روی غسل لازم می شود
جواب بگوی که زنی که او را جنابت رسیده باشد در آن وقت حیض
رسیده باشد غسل کردن بر وی لازم می شود اگر پرسند که در
جنابت غسل چند است جواب بگوی که چهار چیز است اول انگشت در گوش
کردن دویم انگشت در زبان کردن سیوم تحت ناخن را مالیدن

چهارم خم زانو را مالیدن اگر پرسند که واجبات شریعت
چند چیز است جواب بگو که چهار چیز است اول با خلق خدای
نیکوی کردن دویم اخلاص در طاعت سیوم عمل صالح کوشیدن
چهارم باز ایستادن از نهی یعنی از کارهای ناشرع اگر پرسند که
در طعام خوردن چند چیز سنت است جواب بگو که چهار چیز سنت است
اول پیش از طعام دو دست شستن دویم در وقت طعام خوردن
بسم الله گفتن سیوم بعد از طعام دعا کردن چهارم بعد از طعام
باز دو دست شستن اگر پرسند که در طعام خوردن چند چیز مستحب است
جواب بگو که چهار چیز مستحب است اول طعام را از پیش مهمان نخوردن
دویم لقمه را خورد بر دارد سیوم لقمه را نیک بخاید چهارم بعد از طعام
شکر گوید اگر پرسند که در طعام خوردن چند چیز فرض است جواب بگو که

چهار

چهار چیز فرض اول حلال خوردن دویم رزق را از خدای واجب
دانستن سیوم بقسمت خدای تعالی راضی بودن چهارم
معصیت نکند بنده تا مادام که قوت طعام در وی است
اگر پرسند که جمله آبها بر چند نوع است جواب بگو که بر هشت نوع است
سه آب آسمان و پنج آب زمین آن سه که آب آسمان است
اول آب برف دویم آب باران سیوم آب ژاله و آن پنج که آب
زمین است اول آب دریا دویم آب چشمه سیوم آب چاه چهارم
آب حوض ده در ده باشد پنجم آب جوی اگر پرسند که آب معتبر کدام است
جواب بگو که آب خربزه و آب انار و مثل آن اگر پرسند که آب مستعمل
کدام است جواب بگو که آب رنگ رفتی و جرم گرفتی اگر پرسند که آب
مشکوک کدام است جواب بگو که پس خورده خر و خچر اگر پرسند که

فرض ها بین فرض کدام ست بگوی که در وقت غسل کردن
انگشت را در ناف کردن اندرون اگر پرسند که فرض پیش از فرض و فرض
بعد از فرض و فرض در فرض کدام ست جواب بگوی که فرض پیش از فرض
ایمان آوردن ست بخدای تعالی و فرض بعد از فرض طهارت
کردن ست و فرض در فرض رکوع و سجده بجای در آوردن ست اگر پرسند که
ایمان فرض ست یا سنت بگوی که ایمان بر مؤمنان سنت ست
و بر کافران فرض ست زیرا که هر کس در عمر خود یکبار ایمان
آوردن فرض ست اگر پرسند که در یک سال چند آدینه ست
بگوی که چهل و هشت آدینه ست و هزار و ششصد بانگ نماز ست
و شش هزار و صد و بیست رکعت نماز فرض ست و دوازده هزار
رکعت نماز سنت و هشتاد رکعت نماز وتر ست اگر پرسند که

امام

امام چند ست بگوی که پنج ست امام اول محراب ست امام دویم قرآن
امام سیوم محمد رسول الله ست امام چهارم جبرئیل ست امام پنجم
میکائیل هر امامی که این پنج امام ندانند امامتی آن کس درست
نباشد اگر پرسند که امام چند ست و قبله چند ست بگوی که امام پنج
و قبله پنج ست و آن پنج که امام ست امام اول تن ست امام
دویم جان ست امام سیوم عقل ست امام چهارم فهم ست
امام پنجم دل ست و آن پنج قبله ست قبله اول محراب ست قبله دویم
کعبه ست قبله سیوم بیت المعمور ست قبله چهارم کرسی ست
قبله پنجم عرش ست تن در محراب جان در کعبه ست عقل در بیت
المعمور ست فهم در کرسی ست دل در عرش قبله اول عرش ست
از نور ست آن قبله عاملان ست قبله دویم کرسی ست

آن قبلهٔ کروبیان ست قبلهٔ سیوم بیت المقدس ست
آن قبلهٔ فرشتگان ست چهارم قبلهٔ بیت المعمور ست آن
قبلهٔ پیغمبران پنجم قبلهٔ کعبه ست آن قبلهٔ مومنان ست
اگر پرسند که تو امام مائی و امام تو کیست بگوی که من امام شمایم و امام
من قرآن ست قوله تعالی و بالقرآن اماماً دویم اگر ما بتو اقتدا
میکنیم تو بکه اقتدا می کنی بگو که بقرآن حمید و حمید و باز گوید با
ائمهٔ سلف در حقیقت رسول صلوات الله علیه و سلم سیوم
آن که نماز ما بتو درست و نماز تو بکه درست می شود بگو که نماز
من بعلم خدا و بشریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم درست
می شود چهارم اگر نماز ما می گذاری یا نماز خود بگو که نماز شما می
گذارم نماز شمایم و گذارندهٔ نماز خویش ده کس ست که امامتی
از قفای

از قفای وی درست نیست اول آنکه خوش آواز نباشد و به تقلید خواند
دویم روستائی یعنی صحرائی سیوم نابالغ چهارم ولد الزنا پنجم نابینا
ششم گر هفتم کسی که کفش الپا شد هشتم غلام نهم کسی که مدام اُج
اُج کند دهم کسی غیر محل وقف کند اگر پرسند که طهارت از که مانده است
بگو که از حضرت ایوب صابر مانده است اگر پرسند که رکوع از که ما
نده ست بگو که از حضرت عیسی مانده است اگر پرسند که نماز شریعت
چیست بگو که نماز حقیقت چیست بگو که نماز شریعت نیست ست
و نماز طریقت اعتقاد ست و نماز حقیقت توکل کردن ست با خدای
تعالی طهارت شریعت پاکی بدن ست و طهارت طریقت پاکی دل ست
اگر پرسند که فریضه بیقضا کدام ست بگو که نام خدای تعالی بر زبان
راندن که کسی نام خدای تعالی بر زبان راند هر شنونده را فرض می شود
که جل جلاله گوید چنانچه آواز آن اگر نگوید از گردن وی ساقط نشود
اگر پرسند که ایمان خالق ست یا مخلوق بگو که خدای تعالی خویش

خالق است آنچه بر بنده کان آفرید مخلوق است

فصل در بیان

خلیفهای راشدین و دانستن او هر که خلیفهای راشدین را
نداند امامت او درست نباشد و نماز پنج گانه او و نماز جمعه او و نماز
جنازهٔ او و نماز نافله او روا نباشد اگر پرسند که خلیفهای راشدین
چندست جواب بگو که درین سه روایت است بیک روایت چهار است
حضرت چهار یار است بروایت دویم هفت است بروایت سیوم
یازده است این روایت صحیح باشد اول حضرت ابابکر صدیق
رضی الله عنه دویم حضرت عمر خطاب رضی الله عنه سیوم حضرت عثمان
رضی الله عنه چهارم حضرت علی ابن ابوطالب رضی الله عنه پنجم
عبدالله ابن عمر ششم عبدالله ابن عباس هفتم عبدالله ابن مسعود
هشتم زید ثابت نهم حذیفه صدیقه دهم موسی اشعری یازدهم
معاذ جبل رضوان الله تعالی علیهم اجمعین هر که این مسئلها را
نداند گواهی او درست نباشد اگر پرسند که نماز از که مانده است — پنج وقت

بگو که

بگو که از پنج پیغمبر مانده است و نماز پیشین از حضرت ابراهیم مانده است
و نماز عصر از حضرت یونس مانده است و نماز شام از حضرت عیسی
مانده است و نماز خفتن از حضرت موسی علیه السلام مانده است
و نماز وتر از پیغمبر ما مانده است صلی الله علیه وسلم والله اعلم

باب در بیان [illegible] سر تراشیدن

اگر باید دوست سر تراشی سحر	بشنو این نسخه را از من یک یک
بشنو این نکته گر تراخر دست	گویت آنچه روز نیک بدست
گر تراشی سر بآدینه	صاف گردد دلت چو آئینه
روز شنبه اگر تراشی سر	تنگ باشد بسی معاش اندر
گر بیکشنبه می تراشی سر	دهم باشد که [illegible]
روز دوشنبه گر اختیار مکن	[illegible] — ات نکو باشد
روز سه شنبه اختیار مکن	سر تراشی بقول پیر کهن

چارشنبه اگر تراشی سر — بخت و دولت ترا شود یاور
روز پنجشنبه هم نکو میدان — خورمی روزگار ازو میدان

باب در بیان ساعت ناخن گرفتن

حدیث آمد صحیح از قول مختار — چنین فرمود زان لعل گهربار
که ناخن را مگیر در چار ایام — که گردی در عقوبتها گرفتار
سه شنبه شنبه آنکه چهارشنبه — دیگر یکشنبه ای عزو نکوکار
اگر پنجشنبه هم جمعه گیری — شود عمر تو بس بیحد بسیار
دوشنبه گر همیشه ورد سازی — بخط کاتبی گردی گرفتار

باب در بیان ترتیب گرفتن ناخن

اگر خواهی که گیری ناخنهایت — ز دست راست از سبابه آغاز
ازان پس خنصر و ابهام و وسطی — باخر سوی خنصر باز پرداز
بپوشی روز شنبه جامه زنهار — که بادرنج خواهی گشت بیمار

یکشنبه

یکشنبه چه جامه نو بپوشی — رسد راحت که تو غم نو نوشی
بدوشنبه چه جامه نو دوزی — میان آب آتش هم بسوزی
بسه شنبه بپوشی جامه جاشک — بپایست کنی آنجامه را چاک
مکن هم چهارشنبه جامه در بر — که آید بر سر آن جامه دیگر
به پنجشنبه تو پوشی جامه شاه — که تا آن جامهات زیبا نماید
بروز جمعه گر پوشی تو جامه — نهد حق بر سرت تاج عمامه

حکایت اعرابی

مهتر اولاد آدم نشسته بود — آمدند اعرابی و لخت زود
گفت ای سید مرا راهی نما — تا ورا یابم در بهشت خوش سرا
سید عالم بگفتش ای عرب — رو نگهدار این پنج فرض روز و شب
گفت چون کاهلی نمازم ای رسول — که توانم کرد این را من قبول
گفت از کاهلی نمازی روز دار — گفت ازان دشوارتر شود کار
گفت اگر خواهی بهشت جاودان — آنچه داری صدقه کن با بیوه گان

گفت در دنیا ندارم هیچ حال / تا فدا سازم برای ذوالجلال

گفت ای اعرابی است روی / پس چه میخواهی ز حق با من بگوی

گفت هیچ اهم نه کردار حسن / یک شفاعت آوری در کار من

تا شود راضی خداوند جهان / اندر آیم در بهشت جاودان

خواجه گفتش ای گدای بوالفضول / طاعت از تست شفاعت از رسول

چون ترا نبود طاعت چون کنم / نیست طاعت شفاعت چون کنم

گشت اعرابی از او نومید باز / با خدای خویشتن میکرد راز

روی میمالید اندر خاک راه / گریه میکرد همی گفت یا اله

چون محمد کرد نومیدم ز خود / تو مکن نومیدم ای حی احد

با محمد جبرئیل آمد رسید / پس خطاب حضرت حق آورید

گفت میگوید ترا رب البعید / بنده ما را چه کردی نا امید

از شفاعت کردنش گشتی ملول / نی شفاعت کردم او را من قبول

مژده ده فردا که او را جای تو / جنت المأوی بود ماوای تو

تا بدانی

تا بدانی تو این در رتبه نیست / هیچکس از لطف ما دل [illegible]

هر که آید بر درش خوشدل شود / هر چه جوید از درش حاصل شود

هر که محرم باشد برون در واصل است / آنچه میجوید از او هم حاصل است

پس مشو نومید از این درگاه تو / در سحرگاهان ز دل یک آه تو

تا بر آید کار تو در یک زمان / آنچه مقصود است گردد آن زمان

باب در بیان نیت غسل [illegible]

چون نمایی غسل جمعه یا دگر / فرقها باشد اگر جوینده‌ای

فرق اول آن بود چون بنده را / گر تو خواهی شست جسم خود را

آب بینی و دهانش فرق کن / بعد از آن دست و رویش فرق کن

فرق سیوم بشنو ای غسل او / فرق دیگر پایش کنی زود و خو

بعد از آن کن غسل استنجا برو / تا که گردی پاک نیز آبرو

باب در بیان کفن میت جنازه

سه جامه کفن ای اخی سنت است / ایزار و پیراهن و چادر است

درازی هر یک کفن من بیان | اگر مومن بشنو آنرا بجان
درازی لفافه ایا محترم | تو از گردن مرده دان تا قدم
درازی چادر ایا معتبر | زپا تا سر مرده دان بی خطر
زنانرا دو دیگر آمد پسند | یکی دامنی دیگر سینه بند
بدانکه دامنی عبارت از معجر است | درازی او دو گز است و پهنی
او یک وجب است اما سینه بند درازی او سه گز است و پهنی از
زیر بغل میت تا زیر زانوی بتو حضرت امام اعظم در جمیع الفتاوی
آورده است که الازار من الفرق القدم واللفافة کذالک والقمص
من اصل العنق الی القدم لاکم لا جیب یعنی بی گریبان والاخریض یعنی
بی تریض و بی تشحاک ولا بکمین یعنی بی آستین اما بدانکه لنکر
بر عورت میت نهاده می شود درازی او یک نیم گز است پهنی او دو گز است
و گز شرعی که از زیر انگشتان تا آرنج ست پس باید که کفن مرده را
اگر مرد باشد زیاده از سه نسازند و اگر از زن باشد زیاده از پنج

نسازند

نزد علماء ضرورت پس تحقیق حکم کرده شد قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا مات المومن یضع ید الیمین من جانب الیمین فرمو
ده اند رسول صلی الله علیه وسلم هر جایی که مرد مومن وضع
کنند دست راست را بجانب راست و وضع ید الیسری من جانب الیسری
و وضع کنند دست چپ را بجانب چپ ولا یجوز وضع الیدین الی
الصدر و جایز نیست وضع کردن دو دست بر سینه لان نبی علیه الصلوة
والسلام اجعلوا امواتکم بخلاف الکافرین لقعد لقیعدون علی الصدر
المیت جامع المتفرق ویضع ید المیت فی جانبه لا فی صدره لانه
من عمل الکفار شرح شمول و دست میت را بر سینه نهادن این عمل
کفار است بدانکه یعنی نماز گذار نماز گاه عید میرود و تکبیر
گویان میرود اگر عید رمضان ست تکبیر را آهسته گوید و بنمازگاه
حاضر شود بعد از فراغ قران بخواند و بنماز مشغول گردد چنین نیت کند
که نیت کردم بگذارم دو رکعت نماز عید فطر اگر عید قربان باشد

عید اضحی گوید بجمله تکبیر آن کس که واجب نماید وقت و قرن کرده است روی آورم بقبله قبل من بجهت کعبه خالصاً لله تعالی الله اکبر سبحانک اللهم خواند باز دست یکی شش برداشته الله اکبر الله اکبر الله اکبر گوید و هر دو رکعت را سوره با فاتحه ضم کند باز سه بار الله اکبر گوید و التحیات را خواند و درود را خواند بجانب راست سلام دهد ایها البشر و الملک گوید بجانب چپ ایها البشر و الملک

جمعه بدانکه اول چهار رکعت سنت نماز جمعه را گذارد بعد از آن دو رکعت فرض جمعه را بگذارد و بعد از آن نماز پیشین را بترتیب تنها بگذارد اگر در مصر باشد بسبب نماز جمعه فرض وقتی فوت می شود و نیت نماز جمعه چنین است نویت ان اصلی لله فرض الصلوة الظهر ادای رکعتین الصلوة الجمعه متوجها الی جهت الکعبة و اقتدیت بهذا الامام خالصاً لله تعالی الله اکبر

والله اعلم بالصواب

فرض الصلوة الجمعه ... [illegible]